# حج در قرآن

## مشخصات كتاب

نمایه سازی قبلی : نمایه سازی قبلی
شماره كتابشناسی ملی : ایران ۸۵-۲۴۸۳۷
عنوان و نام پديدآور : حج در قرآن : آشنایی با آثار قرآنی، به مناسبت ماه بهار قرآن ـ اثری از شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی
منشا مقاله : جمهوری اسلامی ، ۱۵ مهر ۱۳۸۵: : ص ۸
توصیفگر : بهشتی، محمدحسین
توصیفگر : كتاب حج در قرآن
توصیفگر : حج

## مقدمه ي شوراي احياء

بسم الله الرحمن الرحيم
«حج» به عنوان يكي از مهمترين مراسم و اجتماعات اسلامي ، بسياري از محققان را برانگيخته است تا پيرامون آن به تحقيق و بحث بپردازند. چون مجموعه ي اعمالي كه«حج» نام گرفته است، چه در ابعاد فردي و چه در ابعاد اجتماعي اش در خور توجه و بررسي بسيار است.
آن چه در دسترس شما قرار دارد ويرايش يافته ي بحث هاي تفسيري شهيد مظلوم آيت الله بهشتي اعلي الله مقامه در مورد آيات حج سوره ي بقره ي مي باشد كه با توجه به شرايط زماني كه در آن مبحث ارائه گرديده است- سال هاي 1351 و 1352- حكايت ازا نديشه ي جامع و همه سونگر ايشان دارد به گونه اي كه با گذشت سال ها از ارائه اين بحث، تازگي هاي فراواني در ابعاد گوناگون مطرح شده، به چشم مي خورد.
شهيد بهشتي با تكيه بر عمق و روح تعاليم اسلامي‌و با استفاده از مشاهدات سفر حج خود نسبت به ظرافت هاي گوناگون اين عمل عبادي عنايت داشته و به خصوص به پرسش ها و ابهاماتي كه پيرامون برخي ازا ين ابعاد ممكن است در ذهن ها وجود داشته باشد با برخوردي سالم و جامع تلاش نموده اين گونه گره هاي ذهني از صفحه انديشه و دل انسان مسلمان با ايمان و جستجوگر برگرفته شود. در ويرايش گفتارهاي تفسيري ايشان تلاش ما بركمال امانتداري بوده است لذا تذكر چند نكته لازم است:
1-آيات حج در طول تفسير سه بار توسط شهيد بهشتي ترجمه گرديده كه ترجمه ابتداي كتاب از ادغام ترجمه اول و دوم- ارائه شده در جلسات اول و دوم اين تفسير- است و ترجمه سوم با استفاده مختصري از دو بيان قبلي در انتهاي كتاب آمده است.
2-كليه پاورقي هايي كه به منابع و مأخذ اشاره دارد و همين طور پاورقي هاي توضيحي كه با حرف «ش» مشخص گرديده از«شوراي احياء»، و بقيه موارد توضيحاتي است كه از متن منتقل گرديده است.
3-به جز عباراتي كه در ترجمه ي آيات و روايات، داخل پرانتز قرار دارند اكثر عبارات داخل پرانتز درسرتاسر كتاب از شوراي احياء است.
و با تشكر مجدد از همه علاقمندان به آن شهيد گران قدر كه ما را در راه تدوين و انتشار آثار ايشان ياري نموده اند و با آرزوي توفيق هرچه بيشتر از درگاه پروردگار متعال جهت همگي آنان.

## سابقه ي تاريخي

### آيات حج

وَ اَتِمُوا الحَجَ وَ العُمَرة لِلِه فَاِن احُصِرتُم فما استيسر من الهدي و لاتحلقوا رؤسكم حتي يبلغ الهدي محله فمن كان منكم مريضا اَوِ بِه اذي من راسه ففدية من صيام او صدقة اونسك فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الي الحج فما استيسر من الهدي فمن لم يجد فصيان ثلثة ايام في الحج و سبعة اذا رجعتم تلك عشرة كاملة ذلك لمن لم يكن اهله حاضري المسجد الحرام و اتقواالله و اعلموا ان الله شديد العقاب
196 الحج اشهر معلومات فمن فرض فيهن الحج فلا رفث و لا فسوق و لاجدال في الحج و ما تفعلوا من خير يعلمه الله و تزودوا فان خير الزاد التقوي واتقون يا اولي الالباب197 ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلاً من ربكم فاذا افضتم من عرفات فاذكروالله عند المشعر الحرام واذكروة كما هديكم و ان كنتم من قبله لمن الضالين 198 ثم افيضوا من حيث افاض الناس واستغفروالله ان الله غفور رحيم 199 فاذا قضيتم مناسككم فاذكروالله كذكركم اباء كم او اشد ذكراً فمن الناس من يقول ربنا آتنا في الدنيا و ما له في الاخرة من خلاق 200 و منهم من يقول ربنا اتنا في الدنيا حسنة و في الاخرة حسنة و قنا عذاب النار 201 اولئك لهم نصيب مما كسبوا والله سريع الحساب 202 واذكروالله في ايام معدودات فمن تعجل في يومين فلا اثم عليه و من تاخر فلا اثم عليه لمن اتقي و اتقوالله واعلموا انكم اليه تحشرون 203

### ترجمه آيات حج

حج و عمره را براي(رضاي) خدا(و به خاطر او) بپايان رسانيد. اما اگر مانعي(در سر راه شما پديد آمد و) شما را از به پايان رسانيدن حج بازداشت، كافي است كه قرباني را در آن حد كه برايتان ممكن است انجام دهيد؛(و از احرام درآئيد كه حج تان در همان جا اتمام پذيرد.)و(اما اگر حج را ادامه مي دهيد،) سرهاي تان را نتراشيد تا وقتي كه قرباني به محل خود برسد(و كار قرباني انجام گيرد، تا آن موقع از تراشيدن سرهاي تان خودداري كنيد.) اما اگر كسي از شما بيمار باشد يا در سرش ناراحتي داشته باشد مي تواند(سر را نتراشيده) كفاره اي بدهد: روز، صدقه يا يك قرباني(كفاره ي ايامي‌كه در امنيت به سر مي بريد.) اما اگر مي توانيد حج را تمام كنيد، آن كس كه برنامه ي حج را به صورت حج تمتع برگزار مي كند و عمره را انجام مي‌دهد و مي خواهد آن را به حج پيوند دهد، باز يابد(تا آنجا كه برايش ميسر است) قرباني(براي حج) داشته باشد و اگر قرباني ندارد(و توانائي مالي او كافي نيست يا پيدا نمي كند) بايد سه روز در اثناي حج و هفت روز وقتي كه(به وطن خود) برگشت،(جمعاً) ده روز كامل، روزه بگيرد. اين دستور(طبعا) براي كسي است كه خانواده او در كنار مسجد الحرام(و از ساكنان آن منطقه و اهل مكه) نباشند. از خدا پروا داشته باشيد و بدانيد كه عذاب خدا سخت است.
حج در ماه هاي معيني است. بنابراين هر كس در اين ماه ها هنگ حج كند، بايد بداند كه بهره گيري جنسي، دروغ و فسق و گناه و گفتگوي ستيزه جويانه(و قسم خوردن) در حج نيست و هر كار نيكي كه انجام دهيد خدا مي داند، و توشه برگيريد كه بهترين توشه ها تقواست و از من اي خردمندان، پروا داشته باشيد.
هيچ عيبي ندارد كه شما در سفر حج در جستجو و به دنبال بخشش پروردگارتان هم باشيد،(اما در مراسم حج) وقتي كه از عرفات سرازير شديد- در كنار مشعرالحرام- از خدا ياد كنيد(و به ذكر خدا بپردازيد) و به ياد خدا باشيد همان طور كه خدا شما را هدايت كرد، با اين كه قبلاّ از گمراهان بوديد.
(به علاوه شما) از هم آن جايي كه همه مردم سرازير مي‌شوند(به سوي«مني») سرازير شويد و از خدا طلب مغفرت كنيد كه خدا آمرزشگر و مهربان است.
وقتي كه مناسك حج را به پايان رسانديد از خدا ياد كنيد، همان طور كه از پدرانتان ياد مي كنيد يا حتي بالاتر(و جدي تر)، گروهي از مردم مي گويند: خدايا در دنيا به ما همه چيز بده(،بهره مان را از تو، در دنيا مي خواهيم)، اين ها در آخرت بهره چنداني ندارند.
اما گروهي(ديگر دعايشان اين است كه): خدايا هم در دنيا به ما زندگي خوب بده و هم در آخرت، و ما را از(شكنجه ي آتش گناه و) عذاب دوزخ نگه دار.
اين ها، بهره ي ارزنده اي(و نصيبي) از آن چه خود بدست آورده اند، خواهند داشت، و خدا تند حساب است.(پس از اين كه اين مراسم انجام گرفت) باز به ياد خدا باشيد در روزهاي معين ديگر.
اگر كسي در دو روز شتاب زده(از مني به مكه برگردد) گناهي بر او نيست و اگر كسي سه روز ديرتر بماند آن كس كه به راه تقوي باشد(و از خدا پروا داشته باشد)، باكي بر او نيست؛ و بدانيد كه به سوي او(محشور) گردآورده مي‌شويد.

### ابراهيم(ع)، اسماعيل، هاجر

اين ترجمه اي بود از آيات 196 تا 203 سوره ي بقره، با توضيحات خيلي مختصري د ربرخي جاها. براي كساني كه به حج مشرف شده يا با مناسك حج آشنا هستند، آيات تا حدودي آشناست ولي براي كساني كه آشنائي شان در اين زمينه كم است حتي فهم آيات احتياج به توضيح فراوان دارد. آن چه از قرآن كريم استفاده مي شود اين است كه ابراهيم پيغمبر(ع) به فرمان خدا، اسماعيل و مادرش را از خانه اي كه در سرزمين فلسطين داشت بيرون برد.
داستان حضرت ابراهيم(ع)، همان طور كه مكررا شنيده ايد، اين است كه ابراهيم همسري به نام«سارا» گرفت.«سارا» بچه دار نمي‌شد و چون داشتن فرزند، به خصوص فرزند پسر، يكي از اركان زندگي خانوادگي آن موقع بود و هنوز هم در دنيا يكي از عوامل موثر در استحكام پيوند خانوادگي است، فكر كرد اكنون كه به هر حال خود او نمي تواند بچه اي به دنيا آورد چه بهتر كنيزي را كه به نام«هاجر» داشت، به عنوان همسري به شوهرش ابراهيم(ع) بدهد و ابراهيم از او صاحب فرزند بشود. كنيز از ابراهيم باردار شد پسري به دنيا آورد كه او را اسماعيل نام گذاري كردند. طبيعي است كه ديگر هاجر از اين به بعد رفتارش با سارا فرق مي كرد. ديگر آن رفتار ده سال قبل نبود. او در آن موقع خدمت كاري بود در منزل و حالا همسري است براي آقاي منزل، آن هم با يك امتياز، زيرا همسري است كه بچه دارد آن هم يك پسر. بنابراين«سارا» حس كرد كه اين«هاجر» ديگر هاجر آن روزها نيست، و به هر صورت تحمل«هاجر» براي«سارا» مشكل شد و اين يك مشكل روحي و رواني است كه كمتر خانمي مي تواند از اين مشكل رواني مبرا بوده و در برابر عوارض آن مقاومت داشته باشد. وقتي كه ابراهيم(ع) احساس كرد ماندن هاجر و اسماعيل سلامت و آرامش خانوادگي را به هم مي زند به فكر چاره جوئي افتاد. به موجب نقل قرآن كريم، ابراهيم(ع) به فرمان خدا دستور گرفت و ماموريت پيدا كرد كه هاجر و اسماعيل را به كلي از سرزمين فلسطين دور كند.
در اين جا تورات از يك منطقه اي نام مي برد كه در تعيين آن از نظر جغرافيايي اختلافات زيادي هست ولي فعلاً كاري به نقل تورات نداريم. از آيات قرآن استفاده مي شود كه ابراهيم(ع)، اسماعيل و هاجر را به سرزمين مكه آورد. در آن جا عده اي از اعراب زندگي مي كردند ولي نه به صورت يك شهر آباد و يك آبادي معتبر، بلكه بصورت يك مجموعه كوچك، زيرا در آن جا امكانات زندگي بسيار ضعيف بود. هم اكنون نيز شهر مكه در ميان شهرهاي حجاز شهري است بي آب و بدون سبزه، گرچه طي چند سال اخير قدري بهتر شده است ولي وقتي آن را با مدينه، مقايسه كنيم شهري است بي آب و بدون سبزه. البته در فاصله حدود ششصد، هفتصد متري از مسجد الحرام با امكانات فعلي مقداري درخت و گياه احداث شده است ولي روي هم بايد مكه را يك شهر كم درخت و بلكه بي درختي به حساب بياوريم. به عكس طائف يا مدينه كه نسبتاً آب و درخت و باغ و مزرعه دارد. بنابراين امكانات دامداري و كشاورزي و در نتيجه امكان زندگي بسيار ضعيف بود.

### بناي كعبه

ابراهيم(ع) هاجر و اسماعيل را به آن جا آورد و سكني داد. قرآن در اين زمينه توضيح بيشتري ندارد؛ تا موقعي كه ابراهيم(ع) و اسماعيل از جانب پروردگار فرمان مي يابند و مأموريت پيدا مي كنند كه خانه اي به عنوان خانه خداپرستان در آنجا بنا كنند.
تورات هم در اين زمينه توضيحات زيادي ندارد ولي در شروح و تفسيرهاي تورات و در كتاب هاي تاريخي ديگر بني اسرائيل، در اين زمينه توضيحات بيشتري هست. از اين توضيحات نيز كه اصالت تاريخي آن خيلي روشن بيشتري هست. از اين توضيحات نيز كه اصالت تاريخي آن خيلي روشن نيست، صرف نظر مي كنيم و باز در حد قرآن كه سندي است قطعي مي ايستيم.
به هر حال اسماعيل در آنجا(مكه) بزرگ مي‌شود ولي ابراهيم(ع) و اسماعيل مأموريت پيدا مي‌كنند كه در آن جا خانه اي به پا سازند كه خانه عبادت و بندگي خداست. نكته جالب اين است كه اين خانه با ساده ترين وسايل خانه سازي ساخته مي‌شود يعني با سنگ هاي تراش نخورده كه روي هم چيده مي شود و به اندازه يك قامت انسان بالا مي آيد و يك چهار ديواري مي شود براي اين كه محل عبادت خداوند باشد. نكته جالب اين كه قرآن مي گويد:
«در آن موقع كه ابراهيم و اسماعيل پايه هاي اين خانه را بالا مي بردند دعاي شان اين بود كه خداوندا اين جا، اين خانه و اين سرزمين را محل زندگي فراوان ما قرار ده و امكانات زندگي را بر آن ها فراوان گردان و به فرزندان ما اين توفيق را عنايت كن كه مردي خداپرست و پاكيزه و حق پرست و در راه حق باشند و خود نيز به ما بگو كه ما به عنوان آيين جاودانه خداپرستي، چه كنيم؟ و مناسك و نوع عبادت را به ما بنما ».
خداي ناديده عبادت و بندگي اش بايد متناسب با پاكي و پيراستگي اش باشد خدايي كه او را نمي بينيم و خدائي كه بالاترين آگاهي ما درباره او اين است كه او برتر از همه است حتي برتر از خيال و قياس و گمان و وهم، پرستش اين«بودا» با پرستش اين خدا با پرستش بت، با پرستش اشخاص، با پرستش«بودا» با پرستش ماه و خورشيد و ستاره و با پرستش درخت و چوب و سنگ فرق دارد هر چند«بت بان ها» براي بت پرستي ها نيز رسوم خاص و سرودهاي خاص و عبادات و طرز برخوردها و تشريفات خاصي درست كرده اند. هر چند آن جا نيز به هر كسي اجازه نمي دهند كه هر طور دلش خواست بت پرستي كند ولي درباره خداپرستي، مسئله از اين بالاتر است و آن اين است كه چه كنيم كه خداپرستي ما شكل بت پرستي نداشته باشد؟ اين خيلي مهم است. هر كسي حق ندارد هرگونه دلش مي خواهد خدا را عبادت كند.
عبادت خدا بايد با روح خداشناسي متناسب باشد. اگر كسي گفت من اين كار را كه كردم براي خاطر خدا و رضاي خدا و به عنوان پرستش خدا كردم چرا به من انتقاد مي كنيد؟ به او مي گويئم خداپرستي بايد با الهام گرفتن از تعاليم خود خدا در مورد عبادت باشد. خداپرستي ساختگي، انحراف ايجاد مي كند زيرا تلقي از خدا به اين صورت غلط است و از آن رنگي كه اسلام به خدا شناسي و خداپرستي داده منحرف شده است. به هرحال ابراهيم(ع) و اسماعيل از خدا مي خواهند كه راه و آئين خداپرستي را نيز خود به آن ها نشان دهد.1
خانه اي ساخته مي‌شود و اين خانه بتدريج مركز اجتماع مردمي كه مي خواهند خداي يكتا را بپرستند، مي شود و آرام، آرام، با الهام گرفتن از وحي، ابراهيم(ع) و اسماعيل كيفيت پرستش خدا را در اين خانه براي خودشان و ديگران مقرر مي كنند كه اين گونه حج را بجاي آوريد و مراتب خداپرستي داشته باشيد.

### موهومات و خرافات، بجاي حج

اما از آن جا كه تا كنون هيچ چيز از دستب رد زمانه محفوظ و مصون نمانده است، اين دستورات هم از دست برد زمانه مصون نماند. طولي نمي كشد كه پس از مدت بسيار كوتاه آن مناسك و آئين خداپرستي كه بوسيله ابراهيم(ع) و اسماعيل مقرر شده بود با مشتي خرافات و موهومات هم راه مي‌شود و باز چندان زماني نمي گذرد كه خانه ي ساده و بي پيرايه اي كه براي پرستش خداي پيراسته از هر عيب و نقص ساخته شده بود، به بتخانه اي بزرگ تبديل مي‌شود؛ و هم آن مراسم حجي كه به عنوان خداپرستي پاك انجام مي گرفت؛ مي‌شود يك مشت موهومات و خرافات و آلودگي ها به نام حج، اما نه حج خانه خدا، بلكه حج بتخانه اي بزرگ.
در مراسم حج مقرر بود كسي كه به عنوان گذراندن چند روز در كنار كانون خداپرستان مي آيد لباسي فاخر و تجملي نپوشد. در آن جا ديگر لباس و زندگي اش،(انگيزه) ثروت و جلال و جبروت خود را به رخ ديگران كشيدن نداشته باشد اما اين مطلب تبديل مي شود به اين كه اگر بخواهيم ديگر با خودمان هيچ تجمل و جلال و جبروت نداشته باشيم يك باره لخت مادرزاد به آنجا بيائيم و طواف كنيم. بنابراين، پيراسته بودن از تجمل، از برهنه طواف كردن سر در مي آورد(و اين را) بسيار راحت مي توان توجيه كرد كه اين جا جايگاهي است كه همه بايد از خود غافل باشند و وقتي آدم از خود غافل است ديگر اصلا كسي را كه جلو او راه ميرود نگاه نمي كند، آدم باشد يا غير آدم، برهنه باشد يا پوشيده. به راحتي مي شود اين مساله را توجيه كرد آن هم توجيه هاي عرفاني عالي.
اتفاقاً يكي از مسائل كه در مورد دين وجود دارد همين است كه اگر ما خواستيم با توجيه هائي اين گونه، دين شناس بشويم به راحتي مي شود آن را به همه رنگ درآوريم.بنده به شما قول مي دهيم دو مطلب متضاد را در دو جلسه براي دو گروه هم سطح مي توان چنان توجيه دل پذيري كرد كه هر دو بگويند چه مطلب خوبي است.
وقتي اين دو گروه به هم مي رسند با تعجب مي بينند مطلبي را كه يكي در آن جلسه به عنوان يك مكتبي با زير بناي فكري صحيح پذيرفته است ضد آن مطلبي است كه رفيق هم سطح او در جلسه اي ديگر با زير بناي فكري صحيح پذيرفته است زيرا اين توجيهات ذوقي و سليقه اي خيلي كش دار و غلط انداز است. اين كه در آئين اسلام گفته مي شود نه تنها در امر دين بلكه به طور كلي در انتخاب اصول زندگي، بر(مسلمات) يعني بر آن چيزهائي كه مولاي درزش نمي رود تكيه كنيد و از تكيه كردن بر ظنيات و ذوقيات پرهيز كنيد، براي هم اين است. اگر كار رسيد به توجيه هاي ظنّي و ذوقي، بنده خودم به شما قول مي دهم كه بتوانم دو مطلب متضاد را، حتي براي يك گروه با فاصله شش ماه به طوري كه فقط كمي‌مطلب اول از يادشان رفته باشد چنان توجيه پذيري كنم كه در هر جلسه هم آن گروه به به بگويند، غافل از اين كه شش ماه قبل براي چيز ديگري به به گفته ا ند.
ما در عصر خودمان ديديم كه در نوسان هاي اجتماعي با قدرت تهييج احساسات و تبليغاتي كه بتواند مردمي را كه بر ذوقيات و احساسات تكيه دارند به اين طرف و آنطرف بكشاند، در فاصله اي كوتاه براي دو چيز ضد هم زنده باد، يا مرده باد مي گفتند، فكر رشد نيافته هم اين است لذا بالاترين خدمت به جامعه انسان ها و محكم ترين و استوارترين پايه براي بهتر زندگي كردن انسان ها، اين است كه درست انديشيدن را به آن ها بياموزيم و نه فقط بياموزيم، يعني برايشان درس بگوييم، بلكه تربيت شان كنيم كه درست فكر كنند.
اين كه مي بينيد در هم اين آيات به«يا اولي الالباب»(خردمندان) تكيه مي كند مي خواهد خرد، فكر و انديشه ي استوار و صحيح را در انسان بكار بيندازد، زيرا كليد حل آنجاست. پيغمبر خدا(ص) و علي مرتضي(ع) اگر ده هزار سال هم عمر مي كرد و با مردمي‌سروكار داشت كه آن ها رشد نكرده بودند مگر كاري از دست آن دو ساخته بود؟ لذا نخستين تلاشهاي پيغمبر(ص) در دوره ي سيزده ساله ي مكه، منحصراً صرف اين شد كه گروهي از مردم آماده تر را، به صورت مردم رشد يافته، درآورد تا آن ها استخوان بندي نهضتي شوند كه آن نهضت بتواند محيط را براي رشد يافته تر شدن عموم، فراهم سازد.

### تحريف مناسك حج

آن مردم هم اين آيين پاك ابراهيم(ع) را كه به صورت مناسك حج بود تحريف كردند. مقصود اين بود كسي كه به عنوان حج خانه خدا مي رود، ديگر جنبه ي اشرافي بودنش را براي چند روز هم كه شده كنار بگذارد و همه در آن جا يكسان باشند اما گفتند چه يكساني از اين بهتر كه همه لخت باشند، برهنگي از همه حالت ها يكسان تر است. آن وقت زن ها هم لخت مي شدند منتهي شب طواف مي كردند و مردها هم آن روز برهنه مادرزاد طواف مي‌كردند. اين نوع انحرافات روز افزون بود البته انحراف هاي ديگري هم بود.
در هم اين مراسم حجي كه يك طرفش مردم لخت و برهنه طواف مي كنند تا امتيازي نباشد قريش و گروهي ممتاز در مكه در مراسم حج حساب خيلي چيزهاي شان از حساب مردم ديگر جدا بود. قبلاً عده اي از مردم در روز نهم در صحراي«عرفات» مي ماندند و عصر هنگام نزديك غروب به سمت«مني» حركت مي كردند. در شب«عرفه» مي رفتند و د رآنجا مي ماندند و روز«عرفه» را نيز مي ماندند. كساني كه شب نرسيده بودند روز به آن جا ملحق مي شدند. در عهد جاهليت عصر هنگام، قبل از غروب آفتاب، به سمت«مني» حركت مي كردند اما اين گروه زبده مي گفتند حساب ما از حساب توده ي مردم جداست، ما مي رويم از هم آن اول در حدود وادي«مشعر الحرام» اقامت مي كنيم. ما از آن جا به سمت مكه حركت مي كنيم با وضعي و امتيازي خاص ولابد هم اين طور توجيه مي كردند كه چون گروه ما(قريش) ميزبان اين مهمانان خانه ي خدا هستند، بنابراين چه بهتر كه ما يك منزل، از آن ها به مكه نزديك تر باشيم و براي پذيرائي حجاج از آنجا حركت كنيم.
با اين توجيهات معمولا همه چيز را مي شود توجيه كرد بنابراين در قسمت هاي مختلف آئين حج تحريفاتي پيدا شده بود.

### صلح حديبيه

پيغمبر اسلام(ص) پس از آن كه در مدينه استقرار پيدا كرد و آن قدرت اجتماعي را به دست آورد كه به تواند سنت هاي كهن را بشكند1 براي گذراندن«حج نمونه» عازم حج شد. در سال ششم هجرت پيغمبر با حدود هزار و دويست تا سيصد نفر به سمت مكه براي گذراندن حج در ايام حج حركت نمود. و افراد با خودشان قربانيها را هم مي بردند. معمولاً برگردن گوسفند و حيوان قرباني چيزي آويزان مي كردند به علامت اين كه اين ها گوسفندي كه به چرا مي برند نيست، بلكه گوسفندي است كه به قرباني مي برند تا از دست برد تجاوزگران و دزدان مصون باشد كه به اين علامت ها قلائد و شعائر گفته مي‌شود(گردن آويز و علامت) ولي هنوز قدرت اعراب مشرك آن قدر بود كه وقتي پيغمبر با اين كاروان حج نزديك مكه رسيد آن ها را متوقف كردند حالا ممكن است پرسيده شود چگونه؟ سنت شكني كار مشكلي است؟ سال ششم هجرت است مسلمان هايي هستند كه هيجده سال يا نوزده سال است كه مسلمان هستند. برخي ده- دوازده سال است كه مسلمانند گروهي هفت يا هشت سال و عده اي سه سال- دو سال و يا يك سال است كه به پيغمبر(ص) به عنوان پيامبر خدا اعتقاد پيدا كرده اند و به قرآن به عنوان وحي خدا معتقد شده اند. وقتي پيغمبر(ص) به سرزمين«حديبيه» رسيد، مأموران مكه آمدند گفتند شما امسال حق حج رفتن نداريد والا جنگ خواهد شد و بالاخره كار به عقد قرارداد صلحي ميان آن ها و پيغمبر انجاميد و قرار شد پيغمبر آن سال را برگردد و از انجام حج صرف نظر كند و سال آينده آن هم براي سه روز به حج برود و بت پرستان سه روز اطراف خانه خدا را خالي كنند و در اختيار مسلمانان بگذارند اما مسلمانان حق بردن سلاح حتي شمشير را هم با خودشان نداشته باشند كه اين امر، از هر نوع احتمال(خطر جهت مشركين) به دور باشد.

### سنت شكني

وقتي اين مطلب تمام شد پيغمبر فرمود: ما امسال گرچه احرام بستيم و در حال احرام، قرباني نيز با خودمان آورده ايم اما نمي توانيم حجمان را تمام كنيم بنابراين همين جا هر كس قرباني اش را ذبح كند و از احرام بدرآيد.
شگفتا اينان قرن ها عادت داشتند كه وقتي لباس احرام مي پوشيدند بايد احرام در سرزمين(مني» درآورده شود حال پيغمبر(ص) مي گويد هم اين جا در بيابان قرباني را بكش و از احرام بيرون بيا. تحمل اين مسئله براي آن ها مشكل است و با اين كه پيغمبر چند نوبت به اي نها فرمود برويد قرباني هايتان را بكشيد و از حالت احرام بيرون بيائيد، همه به پيغمبر خيره نگاه مي كردند و برخي از كساني كه در آنجا بودند دستور پيغمبر را اجرا نمي كردند.
اين ها گفتند ما مدت ها بود به پيغمبر به عنوان پيامبر خدا ايمان داشتيم اما با اين دستور پيغمبر، كه بر خلاف سنت چندين صد ساله ماست، كه در سرزمين«حديبيه» گوسفندها را قرباني كنيد ما در پيامبري او شك كرديم، البته اين شك يك زمينه اي هم داشت و آن زمينه خوابي بود كه پيغمبر(ص) براي آن ها قبلاً نقل فرموده بود كه آن ها به مسجد الحرام خواهند رسيد.
در اين جا مورخين يك حادثه جالبي را كه نقل مي كنند اين است كه يك شكل سياسي و اجتماعي در رهبري نهضت به وجود آورده است. گروهي از مسلمانان زبده، هم راه پيامبر حركت كرده اند و پيامبر دستور مي دهد كه حكم خدا اينست كه هم اكنون برويد قرباني هايتان را ذبح كنيد و از احرام بيرون آييد و با اين كه چند بار فرموده اما آنان عمل نمي كنند، اين مشكل بزرگي در نهضت است؛ مي گويند؛ پيغمبر با اوقات تلخ، به چادر«ام سلمه» كه يكي از همسرانش بود رفت. ام سلمه وقتي كه ناراحتي پيغمبر را ديد به پيغمبر عرض كرد يا رسول الله مطلب چيست؟ پيامبر فرمود: مگر نمي بيني من به آن ها دستور مي دهم به فرمان خدا برويد گوسفندهايتان، شترهايتان، گاوهايتان، قربانيهايتان را كه آورده ايد ذبح كنيد و از حالت احرام بيرون بيائيد اما عمل نمي كنند.
ام سلمه گفت يا رسول الله اين كه راهش آسان است شما اين بار بدون اين كه با احدي حرف بزنيد خودتان برويد قربانيتان را ذبح كنيد ببينيد چه مي شود.
پيغمبر دريافت كه پيشنهاد جالبي است. رهبر در يك جا بايد خود به معركه مبارزه قدم بگذارد آن قدم گذاردن به داخل معركه چندين برابر دستور، آئين نامه و قانون و ابلاغ و حكم و امثال آن اثر مي كند. اين بار پيغمبر(ص) بدون اين كه با احدي صحبت كند تشريف آورد و همه ي قرباني هايي را كه با خود هم راه آورده بود ذبح كرد. در اين جا«ابن اثير» در«كامل» نقل مي‌كند كه با فاصله اي بسيار كوتاه انگار نه انگار كه آن صحنه هاي قبلي بوده است چنان براي قرباني كردن هجوم آوردند كه گويي اين ها آن مردمي نبودند كه در برابر دستور پيامبر مقاومت مي كردند. گويا همه احساس كرده بودند كه عجب خطائي كرده اند مگر در يك نهضت در سر اين بزنگاه ها مي شود از دستورات رهبري غفلت كرد؟ آن هم تخلفي اين چنين خطرناك در مرز مواجهه با دشمن؛ تخلف از دستوري كه رهبري، بعنوان حكم خدا، ابلاغ مي كند كه به منزله ي چيست؟ شك در مقام پيامبري اوست. به اين مطلب نيز در آيه اشاره شده است.

### فتح مكه

پيغمبر آمد با مسلمان ها تا حجي پيراسته از خرافات و موهومات و انحرافات برگزار كند ولي مانع شدند و اين كار به سال بعد موكول شد. يال بعد عمره اي برگزار شد. در سال هشتم مكه فتح شد. در سال نهم مراسم حج رسمي‌برگزار گرديد ولي پيغمبر در آن مراسم شركت نداشت. در همان سال بود كه اميرمؤمنان علي(ع) ماموريت پيدا كرد كه آيات سوره ي«برائت» را بخواند و ابلاغ كند. در سال دهم بود كه پيغمبر اسلام و مسلمان ها موفق شدند آن حج عالي نمونه را، برگزار كنند و ما نيز هرچه از احكام حج داريم مربوط به گزارش حج پيغمبر در سال دهم هجرت است.
كلمه«حج» يعني آهنگ و قصد كسي كه به قصد خانه خدا مي آيد. آن وقت موقعي كه از يك نفر مي پرسيدند كجا مي روي؟ مي گفت من عازم خانه خدا هستم(انا احج البيت)، كم كم حج نام اين سفر شد.
كلمه«عمره» از آباد كردن و عمران و آبادي است. يك حج بزرگ به عنوان مراسم عادلانه معمول بود و يك حج كوچك، كه«عمره» ناميده مي شود. حج بزرگ عبارت بود از آن اجتماع سالانه بزرگ كه درباره آن توضيحاتي خواهم داد. ولي اين(حج) سالي يك بار بود. اين مراسم كه سپري مي‌شد اطراف كعبه، از پيرامون خانه هاي معمولي هم خلوت تر بود كما اين كه اكنون نيز همين گونه است در موسم حج آنجا آنقدر ازدحام جمعيت است كه حد ندارد ولي اگر اواخر ماه ذي الحجه ي انسان به مسجد الحرام برود چه بسا غير از موقع نماز، در مواقع معمولي، مانند هم اين مسجدهاي ما خالي و خلوت باشد و هيچ كس آن جا نباشد. بنابراين سنت بوده است كه غير از موقع حج نيز افراد به زيارت خانه خدا بروند و آن زيارت«عمره» مي شده يعني زيارتي كه خانه خدا و اطراف اين خانه را آباد نگه دارد، زيارت آباد كننده، عمره ي اعتمار.
معمولاً عرب ها در ماه رجب به حج مي رفتند كه يكي از ماه هاي حرام بود ولي چون ماه رجب تنها يك ماه حرام بود كساني مي توانستند به مكه بروند و برگردند كه فاصله شان تا آن جا با انجام مراسم حج بيش از هفت، هشت يا ده روز نباشد. ده روز بيايند، ده روز هم برگردند و ده، دوازده يا سيزده روز آن جا باشند. اما كساني كه فاصله شان تا مكه يك ماه راه بود نمي توانستند عمره به جا بياورند زيرا اين ها بايد طوري عازم باشند كه وقتي از خانه بيرون مي‌آيند تا وقتي كه به خانه شان برمي گردند، در پرتو ماه حرام، امنيت داشته باشند اما در ماه هاي رجب، شوال و ذي العقد و ذي الحجه و محرم كه ماه هاي حرام بود كساني كه فاصله بيشتري مثلاً تا سي، چهل روز هم تا مكه داشتند، مي توانستند بيايند و مراسم حج را بگذارند و برگردند. اين است كه اين حج، حج بزرگتري بود كه با اجتماع بزرگتري برگزار مي شد اما حج ماه رجب، عمره اي بيش نبود، آن وقت كساني را هم كه نزديك بودند و به عنوان امنيت حرم، يعني آن هايي كه خيلي نزديك بودند- يك روز و يا ده پانزده ساعت راه فاصله داشتند و از امنيت حرم برخوردار بودند- هم مي توانستند معمولاً عمره بگذارند يعني زيارتي كه اين خانه را معمولاً«آباد» نگاه دارد.
صحبت در مرود قبل از اسلام است، كساني كه از مكه دور بودند، مي توانستند عمره و حج را با هم به جاي آورند يعني خيلي زود حركت كنند و به مكه برسند يك مراسم و يك دو زيارت را انجام دهند مدتي هم آن جا بمانند تا موقع آن حج بزرگ فرا برسد. بنابراين براي آن ها عمره و حج در يك سفر مي شد، كه«حج تمتع» ما ازا ين قبيل است.
در فقه شيعه براي مسلماني كه از مكه دور باشد و برحسب فتاوي موجود، چهل و هشت ميل1 از مكه فاصله داشته باشد، حج تمتع واجب است يعني حجي كه عمره و حج را با هم انجام بدهند.

### حجة الوداع

در سال دهم پيغمبر با جمعيتي انبوه كه عده حجاج آن سال را در تواريخ تا هشتاد هزار نفر ذكر كرده اند و يك اجتماع هشتاد هزار نفري در سال دهم پيرامون خانه كعبه بسيار با شكوه بود؛ حج را برگزار كردند بدون حضور يك نفر بت پرست زيرا در سال قبل اعلام شده بود كه از سال آينده، بت پرستان حق شركت در مراسم حج را ندارند و يك پارچه مسلمانان شركت داشتند. اين يك نمايش و تظاهرات بسيار عالي، چشم گير، موثر و عظمت بخش براي نهضت اسلام بود. پيغمبري كه ده سال پيش، از همين سرزمين مكه با فشار و تهديد و شكنجه به فرسنگ ها آن طرف تر تبعيد شده بود حالا با شكوه و جلال به عنوان رهبر بزرگوار اسلام با جمعيت هشتاد هزار نفري- كه حتي تا پنجاه سال قبل هم به گمان من، چنين اجتماعي در همين كشور خودمان يك اجتماع بي سابقه تلقي مي شد- به پيرامون خانه كعبه باز مي گردد.
يك اجتماع انبوه هشتاد هزار نفري در يك زمان، بسيار شكوه و جلال دارد اگرچه از مجموع جمعيت سرزمين عربستان در آن زمان آماري در دست نيست ولي معلوم نيست در آن موقع به نيم ميليون نفر هم مي رسيده است، بزرگترين شهر و مركز اجتماع آن موقع هم جمعيتش از حدود ده هزار نفر تجاوز نمي كرد.
در سرزمين عربستان در چنين شرايط اجتماعي، پيغمبر و مسلماناني كه ده سال قبل، ازا ين سرزمين رانده شده اند، حالا در يك اجتماع يك پارچه جمع مي‌شوند. اجتماعي كه از همه جاي آن يك صدا بلند است:«الله اكبر». اين است كه مي بينيد«لبيك» جزء سنت هاي حج است:«لبيك، اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك» يعني آهنگ توحيد، حالا هشتاد هزار نفر دارند مي گويند:«لبيك، اللهم لبيك، لاشريك لك». اين همان سرزميني است كه يك سال پيش از آن كه هنوز بت پرستان در حج شركت مي كردند، يك گروه مي آمدند«يا هُبَل، يا هُبَل» مي گفتند يك عده«يالات يا لات» مي‌گفتند. هر دسته اي براي خودشان يك صدائي داشتند و يك بتي را صدا مي كردند. جمعيت هم شايد ده هزار نفر نمي شد، حالا يك جمعيت انبوه هشتاد هزار نفري، با يك رهبري، با يك دستور و با يك شعار، همه با هم مي گويند:«لَبيكَ، اَللهُمَ لَبيك، لاشَريكَ لَك» اي خداي بزرگ ما دعوت تورا پذيرفتيم و به اين سرزمين آمده ايم و در برابرت اعتراف مي كنيم كه هيچ كس را شريك خدايي تو نمي دانيم. عظمتي بسيار بزرگ و بسيار چشم گير بود. بدون شك مراسم«حجة الوداع» از عوامل بسيار موثر تاريخي در پاي گير شدن نهضت اسلام بود.

### حج كنوني و امت اسلامي

امروزه از حج آن طور كه لازم است بهره برداري نمي شود و آن چه مسلمان ها الان به عنوان حج انجام مي دهند هشتاد و گاهي نود درصد از آن چه اسلام گفته دور است1، ولي هم آنطور كه باقي مانده است، آن قدر اهميت دارد كه در هيچ يك از شرايطي كه تا كنون داشته ايم نمي توان از آن صرف نظر كرد. البته مقصود اين نيست كه در هيچ شرايطي درآينده هم اين مساله نخواهد بود.زيرا ممكن است به طور موقت در شرايط اجتماعي خاص در يك يا دو يا سه سالي، مصلحت اسلام ايجاب كند كه حجي به عللي تحريم شود اما نبايد هرگز تضعيف بشود. اگر كار بجائي رسيد كه اساس حج تضعيف بشود آن وقت بايد خيلي بيشتر فكر كرد زيرا آن چه من- در سفر زيارت خانه خدا- با چشم ميديدم و لمس مي كردم و آن چه با بررسي تاريخ به صورت يك واقعيت تاريخ لمس كردم اين است كه اگر مراسم حج نبود تا كنون هيمن مقدار مناسبات نيمه حسنه اي كه ميان مردم مسلمان جهان باقي مانده است را نيز دشمنان داخلي و خارجي نابود كرده بودند.
ايجاد فرقه هاي گوناگون در داخل اسلام مصيبتي بزرگ بوده و هست به اين معنا كه در داخل امت اسلام، هر گروهي مي توانند وحق دارند به سراغ فهمي‌كه خودشان از اسلام دارند بروند. شيعه حق دارد شيعه باشد و بگويد فهم من از اسلام اين است. نبايد هرگز شيعه مجبور شود كه دنباله روي سني باشد. تازه خود اهل سنت مگر يك گروه هستند؟ گروه هاي بزرگ آن ها چهار گروه است، گروه هاي كوچكش كه خيلي زيادتر است. در فقه، حنفي دارد، شافعي دارد، حنبلي دارد، مالكي دارد، و در اصول عقائد و بينش كلي اسلامي اشعري دارد، معتزلي دارد و.... شافعي نمي تواند حنفي را مجبور كند كه حتماً دنباله روي من باش. حنفي هم نمي تواند شافعي را مجبور كند بگويد دنباله روي من باش حنفي هم نمي تواند شافعي را مجبور كند و بگويد دنباله روي من باش. هر گروهي مي توانند بگويند مي خواهيم آزادانه فكر كنيم و هر چيزي را كه منطق ما پذيرفت عمل كنيم. اما آن چه حرام اينست كه شافعي و حنفي بگويند چون تو شافعي هستي و من حنفي هستم بنابراين ما با يكديگر برادر ديني نيستيم و هم چنين است شيعه و سني. شيعه به سني بگويد چون تو سني هستي ديگر برادر ديني من نيستي اين تعبيرهاي زننده اسلام كش، كه در ميان ما- گاهي از زبان اهل علم- شنيده مي شود نمي دانيم از كجا آمده است.
بحث ما در ناصبي و دشمني اهل بيت نيست، آن حساب ديگر دارد. امروز در جامعه چند صد ميليوني اسلام، در بسيار نقاط، اصلاً ناصبي پيدا نمي كنيد. در بلاد سني نشين اگر در بعضي نقاط هم پيدا كنيد خود سني ها هم از آن ها بدشان مي‌آيد. اصلاً بحث بر سرناصبي و دشمن اهل بيت نيست، بحث بر سر يك سني ساده است يعني يك سني كه حتي بسياري از آن ها محب اهل بيت هستند. به تحقيق در دايره اي كه من در برخي از دوستان، از نزديك ديده ايم اكثريت، با دوستان اهل بيت است. يكي از دوستان از سفر مصر خود چيزي را نقل مي كرد كه من در مصر با مردي صحبت مي كردم و آن كس كه با من صحبت مي كرد گفت:
«شما خيال مي كنيد كه دوست دار اهل بيت فقط شما هستيد؟ ما هم دوستان اهل بيت هستيم. شما نگاه كنيد در مصر اين قدر كه اسم علي و حسن و حسين و اين حرفها هست اگر شما توانستيد اين قدر اسم عثمان، ابوبكر و عمر پيدا كنيد و اگر شما حسن يا حسين اسم مي گذاريد ما يكي از اسم هاي جاري مان حسنين است كه در ميان ما اسم گذاري مي شود.»
من براي يكي از دوستان نقل كردم كه در هامبورگ با چند تن از تركهاي تركيه- كه حنفي مذهب هم هستند- صحبت مي كردم من مي خواستم از فرصت برخورد با اين ها براي اين كه بذر محبت اهل بيت را در دل آن ها بيفشانم استفاده كنم.آمدم دو تا حديث براي آن ها نقل كنم ديدم انگار چهره هايشان يك جوري ديگر است به من به طرزي ديگر نگاه مي كنند خيال كردم كه اين ها خيلي از مرحله دورند گفتم خوب من از بدجائي شروع كردم بايد دو قدم عقب تر مي رفتم.
(من كه تركي نمي دانم آن مترجم ما يك تركي بود كه من به آلماني حرف مي زدم واو براي آن ها به تركي ترجمه مي كرد) يك مطلب آزمايشي گفتم كه ببينم مساله از چه قرار است ديدم اين گونه نيست كه من از جلو شروع كرده و بايد عقب تر مي رفتم، بلكه از عقب شروع كرده و بايد جلوتر مي رفتم، اين ها گفتند به فلاني(به اصطلاح خودشان به خواجه) بگو مگر خيال مي كنند ما دوستدار اهل بيت نيستيم كه اين حرفها را مي زند؟ ما دوست دار اهل بيت هستيم. مگر مي شود يك مسلماني(تعبير آن ها اين بود كه) دوستدار اهل بيت نباشد؟ بنابراين قصه، قصه ناصبي ها نيست. قصه، قصه برادر سني مسلمان است كه هيچ هم ناصبي نيست.

### مسئوليت شيعه

يك شيعه، با هيچ آهنگي حق ندارد هيچ گونه موضع گيري داشته باشد كه برادري ديني، و به هم پيوستگي سياسي و اجتماعي و ديني او با يك برادر مسلمان سني متزلزل شود. اگر مراسم حج نبود با اين توطئه هائي كه عليه همبستگي مسلمانان شده است بنده گمان مي كنم تا كنون آن پيوندهاي وحدت آوري را كه پيغمبر اكرم(ص) و مسلمانان صدر اسلام با خون جگر و با بذل جان و مال ايجاد كردند و مولا علي(ع) با سي سال سكوت و زندگي هم راه با خون دل خوردن با حمايت و حفاظت آن پرداخت و امام مجتبي(ع) با پذيرفتن قرارداد نامطلوبي كه شرايط سياسي آن زمان بر آن حضرت تحميل كرد و به خاطر حمايت از آن از ادامه جنگ خودداري كرد و ائمه ما سلام الله عليهم اجمعين از امام سجاد(ع) گرفته تا امام عسكري(ع)، همه در راه آن تحمل ها و رنج ها بر خود هموار كردند؛ همه ي اين ها تا به حال بايد به فنا مي رفت. اين درست است كه در ذهن سني جايگزين كرده اند كه اين شيعه ها اصلاً خدا را قبول ندارند.
اين ها مي‌گويند جبرئيل اشتباه كرد قرار بود بيايد به خانه علي(ع)، رفت در خانه پيامبر(ص) را عوضي زد و درست است كه بين شيعه، جايگزين كرده اند كه اين سني ها همه شان دشمن علي(ع) هستند در حالي كه اكثريت شان به علي(ع) و ائمه احترام مي گذارند.
درست است كه اين تبليغات شوم اثر خود را كرده ولي باز هم بالاخره سالي يك بار، ده هزار، بيست هزار، سي هزار، چهل هزار، پنجاه هزار، پانصد هزار، هفتصد هزار، هشتصد هزار سني، آن جا دور هم جمع مي‌شوند و اگر يك مقدار در حال هم ديگر دقت بكنند و قدري حوصله به خرج بدهند و از احوال هم جويا بشوند مي فهمند كه تمام اين ها دروغ است. لااقل سالي يك بار فرصت دروغ آزمائي هنوز براي جامعه مسلمان باقي مانده است.
اگر هم اين يك فايده حج را حساب كنيد فايده بسيار بزرگي است و خيلي اهميت دارد. لذا من شخصاً به حساب هم اين يك امتياز بزرگ، همواره معتقد هستم كه بايد مراسم حج را با شكوه هرچه بيشتر همه ساله برگزار نمود. اين كه مي بينيد علي(ع) اينقدر در وصيتش به امام مجتبي(ع) به فرزندش و به خاندانش تاكيد مي كنند:«الله الله به ياد خدا باشيد و از خدا پروا داشته باشيد. در حج و كنار خانه خداوندتان را خالي نگذاريد وگرنه ديگران آنرا پر ميكنند.» 1 براي اين است كه حج هر قدر هم ضعيف بشود سنگري است بزرگ. اين سنگر بزرگ را به هيچ عنوان نمي شود خالي كرد. استفاده اي كه ما از حج مي كنيم شايد ده الي بيست درصد برحسب سالهاي مختلف و شرايط مختلف و حج هاي مختلف، به«حج اسلام» نزديك است و بايد تلاش كرد كه هشتاد و تا نود درصد از دست رفته را به جايش برگردانيد.

### معرفت واقعي نسبت به پروردگار

حج در درجه اول عبارت است از: زنده كردن يك يادبود پر ارزش به منظور حفظ اصلي كه همان اصل توحيد و يكتاپرستي است. شعار اسلام:«لااله الا الله»، و هسته ي رسالت پيغمبر اسلام(ص) : قولوا لااله الا الله تفلحوا است.
شگفتا مگر توحيد و يكتاپرستي چنين نقشي دارد؟ آن يكتاپرستي جامع، ديگر كمبودي براي زندگي بشر باقي نمي گذارند. كمبود ما عموماً ناشي از اين است كه يكتاپرستي نيست. دركي كه مردم از خدائي كه مي‌پرستند دارند غالباً كم و كاست و اگر گفته نشود حتي در بسياري از موارد انحراف دارد.بعضي از انحرافات در خود اين آيه (مذكور) است چگونه خدائي را مي‌پرستي؟ اين مسئله نخستين و«مسئله ي» آخرين براي هر انساني است كه بخواهد با خدا و نام خدا و ياد خدا زندگي كند. جالب اين كه آن چه تا به حال پايان نداشته است، اين است كه انسان دائماً بايد خداپرستي اش را منقح كند.چطور؟ اين چه درس مشكلي است، نه يك بار دوربار، سه بار، چهار بار، ده بار؛ آري درس مشكلي است. دو نمونه را از آيات نقل مي كنم تا ببينيد چه درس مشكلي است.
عرب مسلمان يمني، بت پرستي اش را به كنار انداخته به او گفته اند خداي يكتا را بپرست و در برابر بت خم نشو. فقط«يا الله» بگو واو در برابر همه اين ها گفت، چشم. اما آيا بدين ترتيب مطلب تمام شد؟ نه اين عرب از يمن و به عزم حج حركن مي كند بدون حساب اين كه در اين سفر طولاني از يمن تا مكه و برگشتن آذوقه و وسيله سفر وزادي و توشه اي هم مي خواهد اما او مي گويد مگر در اين سفر من مهمان خدا نيستم؟ چون در اين سفر مهمان خدا هستم ديگر چرا زاد و توشه بردارم؟ و به اميد خدا حركت مي كند اين عرب يكتاپرستي اش در اين گوشه كم و كاست دارد. كسي بايد با او بگويد برادر مسلمان يمني مگر تو در خانه ات مهمان خدا نبودي و فقط در اين سفر مهمان خدا هستي؟ تو چگونه خدائي را مي شناسي؟ خدائي كه مهماني اش مخصوص موسم حج است؟ آيا تو فقط در موسم حج از بخشايش هاي او برخوردار و مهمان او هستي؟ زمين سفره عام اوست.
چه كسي گفته است كه تو فقط در اين چهار روز مسافرت مهمان خدا هستي؟ اين كم و كاستي كه اين برادر مسلمان در فهم يكتاپرستي دارد اثرش موثر در عمل اوست. اين انحراف فكري انحراف در محور در گردش چرخ ها اثر مي گذارد و از خانه خويش بدون توشه برخلاف قانون اسلام و برخلاف رضاي خدا بيرون مي‌آيد و خيال مي كند كه اين مقتضاي ايمان به خداست.
عجيب آن فهمي‌كه او از خدا دارد به او ميگ ويد توشه برندار اگر برداري خلاف اعتقاد به خداست اما آن خدائي كه اسلام مي خواهد محور قرار دهد مي گويد توشه بردار و اگر برنداري خلاف رضا و خواست خداست حال با اين ديد در زندگي خود دقت كنيم براي ما لااقل چه قدر جاي سوال بوجود مي آيد كارهايي كه انجام مي دهيم به اسم رضاي خدا و يا نه، اصلاً واقعاً و قلباً با فكر رضاي خدا در طلب مرضات الله چقدرش انحرافي است؟ چه قدر از اين كارها لااقل قابل آزمايش و سوال و محك زدن مجدد است؟ اگر تا پايان عمر با اين نمونه ها انسان در زندگي شخصي خود و بعد هم در زندگي ديگران و حتي در زندگي علماي بزرگ و عرفاي بزرگ دقت كند مي بيند عارفي سال ها در معرفت خدا كوشش كرده و معرفتش هم بالا رفته و خيلي هم بهتر از سطح معمولي است اما مساله تمام نشده است آن هم چه تمام نشدني تمام نشدني كه حتي در ميدان عمل اثر دارد در آيه اشاره مي كند«وَ تَزَوَدُوا»(توشه برداريد) هنر بيان قرآن هميشه اين است كه به محض آن كه به يك مطلب معمولي اشاره مي كند يك نتيجه گيري عالي تري نيز در كنار آن مي كند: توشه برداريد كه حتي سفر آخرت هم توشه مي خواهد(فان خير الزاد التقوي) تقوي توشه آن سفر است. همه سفرها توشه ميخواهد ولي هر سفري متناسب با خود.

### حج و بهره برداري هاي اقتصادي

يك نكته ديگر باز در اين آيات هست كه اين نكته مربوط به يك نوع تصوير غلطي از خداشناسي گروهي ازا عراب است. اينان وقتي پس از(ظهور) اسلام به سفر حج مي رفتند سعي مي كردند كه از هر كار درآمدزا خودداري كنند، مي گفتند ما آمده ايم به سفر خدا و كسي كه براي حج خانه ي خدا و سفر مي ايد ديگر بايد فكر تجارت و بازرگاني و كسب و كار را يك سره از مغزش بيرون كند. اتفاقاً اين مطلب هم اكنون وجود دارد بنده خود برخي ازا هل علم را ديده ام كه انتقاد مي كردند از سفر و به برخي از حجاج مي گفتند معلوم نيست كه او سفر تجارت مي رود يا زيارت؟ پس از اسلام اعراب همين فكر را مي كردند. قبل از اسلام اصلاً مراسم حج بيش از آن كه يك مراسم ديني و زيارتي باشد مراسمي اقتصادي و اجتماعي و سياسي بود و لذا بزرگترين بازارهاي فصل در موسم حج به پا مي شد. در اين بازار«عكاظ» و يكي دو بازار معروف در دو محل ديگر تشكيل مي شد. در اين بازارها علاوه بر جنبه هاي اقتصادي، جنبه هاي اجتماعي، ادبي و هنري قابل ملاحظه اي هم وجود داشت. از جمله عرضه كردن بهترين اشعار سال. اين يك بازار سالانه اي بود الان هم هنوز در دنيا بازارهاي سالانه اي هست ولو اين كه در كشور ما تازه مسئله نمايشگاه هاي تجارتي ساليانه ي بين المللي شروع شده است.
يكي از اصول اقتصاد دنياست كه صاحبان صنايع مختلف در فصول مختلف سال در جاهاي مختلف دنيا نمايشگاه برپا مي كنند. مثلاً در«هانوور»1 نمايشگاهي بسيار مفصل و بزرگ دارد كه معمولا حدود اواخر فروردين و اوايل ارديبهشت ماه برگزار مي شود و از صنايع گوناگون و از كشورهاي گوناگون دنيا در آن شركت مي كنند و اين يك بازار است. هدف از اين نمايشگاه بازاريابي براي محصولات صنعتي جديد است. در زندگي اعراب هم از اين گونه بازارهاي سالانه وجود داشت آن هم چند بازار سالانه در چند نقطه مختلف. سه تا از اين بازارها، بازارهاي مربوط به موسم حج و بر محور مسافرت حج بود و يكي از مناطقي كه حجاج در آن جا جمع مي شدند«عكاظ» بود. پس از اسلام فرد مسلمان نزد هود مي گفت من متوجه به خدا در سفري كه به خاطر توجه به خدا انجام مي دهم ديگر بايد فكر كسب و كار و پول را از مغزم بيرون كنم و فكر مي كرد كه كسب و كار د رسفر حج حرام است و ارزش سفر حج را از بين مي برد. آيه آمد:
«لَيسَ عَليكُم جُناحُ ان تَبتغَوا فَضلا مِن رَبِكُم....» هيچ عيبي ندارد كه در سفر حج در پي بخشايش الهي هم باشي. در روايات2 متعدد آمده است كه مي‌گويد: پرسيدم در سفر حج شترهايم را كرايه مي دهم و خودبه خود با اين كار كاسبي مي كنم بنابراين خوب است كه ديگر من در اين سفر محرم نشوم و حجي به جا نياورم. در اين جا بايد ديد لَيسَ عليكم جُناحُ(عيبي ندارد) چيست؟ اين طرز تفكر كه در سفر حج اگر بهره گيري هاي اجتماعي و سياسي و اقتصادي بكنيم صفا و خلوص سفر حج از بين مي رود چه طرز فكري است؟ اين ناشي از كجاست؟ اين انحراف ازكجا پيدا شده است؟ از خداشناسي؟ او چگونه خدا را مي شناسد؟ خدائي كه اگر بخواهيم بياد او باشم بايد مشغول كسب و كار نباشم. در حالي كه خداي اسلام اين نيست. خداي اسلام، خدائي است كه مي گويد كسي كه در طلب روزي براي تأمين زندگي خود و خانواده اش مي كوشد؛ كارش كاري است شبيه كار تلاشگران در راه خدا و مثل جهاد در راه اوست. آن هم جهاد است.
چرا؟ براي اين كه اسلام مي خواهد ما مسلمان ها وضع مسيحيت امروز اروپاي غربي و آمريكا را پيدا نكنيم. اين را من مكرراً هم از خود آن ها شنيدم هم از ايرانياني كه به عزم مطالعه به آنجا رفته اند. حتي در اين اواخر هم كسي كه(به اين كشورها) رفته و بازگشته بود نيز در يك گفتگوي مشورتي مطرح مي كرد و آن اين كه فرد مسيحي روز يك شنبه كه در كليساست بنده ي خداست. در كليسا كه مي رود براستي هم توجه به خدا پيدا مي كند. در روز يك شنبه در كليسا به ياد خدا هست اما از كليسا كه بيرون مي‌آيد ضعيف مي شود. اما از فردا كه دوشنبه مي شود تا آخر هفته، ديگر خدا را ياد مي برد با آن كه او مرتب به كليسا م يرود و هفته اي يك بار به ياد خداست. اسلام اين گونه مسلمان نم يخواهد. چون از فردا كه شنبه است در كسب و كار در فكر و عملش حساب همه چيز هست جز خدا. البته اين گونه نيست كه همه مسيحيان اين طور باشند شيوه كنوني كار كليسا اين طرز را بوجود آورده و بايد با صراحت به شما بگويم كه در همين حال هم مسيحيان زيادي هستند كه درتمام هفته و در تمام كارهايشان به ياد خدا هستند. شيوه سابق كليسا اين گونه بود. كليسا در سابق اين طور نبود كه مسيحي هفته اي يك بار به كليسا برود بلكه صبح و ظهر و شب در كليسا بود. اگر ما بخواهيم ياد خدا را مخصوص كليسا بدانيم خود بخود وقتي زندگيمان اجازه نمي دهد بيش از هفته اي يك بار به كليسا برويم بيش از هفته اي يك بار هم به ياد خدا نيستيم. اسلام خداي در كليسا ندارد. اسلام خداي همه جا دارد و بنابراين به بنده ي خدا مي گويد كه اگر مشغول كسب و كار هم هستي با ياد خدا باش.
خيلي فرق است بين كسب و كار به نام خدا و به ياد خدا و كسب و كار بدون نام خدا و بدون ياد خدا، خيلي فرق است بين مطالعه ي علمي (من حتي مطالعه فيزيك و شيمي‌را ميگويم) به ياد خدا و به نام خدا و بدون نام خدا و بدون ياد خدا آن كسي كه در لابراتور علمي اش با ياد خدا كار مي كند و براي او خدا همه جا حضور دارد، خدمت علمي و آثار و فرآورده هاي مطالعاتش را هيچ گاه به ياد خدا نيست در مورد آن كسي نيز كه اسلحه مي سازد خيلي فرق است بين اسلحه سازي به ياد خدا و به نام خدا و اسلحه سازي بدون ياد خدا و بدون نام خدا. آن كسي كه اسلحه مي سازد بنام خدا كاملاً دقيق است كه به بيند اين اسلحه بدست چه كسي ميرود. حلقوم چه كسي را مي‌فشارد آيا حلقوم متجاوز به حق يا ديگري را؟ انسان بايد بسيار احمق باشد كه در آن جا نيز بگويد كه بنام خدا و به ياد خدا دارم سلاحي را مي سازم كه مي دانم فردا طرف داران حق با آن كشته مي شوند. اين خيلي حماقت است و اسلام مي خواهد ياد خدا همه جا و در همه حالات با ما باشد.«الذين يذكرون الله قياماً و قعوداً و علي جنوبهم»1 حالات انسان معمولا ازا ين سه حالت او ديگر بيشتر نيست، با ايستاده است و كار مي كند يا نشسته است و يا دراز كشيده و اسلام مي خواهد او در همه حال به ياد خدا باشد.
چنان كه ملاحظه مي شود اين فكر كه اگر ما در سفر حج درآمدي هم داشته باشيم به خلوص و اصالت سفر حج لطمه مي زند. براي كسي است كه پول در آوردنش هم، آهنگ خدائي نداشته باشد وگرنه كسي كه پول درآوردنش آهنگ خدائي دارد ديگر چه منافاتي با خدا دارد. اگر از او بپرسند كه اين پول را براي چه در مي آوري؟ پاسخ مي دهد كه مي خواهم هزينه هاي ضروري زندگي خانواده ام را تأمين كنم و اين يك وظيفه اي است كه خداوند به عهده ي من گذاشته است.آيا در اين صورت پول درآوردن واقعاً با ياد خدا منافات دارد؟ اگر مي خواهم درآمد اضافي را آنجا كه فرمان:وانفقوا في سبيل الله(چنان كه در همين آيه جلوتر مي رسيم به فرمان:وانفقوا في سبيل الله و لاتلقوا بايدكم الي التهلكه) است صرف كنم. بايد چيزي داشته باشم كه آنرا در راه خدا انفاق كنم. اينجا در مي آورم كه آنجا انفاق كنم. آيا اين با ياد خدا منافات دارد كه صرفاً براي خودخواهي و ارضاي خواسته هاي شخصي، صرفنظر از حدود و موازيني كه حق و حق پرستي براي اين پول درآوردن مقرر كرده است باشد.
اين است كه با روح توجه با خدا منافات دارد. به عبارت ديگر اگر انسان، خدا را در حاشيه زندگي قرار دهد و با اين نيت در سفر خدا بخواهد پول در بياورد ديگر نمي شود. اما آن انساني كه خدا را در متن زندگي قرار مي دهد و اعتقاد به خدا، چون روح در تمام سلولهاي جسم حيات اوست، به گونه اي كه حتي يك سلولي كه از اين روح خالي باشد وجود ندارد، ديگر كسب و كارش در سفر حج نمي تواند هيچ گونه منافاتي با معنويت داشته باشد.

### سوغاتي در سفر حج

يكي از دوستان كه عازم حج بود سوال مي كرد اگر در اين سفر قدري سوغاتي بخرم وقتي را كه در اين راه مصرف مي كنم چگونه است؟ گفتم تا چه گونه سوغاتي و با چه آهنگي بخريد؟ فكر كنيد كه من سفري مي آيم وبر مي گردم يادبودهايي براي همسر، مادر، پدر، خواهر، بستگان و دوستانم مي برم بدون اين كه آهنگ سوغات خريدن هاي زمان ما را داشته باشد و واقعاً سوغات و تحفه اي باشد از سفري، نه به رخ كشيدن اين كه چه قدر آوردند و چه قدر آوردي، آن چند ساعتي را كه آن جا مي روي با اين روح به دنبال پيدا كردن چيزهايي كه هر دانه اش يكي از بستگان و دوستان ترا خرسند و خوشحال مي كند و اين خوشحالي را نيز به حساب رضاي خدا وظيفه اسلامي بگذاري بسيار خوب است.1 اصلاً مسلمان كه يك آدم خشك و سخت نيست. مسلمان هم يك آدمي است كه مثل آدمهاي تربيت شده و رشد يافته عواطف دارد و در زندگي نيز از اين حرف ها هست. مگر دين نيست كه در روايات ما تأكيد شده كه وقتي به خانه دوستت يا قوم و خويشت مي روي يك دانه سيب سرخ به دست بگير، آن جا برو وبا يك تحفه ي كوچك او را خوشحال كن؟ اين چيست؟ زندگي با محبت و دوستي متقابل و برادري و تقويت زندگي عاطفي و اين خواست خداست كسي كه در اين راه كوشش مي كند كارش منافاتي با طلب رضاي خدا ندارد و به خلوص سفرش هيچ لطمه اي نمي زند. پس مساله آن است كه چه گونه سوغات بخري. اما كسي كه مي خواهد به حساب رضاي خدا سوغات بخرد ديگر آنجا كه مي رود حواسش جمع است كه چه بخرد براي چه كسي بخرد و چه گونه و در چه حدي بخرد. او بايد همه اين ها را حساب كند و الا اگر من براي اين مي روم كه با پولي كه از راه ربا به دست آورده ام و يا قرض كرده ام سوغات بخرم،(حالا موارد ديگرش را نمي‌گويم و فقط همين يكي را مي گويم) و يا به مردم بدهي دارم و طلب كار من از من طلبش را مطالبه مي كند و من طلب او را به وقت نمي‌پردازم و با آن پول سوغاتي مي خرم و برمي گردم ديگر با اين روح اگر كسي سوغاتي بخرد(با سفر حج) سازگار نيست. يا نه، اگر در حالي كه در جامعه اي كه در آن زندگي مي كنم نيازمندان وجود دارند و نيازهايي وجود دارد كه يا بر اصل سوغاتي خريدن، يا لااقل بر حد سوغاتي خريدن تقدم دارد و بازهم اين را رعايت نمي كنم نمي شود. دقت كنيد كه ياد خدا چون روحي در تمام سلولهاي زندگي باشد همه اين جهات به آدم فرمان مي دهد و هدايت مي كند به انسان جهت مي دهد كه اين جا برو و آن جا نرو، اين كار را بكن و اينكار را نكن، اين گونه بكن و آن گونه نكن. و اسلام مي خواهد ما چنين خدائي را بپرستيم.
بنابراين طرز تفكر، حالا كه ما به فضل الهي مسلمان شده ايم، بت پرستي را رها كرده ايم، آن حج آلوده را كنار گذاشته ايم و به سوي حج پاك اسلام آمده ايم بنابراين ديگر در سفر حج مان مواظب باشيم اين كه هيچ فكر كسب و كار نباشيم اين نتيجه گيري انحرافي است. اين انحراف از كجا به وجود آمده؟ ازا نحراف در محور خداشناسي و يكتاپرستي صحيح خالص پاك، با خداشناسي و يكتاپرستي صحيح خالص پاك، با خداشناسي و يكتاپرستي ناقص يا خداي ناكرده آلوده. بنابراين يكتاپرستي به معناي كامل و وسيعش بر تمام شئون زندگي مسلمان پرتو مي افكند و اصلاً خداپرستي و خداشناسي صحيح است كه مي تواند كار فرد و امت اسلامي را هدايت كند و ابراهيم خليل(ع) به عنوان يكي از پيشتازان با عظمت يكتاپرستي با فرزند عزيزش اسماعيل در آن گوشه دورافتاده خانه اي ساده براي يكتاپرستي و كانون يكتاپرستان به وجود آورده اند و مراسم و مناسك و عباداتي در خود يكتاپرستي انجام دادند. بايد همواره اين خاطره بزرگ در خدمت زنده نگه داشتن اصل محور يعني يكتاپرستي باشد و اين اساس حج است.

### حفظ يكتاپرستي، هدف مناسك حج

حال كه اساس حج اين است، ببينيم در مناسك حج چگونه اين اصل رعايت شده است كه يك اعمال حج در خدمت اين فر محوري باشد و از كجا شروع كنيم. از همان طرفي كه قبلاً به آن اشاره شد شروع مي كنيم.
اگر خدا يكي است بنابراين جامعه ي خداپرستان هم يكي است و هيچ چيز نبايد و نمي تواند جامعه ي خداپرستان را دوتا كند مگر اين كه خدا دو تا بشود.
چون خدا يكي است پي جامعه ي خداپرستان هم بايد يكي باشد. يك عامل اجتماعي سالانه ميتواند به تحقق بخشيدن اين هدف كمك شايسته كند. اگر بخواهيم جائي را براي اجتماع سالانه خداپرستان انتخاب كنيم چه جائي بهتر از خانه شاده اي كه آن دو خداپرست زبده به همين منظور بنيان گذاشتند؟ نقطه اي كه مسافرت به آن نقطه مي تواند به عنوان يك عامل نگهبان وحدت جامعه ي خداپرستان، در خدمت هدف يكتاپرستي و خداپرستي قرار گيرد. بنابر اين به مسلمانان ميگوئيم كه از هر دره عميق(فَج عَميق كه در خود قرآن آمده1) از دور و نزديك با ياد خدا و به نام خدا از خانه ات حركت كن تا در روز معين، در جاي معين، اجتماعي بزرگ و پاك، پاك از آلايش هاي گوناگون، از شما خداپرستان تشكيل شود تا(ليشهدوا منافع لهم)2 منافع مادي و دنيايي و منافع معنوي را با چشم ببينيد.
به يك نكته اي از اين اجتماع قبلاً اشاره كردم و حالا به يكي دو نكته ديگر هم اشاره مي كنم. نكته اي كه اشاره شد اين بود كه اجتماع كنوني حج يكي از عوامل موثر در خنثي كردن(البته نسبي) توطئه هائي است كه براي تفرقه اندازي ميان ما مسلمان ها قرن ها چيده شده و به طريق مختلف تحت عنوان مذهب براي برهم زدن وحدت اسلامي كوشش ها به كار رفته است. اگر اجتماع سالانه حج نبود من اطمينان دارم(اين اطمينان هم بر حسب بررسي هائي است كه كرده ام) كه همين درصد ضعيف از همبستگي كه امروز در ميان مسلمان هاي گوناگون با مذاهب گوناگون وجود دارد هم ديگر وجود نداشت يا بسيار ضعيف تر بود زيرا حج بايد در خدمت نگهباني وحدت امت اسلامي قرار گيرد. چرا وحدت امت اسلامي ؟ چون اگر خدا يكي است، امت خداپرستان هم يكي است وقتي يك مسلمان شيعي كه در مغز اوصدها تبليغ ضد مسلماني سني در دوران زندگيش وارد كرده اند، به آنجا مي رود مي بيند اينكه مي گويند همه سني ها دشمن علي(ع) هستند دروغ است.
او صدها سني را مي بيند كه نسبت به علي(ع) محبت دارند اين كه مي گويند همه سني ها دشمن فاطمه زهرا(س) هستند دروغ است. او مي بيند صدها سني آن جا مي ايستند واَدي احترام مي كنند حتي نسبت به ائمه ي بقيع(س). آن وقت مي فهمند كه عجيب او را گول زده اند و آن سني هم كه مي بيند در گوش او كرده بودند كه شيعه اصلاً يك دين ديگري دارد، قبله اي ديگر با نماز ديگري دارد، مي بيند شيعه آمد مثل خود او روبه همان قبله ايستاده و نماز مي خواند.
همان حج را بجا مي آورد- گيرم چند جا با يكديگر اختلاف فتوا دارند،(اهل تسنن) خودشان هم با يكديگر(اختلاف فتوا) دارند- مي فهمند اينكه در مغز او كرده بودند كه شيعه كافر و بي دين است دروغ است(ليشهدوا) واين را چون مي بيند ديگر تبليغات به اين آساني در او اثر نمي كند.
اين ديدن ها خيلي موثر است. در اين زمينه قبلاً توضيح داده شد و د راين جا مي خواهم به يكي دو نقطه ديگر اشاره كنم.

## بُعد اجتماعي

### تفاوت دو نظام اجتماعي

ما مدعي نيستيم كه سياست و نظام اجتماعي اگر از ايمان معنوي برخوردار باشد يك چيز است و اگر درونش از ايمان معنوي تهي باشد چيز ديگري است و اين ها دو نوع نظام هستند در دنيا امور زندگي بشر را با نظام بدون ايمان نمي‌شود اداره كرد ولي مي گوئيم نظام بدون ايمان با نظام اجتماعي كه روح ايمان در او دميده باشد اصلاً دو نوع زندگي براي بشر مي‌سازد يكي از آن ها منظم اما با نظمي بي روح و شكننده و ديگري منظم اما با نظامي روحدار و قابل انعطاف. آن يكي نظم ماشيني است و اين يكي نظم انساني. اين درست است كه انسان ماشين است(چه كسي گفته است ماشين نيست؟) پيچيده ترين ماشينهائي كه ما در عالم خلقت سراغ داريم و پيچيده ترين كامپيوترهائي كه الان ساخته مي شود، همه به اندازه بخشي از سلسله اعصاب انسان و گوشه اي از مغز او پيچيدگي ندارد(من كاري به آن قسمتهاي مربوط به انديشه ندارم) به اندازه همان بخش هائي كه حتي گردش خون را كنترل مي كند، هم پيچيدگي و ظرافت ندارد، به اندازه يك قطعه از ناحيه كرتكس و غشاء مغز و نقشي كه او ايفا مي كند در زندگي انسان پيچيدگي ندارد. انسان ماشين است ماشين خيلي پيچيده ولي اين ماشين علاوه بر ماشين ظريف بودن يك چيز ديگر هم هست، روح دارد يك ماشيني است با حالت و امتيازي خاص كه«روح» دارد، اگرچه چون ماشين، نظام مي خواهد اما نظامي روحدار، نظمي كه«ايمان» چون روح، در همه جايش دميده باشد آن نظم، نظم انساني است و نظم منهاي ايمان محال است نظم انساني باشد(چنين نظمي ) تنها مي تواند به انسان، در حد ماشيني بودنش، سعادت بدهد.
حقوقش را سروقت بگيرد، باندازه خرج كند و پس انداز بنمايد، به موقع به مرخصي برود به موقع گردش كند، به موقع غذا بخورد، به موقع شنا بكند، به موقع بهره گيري هاي جنسي داشته باشد به موقع بخوابد، به موقع ورزش كند، به موقع شادي و پاي كوبي كند، به موقع هم آدم كشي كند، به موقع ناخودآگاه بگويم يا آگاه(اين جا ديگر عبارت ها نوسان پيدا مي كند) در خدمت فجيع ترين كارهائي كه از هيچ حيوان درنده اي انتظار نمي رود قرار بگيرد، همه اين ها نظم است، اما آيا«انساني» است؟
در سفر حج انسان يك نمونه كوچك از اجتماع روح دار را مي بيند. من هم موقعي كه به آن سفر مشرف بودم و بعد هم كه پرس و جو كردم ميزان تصادفات اتومبيل و اصطكاك ها در سفر حج با حجم مسافران طي مي كنند از نظر نمونه هاي دنيائي اصلاً قابل مقايسه با اجتماعات ديگر دنيا نيست. تا گفته شود درصد آن چنين و چنان است زيرا در اين جا آن راننده كه پشت ماشين و آن مسافري كه داخل ماشين نشسته است در اين چند روز با روح و توجهي تمرين شده و تربيت يافته به خدا، زندگي مي كند چند روز زندگي در سايه حكومت ايمان، جلوه اي خاص دارد.
نمي گويم هيچ برخورد نيست، نمي گويم هيچ اصطكاك نيست، نمي گويم هيچ تصادف نيست نمي گويم هيچ تلفات نيست، ولي مي گويم مقايسه كنيد اين تصادف ها و اصطكاك ها و برخوردها را در اين واحد با تمام ابعاد گوناگونش با همه واحدهاي ديگر كه در دنيا هست ببينيد مساله چه قدر با هم فرق دارد اگر فرق يك، دو يا سه برابر بود مي گفتيم مهم نيست اما فاصله خيلي بيش از اين هاست. فاصله، فاصله ميان نظم ماشيني، و نظم روح دار است.
در«عرفات» پيش از ظهر بود، عده اي آمدند سوالات ديني داشتند گروهي ازا ين ها از تحصيل كرده هاي خارج بودند كه هنگام مراجعت به ايران اتفاقاً زمان بازگشتشان به سفر حج برخورد كرده و عازم حج شده بودند. بعضي هم از ايران آمده بودند. واقعيت امر اينكه اين ها اول كه آمده بودند فكر كرده بودند به عنوان يك تنوع، به حج برويم ولي خودشان اعتراف كردند كه با اين كه سفرهاي گوناگوني در زندگي رفته اند هيچ سفري تا اين اندازه آن ها را تحت تاثير قرار نداده بود.
اين اعتراف عمومي آن ها بود. نشسته بوديم صحبت مي كرديم وآن ها سوال مي كردنددرباره روح و فلفسفه حج برايشان سحبت مي كردم و آن صحبت كردن را ياد خدا مي دانستم. من اگر آن موقع مي گفتم كه چهار روزي آمده ام تا با خودم باشم مي خواهم بروم بيشتر«ياالله» بگويم، آن ياالله گفتن، براي من انحرافي بود. من همان صحبت را ياد خدا تلقي ميكردم و به آن ها هم گفتم كه اين، جانشين چند دعائي است كه مي خواهم بخوانم ولي خود اين براي من دعاست. اميدوارم براي شما هم دعا باشد.
براي آن ها قدري صحبت كردم و نقش سازنده ي نسبي حج را به روي هر انساني كه حج مي گذارد از جمله تاثيري كه در به خود آمدن انسان دارد براي شان بيان كردم يكي از آن ها گفت: من اتفاقاً الان كه در راه مي آمدم يك نمونه ي خيلي كوچك جزئي از اين به خود آمدني كه مي گوئيد را ديدم. در چادري فلان تيمسار را با يك لباس ساده ديدم كه بر روي تشكش افتاده بود. اين تيمسار را من مكرر در ميدان فرماندهيش ديده بودم كه از آن اول كه وارد ميدان مي شد آن قدر عربده مي كشد و آن قدر عربده كشي از ديگران انتظار داشت كه اصلاً تا به صف نظاميان مي رسيد يك حالت مصنوعي در ميدان به وجود مي‌آمد. ديدم اين جا به خود آمده و فهيميده است كه هيچ نيست.
تمام اين زرق و برق هاي مصنوعي چهار چوب هاي كشنده اي است كه بر جسم و جانش نهاده اند چهار صباحي به اين جا آمده تا از اين ها آزاد بشود. او ادامه داد: ديدم تيمسار آن جا بر روي تشكش افتاده و دعائي مي خواند و ذكري مي گويد و نه تنها ديگر آن يال و كوپال تيمساري با او نيست بلكه در چهره او در چند روز ديگر آن آثار تفرعن هم از بين رفته است. در اين چند روز جائي آمده كه ايمان به او گوشه رخي نشان داده است چون بيشتر از اين كه نيست. اگر بيش ازا ين باشد او بايد وقتي هم برمي گردد عوض شده باشد. هستند كساني كه با يك سفر حج عوض مي شوند و خيلي هم عوض مي شوند اما عده آن ها زياد نيست، نمي دانيم شايد آن آقا هم از همين قبيل باشد.
من او را نمي شناختم و اصلاً اسم او هم يادم نيست اما اين آن چيزي است كه يكي از جوان ها براي من نقل مي كرد. او به اي نجا آمده و زندگي برمحور ايمان، همه چيزش را(لااقل در اين چند روز) عوض كرده است.
ديگر قيافه اش هم آن قيافه ديومانند آن ميدان نيست. حال اگر اين تيمسار از من سوال مي كرد كه مي گوئيد من در ميدان فرماندهي ارتش هم با سربازان بگويم و بخندم و شوخي كنم تا يك فرمانده سپاه مومن به خدا باشم؟ مي گفتم: نه نمي گويم اين جور باش. من مي گويم تو كه مسلمان شيعه هستي و علي(ع) پيشوايت، يك فرمانده بزرگ ميدان جنگ است، و يا برتر از او، پيغمبر اكرم(ص) ببين كه اين دو فرمانده بزرگ در ميدان ها چگونه بودند.
انضباط خيلي شديد بود. برخورد محكم و فرماندهي! اما در همان موقع اگر پيغمبر(ص) يا علي(ع) احساس مي‌فرمود كه فلان سرباز يا افسر جزء احتياج به فلان ارفاق دارد- ارفاقي كه هيچ زياني به نظام ميدان جنگ وارد نمي كند- چه مي كرد؟ آن فرمانده اشباع شده از ايمان به خدا در آن موقع از اين وظيفه كوچك غفلت نمي كرد و اگر تو با قاطعيت، قاطعيت در فرماندهي كه غير از تفرعن در برخورد است، و با هم خيلي فرق دارد عمل كني ايرادي بر تو نيست. اتفاقاً امروز نظام اداري اجتماعي ما اين گونه است كه غالباً با روساي قاطع در تفرعن، و فاقد قاطعيت در اداره، سروكار دارد در حالي كه بايد عكس اين باشد يعني«قاطع در اداره» و فاقد«تفرعن در برخورد».
يكي از دوستان، مهندسي است كه آمده بود و صحبت ميك رد او گفت اخيراً يك طوق لعنتي به گردن بنده انداختند ودر فلان جا مدير كل شدم. به او گفتم اميدوارم خدمت بهتري بكني. گفت مطلب اين است كه نمي گذارند و با اين كه چند روز بيشتر نيست اذيت مي كنند.
گفتم چطور اذيت مي كنند؟ گفت كه همكاران ما(مدير كلهاي ديگر) مي گويند كه مقام مافوق شما از شما خيلي ناراضي است و رضايت كامل ندارد. گفتم: چه طور شده است؟ گفت شما اصول اداري را رعايت نمي كنيد. گفتم: كدامين را رعايت نمي كنم؟آيا مثلا" كارها نسبت به گذشته سريع تر انجام نمي گيرد؟
گفتند: خير، كارها نسبت به گذشته سريع تر و بهتر هم انجام مي گيرد. گفتم: پس چه عيبي پيدا شده است؟ گفتند: آخر شما به كاركنانتان زياد اجازه مي دهيد يك ساعت يا دو ساعت بيرون بروند. گفتم: شما كه مي گوئيد كارها سريع تر انجام مي گيرد. من هم اگر اجازه مي دهم چون(آن كارمند) احتياج دارد اجازه مي دهم.
گفتند: اين براي ديگران اسباب زحمت م شود زيرا آن ها نمي توانند اجازه بدهند.
گفتم: خوب چرا نمي توانند اجازه بدهند، آن ها هم كارهاي شان را سريع انجام بدهند و اجازه هم بدهند. گفتند: آن ها حساب هاي ديگر هم مي كنند. مثلاً شما آن روز كه در آن اطاق بوديد و آن مقام مافوق آن جا بود وقتي سخن او تمام شد زود رفتيد و ديگر آن جا نمانديد تا از او استمالتي بكنيد، احتراماتي به جا بياوريد و تعارفات مادون مافوق را، با او بكنيد. گفتم: اين جاست كه ديگر بايد عرض كنم بنده اهلش نيستم خواهش مي كنم به ايشان بگوئيد هر وقت مذاقشان و مزاجشان با اين طرز كار من سازگار نيست، من خداحافظي مي كنم و لازم هم نيست كه ديگر هيچ دوزو كلكي برايم درست بكنند.
ايشان از دوستاني است كه جداً در بخشهاي گوناگون زندگيش ايمان، نفوذ دارد و من او را مد ت هاست مي شناسم، ايمان او، به او مي گويد كه اگر يكي از كاركنان آنجا واقعاً يك ساعت يا دو ساعت نياز دارد كه بيرون برود و او مي خواهد به نحو بهتر و با ايمان، آن جا را اداره كند و مي داند كه نظم ايمان، نظم ماشيني نيست، نظمي است كه در عين نظم بودن بايد نياز پيچ و مهره هاي داخل اين ماشين را هم كاملا رعايت كرد و فهميد، كه اگر واقعاً اين كارمند الان همسرش مريض است و مي خواهد پيش دكتر برود چنان چه او را اين جا نگه داشتي ديگر ماندن او به دردخور نيست و اصلاً كار انجام نمي گيرد.
لذا، هم رديف او همين كارمند بزور در اين جا نگه مي دارد اما كارش به اندازه او انجام نمي گيرد و اين يكي با آن كه كمتر(در محل كار) نگه مي دارد ولي كارش به اندازه او انجام ميگ يرد. آن نظم بي روح است و اين نظم با روح! آن نظم چون بي روح است به نياز موجودات زنده داخل اين نظام، بي توجه است. و اين نظم چون با روح است(به اين امر) توجه دارد و در عين قاطعيت در اداره، و فرماندهي؛ در عين حال آن محبت را هم دارد.
لذا كارمندي كه با اوست هم از او قاطعيت مي بيند و هم محبت. درباره ي امام سجاد(ع) ،آن شاعر با علاقه ي با محبت نسبت به خاندان پيغمبر و با توجه به كمالات روحي آن ها چه گفت؟ امام سجاد(ع) كسي است كه وقتي انسان در كنار او مي‌ايستد حتي به خودش اجازه نمي دهد خيره به او نگاه كند و احترام از او مي گيرد. اما آيا اين احترام گرفتن ناشي از ترس است؟ نه اين احترام گرفتن ناشي از عظمت روحي است كه در او مي يابد چون او واقعاً شايستگي مافوق بودن را دارد. اين است كه براي ديگران در برابر او، خودبه خود احترام گذاشتن طبيعي است و اجراي دستورها هم همين طور. هم به او احترام مي گذارند هم فرماندهي قاطع او را روي چشم مي نهند و عمل مي كنند و م يدانند كه او آن ها را دوست دارد و هم اين ها او را. اين نظام روح دار است. نظامي برپايه«قاطعيت» از يك طرف و«محبت» از طرف ديگر.
اين يكي از گوشه هاي بحث ولايت است. ولايت اسلامي و حكومت اسلامي حكومتي است كه زمامدار و اداره كننده و توده و اداره شده يكديگر را دوست دارند ولايت به معناي«تسلط» همراه با ولايت به معني«محبت» توام با يكديگر است. آن پيوند اداري با اين پيوند قلبي با هم يكي هستند، نه اين كه ارتباط دارند، بلكه يكي هستند و از هم ريشه و الهام و كمك مي گيرند بنابراين يكي از آثار سفر حج اين است كه انسان در آن جا يك زندگي اجتماعي را كه ايمان در او نفوذ كرده باشد مي‌بيند.

### يك خاطره ي سازنده از سفر حج

سرگذشت كوچكي نقل كنم من نمونه اين مطلب را در مكه از يك افسر سعودي و دو تن از برادراني كه چهره شان، چهره برادران كاسب كار ايراني بود ديدم. در يك نيم روز كه هوا به نسبت گرم بود به طوري كه براي حاجي غير متوسط، گرماي ناراحت كننده اي داشت اتفاقاً با خانواده به مسجد الحرام مشرف شده بوديم و قرار بود در بازگشت از دو تن از دوستاني كه از ايران آمده بودند ديدن كنيم و خود اين يكي از سنت هاي حج است و گفته بوديم كه ما به آن جا مي آئيم، ساعت درست 12 بود و ما ديگر در حال آماده شدن بوديم تا نماز بگذاريم و بعد براي نهار برويم. نزديك مسجدالحرام ديدم كه چند نفر آن جا اطراف كسي ايستاده اند. جلو رفتم ديدم دو نفر از دوستان ايراني كه من آن ها را نمي شناختم اما آن ها به محض اينك ه چهره من را ديدند و فهميدند كه ايراني هستم آمدند سلام و عليك كردند و گفتند كمك كنيد. گفتم چه شده است؟ گفتند ما از اين جا رد مي شديم كه ديديم يك حاجي اين جا افتاده است.
نفهميديم كيست؟ همين قدر چند كلمه اي حرف زد و فهميديم عراقي است و حالا مي خواهيم او را نجات بدهيم زيرا جان او در خطر است و گرمازده شده است به گروه پزشكان ايراني(مراجعه كرده ايم) كه اتفاقاً نزديك ترين واحد به ما هستند- واحد، هم درماني و هم كمكي است- اما آن ها مي گويند كه بايد رئيس ما باشد چون نيست مقررات ما مي گويد فقط بيمار ايراني را عيادت كنيد و اين(فرد) چون عراقي است ما نمي توانيم اين كار را بكنيم. گفتم خوب جاي ديگر سراغ نداريد؟ گفتند نه جاي ديگر نتوانستيم برويم ما زبان بلد نيستيم اين جا هم زبان بلد بوديم و به فارسي توانستيم(مساله را) بگوئيم.
گفتم كمي‌صبر كنيد، برگشتم و به خانمم گفتم به همان جائي كه بوديد برگرديد چون اين مساله مقدم براين است كه من در نماز شركت كنم برگشتم و به پزشك ايراني كه در آن جا بود گفتم آقا شنيده ام از شما درخواستي كرده اند و جواب شما هم چنين جوابي بوده است؟
گفت اين مقررات ماست. اگر اين بيمار در اين جا مرد، يقه بنده را مي گيرند كه چرا او را پذيرفتيد. گفتم من فلان كس هستم يادداشت هم بكن و بگو مسئوليت بعهده او است. فعلاً(اين بيمار را) اين جا بگذاريد. مقداري از اين نظم بيرون بيائيد. اين آقا در حال مردن است توكاري بكن تا از زير اين آفتاب به كناري بيايد من(مسووليت را) به عهده تو نمي گذارم و مي‌پذيرم كه او را بعد از نيم ساعت از اين جا بيرون بياورم. در اين نيم ساعت كه نمي ميرد! قبول كرد او را موقتاً بپذيرد. اتفاقاً در آن جا بالا خانه اي و تختي بود قرار شد او را بخوابانند و يك كمي به او رسيدگي كنند. به يكي از آن دو گفتم بيائيد برويم تا ببينيم راه حل اساسي چيست؟ به پاسگاه پليس جلوي حرم رفتم راه ها شلوغ و تقريباً نيمه بسته بود ترافيك خيلي كند بود. با جمعيت انبوه و ماشين هاي زياد و جاده هاي كم عرض-(اين مساله) طبيعي بود، رفتم بالا. جاي بسيار كوچكي بود يك افسر جوان عرب سعودي سياه چرده مسئول آن جا بود. با او سلام و عليك كرديم و به او گفتم يك حاجي در آن جا افتاده و نمي دانيم متعلق به چه گروهي است كه او را به گروه خودش راهنمائي كنيم ولي جانش در معرض خطر است و بايد هرچه زودتر به بيمارستان برسد. گفت بسيار خوب. در آن روز و در آن ساعت مرتب تلفن اين مرد كار مي كرد و مشغول بود براي اين كه بايد ترافيك آن جا را با تلفن اداره كند اما در عين حال تلاش مي كرد آمبولانس(هرچه) زودتر از اين ترافيك مشكل، بتواند عبور بكند و اين بيمار را نجات بدهد، من(از كوشائي او) لذت بردم او يادش نمي‌رفت كه اين وظيفه را هم(در كنار تنظيم امر ترافيك) دارد. چهره ي او چهره ي يك افسر مومن به اين وظيفه را در نظر من مجسم مي كرد. او مي فهميد چه كار مي كند و چه مسئوليتي را به عهده گرفته است مرتب تلفن مي كرد من هم گاهي به او يادآوري مي كردم اما او منتظر يادآوري من نبود، مكرر بدون يادآوري من، تلفن مي كرد كه آمبولانس كجاست. اتفاقاً ترافيك يك حالت گره خوردگي پيدا كرده بود به طوري كه حدود بيست و پنج دقيقه بيشتر طول كشيد تا آمبولانس از بيمارستان به آن جا رسيد.
از قضا همان موقع كه آمبولانس را نگه داشته بودند تا اين بيمار جوان تنومند را بياورند پيرمردي كه مي خواست از اين طرف خيابان به آن طرف خيابان برود زمين خورد و او را هم در همان آمبولانس گذاشتند و بردند.اين(خاطره) را از اين نظر بيان كردم كه كسي كه با دقت در آن جا نظاره كند مشاهده مي كند كه اين افسر با«ايمان»، و با ايمان به اين كه چه وظيفه اي دارد، كار مي كرد و آن دو برادر ايراني با ايمان، ظهر هنگام تا اين مرد افتاده را به آمبولانس نرساندند آرام نگرفتند. از آن دو پرسيدم آيا كاري نداريد؟ گفتند اكنون اين كار بر هر چيزي مقدم است. تا اين(بيمار) بجائي نرسد ما آرامش نداريم. اين هر دو(احساس وظيفه اين دو زائر و آن افسر سعودي) لذت بخش بود و هر دو زندگي اجتماعي پرتو گرفته از ايمان را پيش چشم انسان مي آورد. ده روزي هم كه انسان به چنين زندگي اجتماعي نگاه بكند موثر است به ياد آن جهنم اجتماعي كه در گوشه و كنار دنيا به نام نظام بوجود آمده است مي افتد، نظامي‌كه نهضت هيپي هاي اروپاي غربي و آمريكا، عصباني است عليه آن خشكي و جمود و از دست دادن جنبه انسانيت. و من نمي دانم كه آيا اگر در بلوك شرقي امكان بدهند آن عصيان آنجا هم خواهد بود يا نه؟ نمونه هائي از اين را من در مطبوعات آلمان ديده ام. ولي من نمي دانم آيا در آن جا(بلوك شرق) واقعا مزاج به اندازه ي اين طرف(غرب) براي اين عصيان مستعد است يا نه؟ به هرحال آن چه انسان شك ندارد اين است كه نظام اگر خشك بود مي خواهد سوسياليستي باشد يا كاپيتاليستي، به هرحال با مزاج انسان سازگار نيست، انسان نظام مي خواهد هرج و مرج براي زندگي نمي تواند خوب و مفيد باشد.
زندگي بدون حكومت و نظام اجتماعي نمي تواند باشد اما حكومت و نظام انساني، نظامي‌كه در گوشه و كنارش ايمان تجلي كند و نمونه زندگي اجتماعي با تجلي ايمان در داخل نظام را انسان در اين ايام حج تا حدي مي بيند و لذت مي برد و وجدانش بيدار مي شود. كه اگر تلاش گر است و اهل مبارزه و مي خواهد براي ايجاد يك نظام عالي تلاش كند بداند در راه ايجاد چگونه نظامي تلاش كند

### نتايج اجتماعي حج

همان طور كه بيان شد نتايجي كه بايد از حج بگيريم يكي نتايج«اجتماعي» است و ديگري نتايج سازنده ي اين فريضه، و هر مسلماني مي تواند در مراسم حج يكي از نقش هاي مؤثر ايمان را در ايجاد نظام اجتماعي با چشم ببيند.
روابط مردم در چند روز(مراسم) حج با يكديگر، از هر نظر، روابطي است كه بيش از هر چيز، تحت تاثير ايمان افرادي كه دور يكديگر جمع شده اند قرار دارد و در پرتو چنين ايماني است كه تجاوز، تعدي و جلوه هاي ديگر خودخواهي در رفتار انسان ها بسيار كم ديده مي شود(نمي گويم هيچ ديده نمي شود بلكه بسيار كم ديده ميشود) به طوريكه انسان در آن جا مي تواند با خودش ببينديشد كه اگر جامعه اي بزرگ در تمام طول سال تحت تاثير چنين ايماني زندگي مي كرد وضع عقد اجتماعي، محبت و برادري و غم خوار يكديگر بودن در زندگي اجتماعي بسيار بهتر مي بود.
يكي از دوستان عزيز ما كه پزشك است و نسبتاً علاقه مند است در زندگي ديني اش جدي تر بوده و تا حدود بيشتري اهل عمل باشد، به من مي گفت: من از دوستان و از قشر خودمان گله دارم گفتم چطور؟ گفت دوستان هم فكر ما چيزهايي را كه در نظامات اجتماعي- در هر سيستم حكومتي هم كه باشيم- بايد رعايت كرد، به بهانه اي كه برما روشن نيست، در رعايت اين گونه نظام هاي كلي عمومي ، سهل انگاري مي كنند و اين نشان مي دهد كه اين دوستان نه تنها نظام هاي غير عادل را نمي‌پذيرند بلكه براي پذيرش نظامي‌هر چند عادل هم باشد آمادگي خلقي و عادتي ندارند. به طور مثال يكي از دوستان كه اهل مبارزات اجتماعي هم هست و حتي در اين راه رنج ها كشيده و صدماتي ديده، روزي ديدم در خياباني كه عبور يك طرفه بود در جهت خلاف با سرعت با ماشين خود مي آمد. آن روز نشد با او صحبت كنم بعد كه او را ديدم به او گفتم آقا آن روز را بياد داري كه در خيابان يك طرفه ورود ممنوع را رعايت نكردي؟ گفت بله. گفتم تو چرا؟ گفت اي آقا، اين نظام شاهنشاهي سرتا پايش غلط است. بايد به هيچ يك از مقرراتش اعتنا نكرد. گفتم خوب، آخر تو داري از آنجائي مي‌آيي كه اتومبيل هاي ديگر، به خيال اين كه خيابان يك طرفه است با سرعت و وضع خاصي حركت ميك نند. طبيعي است كه امكان تصادف تو زياد است. گفت بله امكان تصادف بيشتر است گفتم: خوب آن كسي كه با او تصادف مي كني از كجا كه يكي از همان كساني نباشد كه تو بخاطر نجات او و هم قشرها و هم رديف هاي او مدت ها ناراحتي كشيده اي؟
به تعبير آن دوست ما، اين حرف، گوئي براي او تازگي داشت. آن قدر تازگي داشت كه باز هم در چهره اش آثار قبولي نديدم. او گله مي كرد كه ما در ساختن خودمان و هم فكرانمان آن طور كه بايد پيش نرفته ايم چون اگر كاري، خدمتي، تلاشي و كوششي ساخته باشد از كساني ساخته است كه به نظم تن بدهند بكوشند كه نظامي‌بهتر به وجود آورند و اما كساني كه اصولاً مزاجشان، مزاج«لانظام« است، آن وقت اين ها هم فكران آقاي بزرگواري مي شوند كه به او گفتند چرا در حوزه علميه و در ميان آقايان طلاب اهل علم، نظمي‌وجود ندارد؟ گفت:«نظامنا في لانظام» نظم ما در بي نظمي‌است(آن آقا فوت شده است و خدايش بيامرزد) ولي اگر از ما بپرسيد كه آيا ما هم طرفدار اين فكر هستيم با صراحت عرض مي كنم؛ نه!

### رابطه نظم و نظام اجتماعي

ما معتقد هستيم اگر كار و كوششي مفيد و داراي بازده، ميسر باشد از كساني ساخته است كه اصولاً به نظم اجتماعي اهميت مي دهند. در آن بخش از نظامات اجتماعي كه در حد ضرورت است هيچ شكي نيست. نوع حكومت يا سيستم هر چه مي خواهد باشد در آن بخش بايد رعايت بكنند. مقررات عبور و مرور معمولاً مقرراتي است كه خيلي ارتباط با نظام اقتصادي، سياسي ندارد اگرچه ممكن است گه گاه به صورت خيلي ضعيف(يك يا دو درصد) ارتباط پيدا بكند ولي اين درصد آن قدر ضعيف است كه به هيچ وجه مجوز آن نيست كه افراد متعهد در خطوط نظامات رانندگي مربوط به عبور و مرور خلاف عمل كنند. بخشي از اين مسائل بدون شك مربوط به نظام اجتماعي و حكومت است.
يكي از جواناني كه در آلمان از سنين خيلي زود(شايد آن موقع 14 يا 15 سال داشت) به علتي و در اثر برخورد با موردي، علاقمند شده بود كه با اسلام آشنا شود،(ابتدا) مكاتبه مي كرد و بعد حضوراً آمد و مسلمان شد، ايشان پس از مدتي به ايران آمد. نخستين روزي كه اينجا نزد من آمد به او گفتم: خيرمقدم، خوشحاليم همان طور كه مدت ها بود دلتان مي خواست، به ايران آمده تا اين جا را ببينيد، براي من تعريف كن كه در اين چند ساعتي كه آمده اي چه ديده اي؟
او گفت: مقداري(از مسير منزل شما را) با ماشين و مقداري را تعمداً پياده آمدم از بعضي از خيابان ها كه مي گذشتم ديدم گويا اينها كه پياده ميروند جزء آدميزاد نيستند چون اين خيابان ها صالاً پياده رو ندارند. نمي دانم كه انسان اگر بخواهد سالم از اين خيابان ها عبور كند تكليف چيست؟ براي رفت و آمد پياده ها جائي در نظر گرفته نشده است اين ها چگونه مي توانند در برار حوادث رانندگي امنيت داشته باشند؟ خوب اين كار برعهده نظام است. اما اين كه از خيابان يك طرفه(از جهت مقابل) نبايد رفت و اگر برويد حداقل(ضررش) اين است كه كشش اين خيابان را كم مي كنيد و عده اي از مردم ديرتر به كار خود مي رسند، ديگر مربوط به نظام نيست؛ اين مربوط به همه ي ماست و قطعاً بايد رعايت كنيم. حال اگر رعايت نكنيم يك نفر مثل اين فرد، كه خارج از جامعه ماست، وقتي به اين جا مي آيد مطمئن باشيد قبل از اين كه(اين مساله را) به حساب نظام بگذارد به حساب دين ما مي گذارد.
بنده غالباً ديده ام كه در اين گونه مسائل همه كاسه و كوزه ها بر سر دين و تربيت اجتماعي و ديني ما شكسته مي شود نه بر سر نظام. اگر يك مسلماني كثيف است و تميز نيست، خيلي كم مي شود كه ناپاكيزگي او را به عهده نظام بگذراند بلكه برعهده دينش مي گذارد. بدون شك تربيت صحيح ارتباط زيادي با نظام اقتصادي و سياسي اجتماع دارد. اما از ما اين سوال را مي كنند كه شما كه پيرو اسلام هستيد اگر تا به حال آن قدر عرضه نداشته ايد كه نظام اجتماعي سالم به وجود آوريد آيا اين قدر هم عرضه نداشته ايد كه خودتان را تربيت كنيد؟ يك وقت است كه مردم در يك محيطي به كلي از يك نظام فكري سازنده، بدورند و چنان تحت تاثير نظام حاكم اجتماعي ساخته مي شوند كه فرصت دريافت هاي سازنده ي ديگر را ندارند اما اگر به كساني كه مي گويند ما با اسلام آشنا هستيم و مي كوشيم تا براساس اسلام، يك نظام عادل و صالح اجتماعي ايجاد كنيم، بگويند كه شما قبل از ايجاد اين نظام، كارهائي را كه از دست خودتان ساخته است انجام نداديد معلوم مي شود كه اين جهان بيني و ايدئولوژي و اين عقيده اي كه بايد منشاء عمل باشد، در خود ما هنوز تحركي به سوي عمل ايجاد نكرده است.
زن و مرد مسلمان نمي توانند در راه ايجاد نظام صالح اسلامي‌اجتماعي سهمي ايفاء كنند مگر آن كه در زندگي شخصي و اجتماعي شان لااقل درصدي، عمل به مصالح اسلامي‌ديده شود. براي خود من هيچ يك از دوستاني كه از نظر زندگي شخصي پاي بندي به تعاليم اسلامي‌شان ضعيف باشد نمي توانند به عنوان يك همكار اجتماعي جائي داشته باشند. از نظر خود من، معيار و ملاكي كه براي انتخاب همكاران اجتماعي از سالها پيش عرضه كرده ام و هنوز هم به آن سخت پاي بندم اين است:
آن برادر و خواهر مسلماني كه در زندگيش در هم اين نظام، آثار پاي بندي به آن چيزي كه مي خواهد در راه ايجاد جامعه، براساس آن بكوشد را مي توان ديد؛ بر روي او، به عنوان يك همكار و همراه مي شود حساب كرد والا نه. آيا شما ضابطه اي از اين جدي تر، عملي تر، اسلامي تر و منطق پسندتر سراغ داريد؟ بنابراين يكي از آثار اجتماعي حج بايد اين باشد كه مسلماناني كه به حج مي روند در رعايت آن نظامات اجتماعي كه بهره حال صحيح مي دانند كوشاتر و جدي تر باشند. كساني كه از حج برمي گردند وقتي كه مي خواهند از مشاهدات جالب خودشان ياد كنند مي گويند: ما ديديم كه موقع نماز در مغازه ها را باز گذاشتند و بسمت نماز رفتند. هيچ هم به فكر نيفتادند كه در مغازه مان را ببنديم و برويم. اين چه چيزي را به شما نشان مي دهد؟1اين كه ميگوئيد آن جا ديديم كه وسايل ما ريخته بود و كسي برنمي‌داشت چه چيزي را نشان مي دهد؟ در اين مساله اصلاً ترديد نكنيم كه معناي كوشش ما در راه تغيير نظام اجتماعي اين است كه خودمان بي راهه برويم! گمان نمي كنم از بيراهه رفتن ما به هيچ وجه كاري ساخته باشد.
درباره يكي از دوستان تلاش گر كه رنج ها كشيده و صدماتي ديده است گفتند كه در معامله اي دغل بازي كرده جنس قلابي به ديگران فروخته و بدهي خود را سروقت نپرداخته است و طعنه مي زدند كه: اين ها مي خواهند محيط اجتماعي صالح به وجود آورند؟ اين طعنه ها بر من خيلي گران آمد واقعاً ناراحت بودم. شما در برخورد با اين چنين طعنه هائي چه مي كنيد؟ به هر شكل ممكن سعي مي كنيد خود را از شر آن خلاص كنيد. مگر مي شود ما خودمان در زندگي پاي بندي هاي عملي مان ضعيف باشد و منشاء اثري هم باشيم؟
تنها كساني ميتوانند در راه خدا پيكار كنند كه قبلاً در پيكار با خويشتن پيروز شده باشند و مراسم حج، مناسك حج و اجتماع حجاج، مي تواند در برابر چشم ما آثار عملي ارزنده، چشمگير و پرجذبه به اين گونه پاي بندي ها را نشان بدهد و در ما اتحاد، برانگيختگي، شادي و حالت لذتي به وجود بياورد كه خود را براي ايجاد چنين نظمي به صورتي وسيعتر و جامع تر آماده تر كنيم.
اين يكي از آثار اجتماعي حج است و اين بحث ها و يادگيري ها همين طور كه مكرراً عرض شد بالاخره بايد مقدمه عمل باشد و اگر در ما حالت عملي بوجود نياورد بايد در ارزش آن ها شك كنيم. بنابراين بايد تصميم بگيريم در زندگي مان جدي تر، قابل اعتماد تر، منظم تر، پاكتر و پاي بندتر باشيم.

### حج و روابط بين زن و مرد

يكي از آثار اجتماعي حج روابط ميان زن و مرد در آن جاست. دو مسئله خيلي جالب عرض مي كنم:
1-همان گونه كه در رساله ها خوانده ايد يكي از واجبات احرام اين است كه اگر زن حج مي گذارد نبايد روبنده به صورت خود بياندازد كه صورت او را بگيرد. بنابراين زنان با موي پوشيده اما با صورت باز در مراسم حج شركت مي كنند(حال آيا نقابي كه با صورت فاصله داشته باشد بياندازد جايز، واجب و مستحب يا مكروه است بحث ديگري است). اين حكم اسلامي‌است كه زنهايي كه حج مي گذارند بايد با چهره و صورت باز در مراسم حج شركت كنند. از طرف ديگر هر نوع لذت گيري جنسي(در اين ايام) از چيزهايي است كه برخلاف احكام اسلام است. يعني در حالت احرام زن و مرد بايد از هر نوع لذت گيري جنسي(حتي نوع حلال آن) اجتناب كنند.«فلا رفث و لافسوق و لاجدال في الحج» 1 نوع حرام آن كه هميشه حرام است(مثل دروغ برخدا و رسول كه هميشه حرام است اما در روزه حرام اَندر حرام مي شود براي ا ينكه روزه را هم باطل مي كند) در آن جا نوع حلال آن هم حرام مي شود.
لذت يابي جنسي در موقع حج و در موقعي كه انسان در حال احرام است اگر از راه حرام باشد كه هميشه حرام است ولي در آن جا حرام اَندر حرام است. زيرا از نظر احرام هم حرام است. اين امر حتي نسبت به همسر خود هم كه حلال است در آن جا حرام مي شود. به هرحال در مراسم حج، زن و مرد بايد اصلاً فكرشان در پي لذت جنسي نباشد و حتي انسان در اين چند روز بايد از لذت حلال جنسي هم صرف نظر بكند، به اين ترتيب اگر انسان بخواهد موفق بشود كه چند روز تمرين روحي را درست انجام دهد خود به خود بايد اصلاً فكرش در اين راه نباشد تا بتواند آن چند روز را به سلامت بگذراند.
يك نمونه نقش موثر تربيت عفت، در زن، و تنظيم بهبود برخورد اجتماعي زن و مرد، در صحنه حج ديده مي شود. آزمايشي كه هر سال تكرار مي شود. درست است كه بايد به كمك بسياري از نظامات اجتماعي ديگر جلوي طغيان جنسي را گرفت. اما نقش ايمان، نقش عامل معنوي، نقش عفت متكي به ايمان را در اين مورد نبايد ناديده گرفت.
زن بايد در جامعه طوري بيايد كه لااقل هوس انگيزي او كم بشود. خيلي فرق است بين زني كه اندامش، سرش، موهايش، دستش، تنش و پاهايش پوشيده است(حالا با چادر يا با روسري و پالتو و شلوار ولي بالاخره پوشيده است) با زني كه نيمه برهنه يا پوشيده اي بدتر از برهنه بيرون مي آيد. درست است كه رعايت حجاب اسلامي در كم كردن فساد جنسي و فساد اخلاقي ناشي از بي بندوباري جنسي عامل موثري است و درست است كه بايد بر روي آن تكيه كرد اما اين فقط يك سوي مطلب است ولي يك يك سوي بزرگ مطلب تربيت مرد و زن مسلمان است به گونه اي كه در برخورد با يكديگر مواظب باشند چه مي كنند و كجا هستند. قرآن يك جا، به زن و مرد مي گويد(نور«24» آيات 30 و 31) و جاي ديگر به زنان مسلمان مي گويد پوشيده بيائيد(احزاب«33»، 59) و بيش از يك جا به زن و مرد مسلمان مي گويد در برخورد با يكديگر چشم چراني نكنيد: «اي پيغمبر به مردان بگو در برخورد با زنان، چشمشان را به روي آن ها ندوزند
و به زنان مسلمان بگو در برخورد با مردان، به آن ها چشم ندوزند، هيچ به هم نگاه نكنند، برخوردشان برخوردي پاك و نگاه شان نگاهي پاك باشد....»1 اين تربيت خيلي مهم است. من خوب يادم مي آيد كه در يك بخشي از زمان خودمان، در ميان گروهي، حداقل اين تربيت بسيار نيرومند بود و حالا اين تربيت نيرومند، در فاصله ي سي سال، بسيار ضعيف شده است. چه قدر هم خسارت است.
در دوران حج، ما نقش«حفاظت» را با چشم مي بينيم. چگونه مي شود كه يك زن از ميان گروه مردان عبور كند اما مردها چشم چپ هم به او نگاه نكنند. از يكي از اهالي تهران كه مسلمان بود و به عزم تجارت به آلمان رفته و در هامبورگ ساكن بود روزي در بين صحبت پرسيدم: توكي به ايران برمي گردي؟2 آن تاجر تهراني گفت: چه بگويم؟ كجا برگردم؟ واقعيتش اين است كه اين جا محيط خيلي فاسد است و حتي از نظر روابط زن و مرد، اما اين فساد تا اين حد است كه اگر يك زني خودش منحرف نباشد مردها د راين محيط اجتماعي نمي توانند به او تجاوز كنند(مگر بسيار به ندرت). يك نوع امنيت اين جا وجود دارد كه زن من كه از خانه بيرون مي رود، در خيابان كمتر كسي دنبال او مي افتد و تعقيبش مي كند و به او متلك مي گويد يا احياناً نقشه بكشد كه او را بدزدد، و حال اين كه در تهران ما، اگر دخترم سه ساعت بعد از غروب آفتاب از كوچه به خانه بيايد نگرانم و حال اين كه اين جا ساعت دوازده هم اگر بيرون بروند نگران نيستم.
من اين طعنه اجتماعي را بر جامعه خودمان بسيار تلخ ديدم. اين عيب بزرگي است. بايد عفت اخلاقي جامعه ي مسلمان و امنيت اجتماعي اش هر دو تامين باشد، در اين زمينه، اتفاقا نقش حكومت خيلي قوي است، بايد طوري باشد كه واقعاً يك زن اگر نيمه شب از خياباني خلوت و تنها عبور مي كند امنيت داشته باشد.

### اخلاق يك پيامبر و اخلاق يك زمامدار جاه طلب

فكر نكنيد اين مطلبي كه مي گويم صرف يك آرزوست«ابن اثير» در«كامل» 1 كه يك دوره تاريخ است كه در حدود پنج قرن و نيم از دوره هاي اسلامي را بردارد مي گويد:«عدّي بن حاتم» مسيحي بود. پس از گسترش اسلام با زن و بچه اش كوچ كرد به شام، چون آن جا يك اقليت بزرگ مسيحي بنام«غسّاني» ها زندگي مي كردند. خواهرش را آن جا گذاشت و رفت. خواهر«عدي» آن جا بود تا سپاه اسلام به آن جا رسيد و مثل ديگر مناطق در قلمرو اسلام قرار گرفت و وي ناچار شد با نظام اسلامي زندگي كند. نامه اي به برادرش عدي نوشت و او را ملامت كرد كه تو رفتي و ديگران را بردي و فكر نكردي كه نسبت به خواهرت هم مسئوليت داري. من را اين جا گذاشتي و رفتي و اگر رفتنت خوب بود چرا مرا نبردي؟ اگر هم بد بود چرا خودت رفتي؟ حالا چرا در آن جا مانده اي؟ برگرد و بيا با اين نظام و رهبر اين نظام آشنا شو.
از دوحال خارج نيست اگر آن را پسنديدي و به اسلام گرويدي چه سعادتي است و اگر آن را نپسنديدي بازهم در اين جا مي تواني در ميان قوم خودت با عزت بيشتري زندگي كني تا در آن جا(زيرا نظام اسلام به كساني كه مسيحي بودند اجازه مي داد با پرداخت يك مالياتي به عنواني«جزيه» در آن جا زندگي كنند).
«عدي» تحت تاثير اين نامه قرار گرفت و پيش خود گفت برويم ببينيم محمد(ص) چه ميگويد؟ دين جديدي كه آورده واقعاً چيست؟ عدي به مدينه آمد. پيغمبر در مسجد بود يك راست به مسجد آمد و با پيغمبر آشنا شد.
پيغمبر از او دعوت فرمود كه با هم بسوي منزل بروند. با هم راه افتادند كه به منزل بروند.«عدي» دو مطلب اجتماعي در بين راه ديد كه خيلي تحت تاثير قرار گرفت. چون«عدي» قبلاً خيال كرده بود كه مردي بنام محمد(ص) از طايفه قريش در مكه قيام كرده است تا به قدرت برسد ولي كارش نگرفته و مخالفانش نگذاشته اند.
لذا او به مدينه آمده چون در آن جا شرايط مساعد بوده است به قدرت رسيده و رئيس و فرمانروا شده است تا بتواند به خواسته هاي خود برسد يعني هم آن تصويري كه امروز نويسندگان غربي از شخصيت پيغمبر(ص) دارند.«عدي»، دو تا مطلب ديد و فهميد كه مساله اين طور نيست. اين اخلاق كساني كه شيفته جاه و جلال هستند نيست. يكي اين كه در وسط راه پيرزني رسيد به پيغمبر گفت: يا رسول الله! پيغمبر ايستاد.- اين كه من يك مهمان دارم آن هم يك حاكم از اشراف قريش و نبايد معطل بشوم و امثال آن در كار نبود.- پيغمبر با كمال بردباري ايستاد،«عدي» ديد كه آن فرد سوالات بسيار عادي كرد و پيغمبر هم با كمال بردباري، متانت و محبت جواب گفتند مدتي طول كشيد و عدي از اين وضع خسته شد. او ديد كه اگر خود او به يك زني برخورد مي كرد و اين قدر او را معطل مي كرد معذب مي شد. به چهره پيغمبر نگاه كرد ببيند آيا درونش ناراحت است و دندان روي جگرش گذاشته است؟ ديد نه او آن قدر انسان عالي طبع است كه چهره او هم آثار اوقات تلخي ديده نمي شود. با خرد گفت نه، اين زمامداراني كه من ديده ام و حتي خود بنده كه رئيس قومي هستم، هرگز حاضر نيستم با مردم زيردستم اين گونه رفتار كنم.
اين اخلاق، اخلاق يك پيغمبر مي تواند باشد اما اخلاق يك زمامدار جاه طلب نمي تواند باشد. ايستادند تا حرف آن پيرزن تمام شد و آمدند تا به منزل رسيدند، در منزل پيغمبر(ص) در آن موقعي كه وضعشان خوب شده بود يك تشك داشتند كه رويش مي نشستند، بقيه اطاق يا حصير بود يا خالي، پيغمبر اين تشك را به«عدي» واگذار كرد و خود روي حصير نشست. آه، اين چه زمامداري است؟ پيغمبر(ص) قدرت دارد، در جنگ هايي پيروز شده، اصحابي و پيرواني دارد، شكوه و جلالي دارد، در خارج اسم محمد(ص) كه برده مي شود عده زيادي لرز براندامشان مي افتد و اكنون چنين پيشوايي و چنين مرد با قدرتي از مهمان غير مسلمان و مسيحي خودش اين طور پذيرائي مي كند كه جاي خود را به او مي دهد.
«عدي» مي گويد در دل گفتم اين هم خصلت هيچ يك از زمامداران جاه طلبي كه طالب و پادشاهي و فرمانروائي هستند نيست.
پيغمبر(ص) با او شروع به صحبت كرد. روح«عدي» هم آماده بود، ديد مطالبي هم كه پيغمبر براي او مي فرمايد از آن قبيل نيست كه: عدي، توسر جاي خود برگرد و هر چه در آن جا به دست تو مي آيد چند قسمت كن يك قسمت براي ما بفرست و بقيه هم براي خودت و هرچه دلت مي خواهد پدر مردم را در بياور.
عدي ديد چنين خبرهائي نيست، مذاكرات اصلاً سياسي نيست. مذاكرات براساس ساختن فكر است. او مي خواهد آدم بسازد.
نهضت او نهضت آدم سازي است. عدي تحت تاثير قرار گرفت. پيغمبر(ص) ضمن سخنان تشويق آميزي كه با«عدي» داشت فرمود: عدي، تو اين وضع امروز ما را نگاه كن(چون آن موقع كه پيغمبر سخن مي گفت مسلمان ها به زحمت نان سيري مي خوردند) فرمود وضع امروز ما را نبين. روزي خواهد آمد كه قلمرو اسلامي در شرق و غرب و شما و جنوب گسترش پيدا كند و در اين قلمرو چنان انسان هائي زندگي كنند و چنان نظام اجتماعي و حكومتي بر سر كار باشد، كه اگر يك زن تنها بخواهد از سرزمين فلات يعني عراق كنوني به اين جا كه مكه است بيايد يعني از آن بيابان هاي لم يزرع عبور كند هرگز ترسي نداشته باشد و اگر در تمام اين قلمرو بگرديد براي پرداخت زكات بخواهيد مستحقق پيدا كنيد مستحق زكات را به زحمت بتوانيد پيدا كنيد. يعني هم تامين رشد اقتصاد و تقسيم نسبي ثروت عمومي و هم امنيت اجتماعي.
مزايايي را كه پيغمبر براي جامعه آينده اسلام براي عدي مي شمرد و او را به اسلام دعوت مي كند اين هاست. يكي آن«امنيتي» است كه عرض شد كه زني تنها از عراق به مدينه حركت كند و نه از دزد و نه از تجاوز نترسد. براي رسيدن به اين وضعيت، جامعه به ساختن انسان هائي نياز دارد كه از نظر سلطه بر هوي و هوس تربيت شده باشند. در جامعه اي كه انسان هاي هوس كيش، زندگي كنند اعم از زن هوس كيش و مرد هوس كيش تامين چنين آينده اي محال است.«عدي» بعداً مسلمان مي شود. او مي گويد قسم به خدا آن امنيتي را كه زني بتواند از عراق از بين النهرين به حجاز تنها حركت كند و نترسد ديدم كه به وجود آمد و آهنگ اقتصادي زندگي عمومي‌هم به سمتي است كه در آينده نزديكي پيش بيني مي كنند كه آن مطلب دوم يعني يافتن مستحق زكات در جامعه اسلامي به زودي مشكل نصيب ما شود.

### مراسم حج، نمونه عملي جامعه اسلامي

يكي ديگر از چيزهايي كه انسان در حج مي بيند و لذت مي برد همان نزديك بودن زندگي ها به يكديگر است. البته با كمال تاسف مصريها و د راين اواخر ما ايراني ها اين حالت حج را هم به هم زده ايم و حج هو لوكس، دولوكس و ممتاز و متوسط و پايين و از اين حرف ها شده است،1 كساني كه كه به حج مشرف شده ايد ديده ايد كه عده زيادي از مردمي كه به حج مي‌آيند مردم فقيري هستند.
اكثريت حجازيها فقيرند نه ثروتمند. براي اين كه اكثريت حاجي ها همان اعرابي هستند كه پيرامون مكه زندگي مي كنند اين ها نظير زوار حضرت عبدالعظيم براي تهران يا زوار قم هستند. شما در اين زيارتگاه ها در ايام زيارتي كه مي رويد عده زيادي از مردم را مي‌بينيد كه حركت كرده و به آن جا آمدند. در موقع حج عملاً مردمي كه در اجتماع بزرگ حج زندگي مي كنند از حداقل زندكي بهره مند هستند و همه هم تقريباً با همان حداقل زندگي مي كنند.
حج، اگرچه نمي گويم يك نمونه از زندگي اقتصادي بدون فاصله است، اما لااقل با فاصله كم است همراه با تعيين حداقل زندگي براي اين مردم كه كسي گرسنه و فاقد مواد اوليه در آن جامعه نباشد. مسلمان ها مي توانند سالي يك بار نمونه عملي آن را در موقع حج ببينند اما همين طور كه عرض شد اگر اشرافي گرائي عده اي از حجاج بگذارد. ما خيلي متأسفيم كه ما خود عرضه نداشتيم و نداريم كه تا وقتي كار به دست خودمان است اين جنبه ها را به دقت رعايت كنيم حتي بعضي از علماي ديني ما به جاي اين كه خودشان كمك كنند به اين امر، با كمال تأسف بايد بگويم عملاً موقعي كه حج مي گذارند، حج آن ها هم مشوق نوعي امتياز طلبي است. چون آن موقع كه بنده مشرف بودم بعضي از مراجع هم مشرف بودند امتيازاتي را كه در آن موقع حج داشتند من حيث المجموع تقريباً ثروتمندترين حجاج هم نداشتند. اتفاقاً آقائي كه من از محبت شخصي او هميشه تشكر كرده ام خواست نسبت به خود ما هم چنين وضعي را تا مقداري عمل كند كه من يكي دوبار هم تذكر دادم و تا آن جا هم كه ميسر بود جلوي او را گرفتم.
وقتي من وارد جده شدم قرار بود با يك گروه از رفقائي كه نسبتاً اين اصل را رعايت مي كردند باشم كه نشد لذا در آن جا به يك كارواني ملحق شديم.
مسئول گروه ضمن حرف هاي محبت آميز گفت كه ما اين امكانات را داريم و مي وانيم براي شما و همراهانتان چنين و چنان كنيم و از اين قبيل حرف ها. گفتم من به شما بگويم كه من به حج آمده ام يعني به سفري كه اگر در مزاج خودم اين بيماري امتيازطلبي وجود دارد در اين چند روز معالجه شوم. حال شما ميگوئيد ما مي توانيم در اين سفر براي شما امتيازات چنين و چنان درست كنيم؟ با صراحت به شما بگويم كه من از آن هايي هستم كه مي توانم با هيمن عبائي كه بردوشم است مراسم حج را بگذارم اگر هم مي بينيد توي كارواني آمده ام براي اين است كه آگاهي ندارم و همراه من هم زن است و مي ترسم وظايفي را كه نسبت به آن ها دارم نتوانم در اين شرايط درست انجام بدهم والا چه بسا اصلاً با كاروان نمي آمدم براي ا ينكه حج، اين چنين است و بعد به او گفتم شما اگر مي خواهي خدمتي به حاجي بكني اين باشد كه او را راهنمايي درست بكني كه اعمالش را چه گونه به جا بياورد وظايفش چه گونه باشد، كجا برود، چه جاهايي را نديده نگذارد و برگردد چه بسا سفر ديگري نصيب او نشود و ديگر اين فرصت را پيدا نكند. اما بزرگترين محبت اين است كه براي ما امتياز قائل نشوي.
و بعد متاسفانه بعضي از علما كه در آن سفر بودند در آن جا مثل اين كه هيچ توجه نداشتند كه بايد عمل آن ها هم عملي باشد كه ديگران را به نفي امتيازات لااقل در اين چند روز تشويق كند حتي كاربجائي رسيد كه در حرم پيغمبر اكرم(ص) عده اي دور آقا حلقه مي زدند و مثل زنجير دست مي گرفتند و ايشان را وارد مي كردند و برايش سلام و صلوات ختم مي كردند. من واقعاً تعجب كردم كه اين ديگر چيست و چگونه نقشي است كه ما مي توانيم داشته باشيم؟ وقتي ما عملاً از نظر فردي و عمل اجتماعي نتوانيم حجاجي را كه از جامعه ما بسوي حج مي روند و مسئولاني را كه آن ها را اداره مي كنند طوري تربيت و راهنمايي كنيم و طوري در جريان بگذاريم كه لااقل در اين چند روزع حج در مقابل اين مسائل باشيم، چه كاري مي توانيم بكنيم؟ آن وقت تذكر مي دهند كه درباره حج به عنوان يك كنگره را رسيدگي كنيم.(چون كنگره به معناي اين لبه هاي عمارت است) به يكي از اين لبه هاي كنگره كه مربوط به خودمان است برسيم چه مي كنيم؟ مكه مي رويم چه مي خواهيم بكنيم؟ چرا همه چيز مسخ مي شود؟ حجمان هم مسخ ميشود، حج يك عالم برجسته هم حتي مسخ ميشود. برجستگي يك عالم برجسته، در اين است كه در مراسم حج اين اظهار امتيازات از او ديده نشود.

### حج، نظام اجتماعي متعادل

اجتماع حج، داراي جنبه هاي ارزنده و سازنده گوناگون است. يكي از آن ها اين است كه اجتماع نمونه اي از امت اسلامي و نمونه اي ازا جراي نسبي لااقل قسمتي از تعاليم اسلام در يك واحد نمونه اجتماعي باشد. در اجتماع حج مي شود تا حدودي جلوه اي از برادري و برابري اسلامي را ديد.
فاصله ها يا كم مي شود يا از بين مي رود، زندگي ها يا كاملاً يك نواخت و يكسان مي شود و يا لااقل خيلي به هم نزديك مي شود، لباس ها يا كاملاً يكسان است يا خيلي به هم نزديك است. اگر اين كاروان سازي هاي لوكس، در همه ي مردمي كه به عزم حج مي روند از بين برود و روح حج، فداي اين كه آدم چند روزآسان تر يا قدري مشكل تر بگذراند نشود، تقريباً مردمي كه به حج مي آيند مثل هم زندگي خواهند كرد و گروهي از مردم مسلمان، لااقل يك بار مزه زندگي در محيط ايمان، الفت، دوستي، به يكديگر نزديك بودن، و دور انداختن عوامل جدائي را مي چشند، لااقل به حد چشيدن مي چشند و اگر عوامل افزايش شعور و آگاهي در جامعه اسلامي به موقع به كار بيافتد مي توان از مردمي كه يك نوبت حج گذارده اند طرفداراني براي ايجاد نظام اجتماعي متعادل ساخت زيرا (چنين نظامي را) در آن جا مي‌بيند به همين جهت است كه در تعاليم اسلام در مورد رفتن به حج خيلي تاكيد شده است.

### چه چيز مي تواند جايگزين حج گردد؟

گاهي اوقات دوستاني مي پرسند: آيا اگر انسان پولي را كه خرج رفتن به سفر حج مي كند، براي يك خانواده فقير بي بضاعت بدهد وسيله زندگي فراهم كند و يا كمكي به زندگي آن ها بكند بهتر نيست؟ در پاسخ و بررسي ها اگر انسان يك سونگر باشد، با خود مي گويد: البته وقتي يك خانواده اي در يك جامعه اسلامي با زندگيش افتاده است اگر يك نفر كه مي خواهد به حج برود پولش را به اين(خانواده) بدهد و حج نرود بهتر است. غافل ازا ين كه ما بايد عواملي داشته باشيم كه خود اين روحيه را اول در جامعه حفظ كند و زنده نگه بدارد كه اگر اين فرد حج نرفت پولش را صرف كاباره رفتن نكند، صرف رنگ و آب بيشتر دادن به زندگيش نكند، صرف سفر گردش اروپا و آمريكايش نكند تا آن وقت اصلاً اين مساله مطرح بشود كه آيا به حج بروم به سفر بروم يا به اين(خانواده) كمك كنم؟ اگر ما ميدان هاي فردي و اجتماعي مناسب و خلاق و سازنده، براي تقويت اين روحيه ها در جامعه، و انسان ها و اعضاء جامعه نداشته باشيم وقتي به اين آقا هم بگوئي فلان كار را نكن، او پول اضافي را صرف كمك به آن خانواده نخواهد كرد. به عبارت ديگر اگر ما فرمول را عوض كنيم(و به او) بگوئيم حج نرو و به خانواده بي بضاعت كمك كن ضمانت اجرائي اين فرمول ما چيست؟
آيا چيزي جز گرايش قلبي و ديني و معنوي اين انسان ها بسوي حق و به سوي وظايف ناشي از حق پرستي مي تواند ضامن اجراي اين تعاليم باشد؟ نه. ميدان هائي كه بتواند اين روحيه، گرايش و ايمان را تقويت بكند پشتوانه است. اگر ما توانستيم مراسم حج صحيح داشته باشيم آن كسي كه مي رود به حج و برمي گردد، نه تنها به اندازه پول حج(بلكه) دو برابر و سه برابر آن در كارهاي خير انفاق خواهد كرد زيرا روحش آنجا ساخته شده است. آزمايش را با صدنفر حاجي معمولي(نه مي گويم فوق العاده و نه خيلي معمولي) كه يك كمي شعور داشته باشد انجام بدهيم و آن اين است كه در طول سال به او مراجعه كنيد و از او براي كارهاي خير كمك بخواهيد و سپس سال بعد از حج هم به او مراجعه كنيد و كمك بخواهيد مجموع برداشت ازا ين صد نفر را ببينيد در سال بعد از حج و قبل از حج چه قدر است. اگر دو برابر شد(اين مساله) چه چيزي را نشان مي دهد؟ نشان مي دهد آن پولي كه صرف حج شده از نظر حتي كمك به فقرا هم نقش خود را ايفا كرده است و خيلي هم بيشتر و بهتر از آن كه از اول(به او) گفته مي شد كه به حج نرود و آن را صرف فقرا كن. اگر روايات صريحي درباره اين مطلب نرسيده بود انسان گاهي اوقات مشكل بود به صرف اجتهاد خودش چنين بگويد؛
اما علاوه براين، رواياتي مكرر و مؤيد در اين زمينه از ائمه طاهرين(س) وارد شده است همين سوال را از ائمه كرده اند كه چند روايت آن را مي خوانم:
از«سماعه» نقل مي كند: مي گويد كه امام صادق(ع) به من فرمود چرا
امسال به حج نمي روي؟ او جواب مي دهد: كارهائي دارم،
معاملاتي بين من و ديگران هست، مشاغلي داريم و چه بسا اين كار
خوبي باشد و در آن خير مي باشد. فرمود نه، قسم به خدا، خداوند در
اين كار و در اين شرايط براي تو چيز بهتري مقدر نفرموده است. هيچ
بنده اي از رفتن به حج محروم نمي شود مگر اينكه گناهي كرده باشد
كه او را محروم كرده باشد.1
باز ار امام صادق(ع) روايتي است كه مي فرمايد كه اگر مردم حج را كنار بگذارند زمامدار مسلمين بايد آن ها را مجبور كند به حج بروند،خواه خودشان بخواهند خواه نخواهند. چون اين خانه براي حج گزاردن ساخته شده است.2
مي گويد از امام كاظم(ع): پرسيدم آيا انسان براي حج رفتن مي تواند پول قرض بكند و به حج برود؟ اگر قرض بي محلي نيست و چيزي دارد كه اگر در راه تلف شد بتوانند وام او
را پرداخت كنند.
بله.
در باب: «الفضل في نفقة الحج» امام صادق(ع) به يك نفر از دوست داران خودش توصيه
مي كند و مي فرمايد: چه مي شود اگر كسي از شما همين طور كه در سال مشغول كسب
و كار است و درآمدي دارد، در خرج زندگيش يك كمي ميانه روي بكند و مقداري از
منافع خود را براي حج كنار بگذارد، تا موقعي كه(زمان) حج مي رسد، ببيند يك پولي
مخصوص حج پس انداز كرده و در رفتن به حج از مايه نمي خورد و به حج برود. در
روايت ديگري در همين باب باز امام مي فرمايد: در موقعي هم كه حج مي خواهي بروي
مخارج حج را كمتر بكن، سفر كم خرجي برو، تا همواره براي رفتن به سفر حج، نشاط
داشته باشي.1
كليني از«سعيد سمّان» روايتي نقل مي كند كه چون متن آن مفصل است تنها ترجمه آن را مي خوانيم مي گويد:
«من هر سال به حج مي رفتم تا اين كه، يك سال سختي پيش آمد كه مردم درتأمين
زندگي،به زحمت افتادند. دوستان من گفتند كه اگر
تجديد نظر مي كردي و اين خرجي را كه مي خواهي صرف حج رفتن بكني صدقه به
مردم مستحقق مي دادي، البته بهتر بود. من به دوستان گفتم آيا رأي شما اين است؟
گفتند: بله، گفتم: من هم تبعيت مي كنم. آن سال پول را دادم و به حج نرفتم. مي گويد
در شب عرفه خوابي ديدم كه آن خوب مرا ناراحت كردو (پيش خود) گفتم ديگر من
اين كار را نمي كنم و حج را رها نمي كنم بلكه هر سال به حج خواهم رفت. وقتي
سال آينده شد به حج رفتم در فرصت«مني»(كه يكي از فرصت هاي بسيار خوب براي
برخوردها و برقراري ارتباط است) امام صادق (ع) را ديدم.(چنان چه ملاحظه شود دوستان
پراكنده ي امام، در دنياي پهناور اسلام آن روز، در مراسم حج است كه مي توانند رهبر
را ببينند و از او كسب تكليف كنند) مردم پيرامون او جمع شده بودند و در اطراف
حضرت عده اي بودند. جلو رفته و عرض كردم به من بفرما تكليف چيست؟
داستان را براي او گفتم و پرسيدم كدام بهتر و با فضيلت تر است: حج يا صدقه؟
فرمود چه قدر خوب است انفاق به فقراء. امام، اين جمله را سه بار تكرار فرمود
(كه سائل بداند كه در مسئله، وقتي انگشت بر روي اين طرف مطلب مي گذاريم،
معنايش ضعيف كردن طرف ديگر نيست). گفتم بله ميدانم امام كدام يك بهتر و
با فضيلت تر است؟ فرمود: چه مانعي دارد كه شما هم به حج برويد و هم صدقه بدهيد
هر دو كار را انجام بدهيد؟ گفتم: آخر پولش به اندازه اي نيست كه به هر دو رسد
و وسعت اين كار را ندارد. مود: مي داني اگر فردي مي خواهد ده درهم
فر در حج مصرف كندومخارج حج او ده درهم است باز هم آن را دو قسمت كند. پنج
درهم را صدقه بدهد و با پنج درهم بقيه به حج برود. يا اين كه باز هم سعي كند بيشتر،
از مخارج اين سفر بكاهد و صدقه بدهد. حج را هم رفته باشد كه اين موجب پاداش
او خواهد بود.(سوال كننده بالاخره ديد امام نه حج را رها مي كند و نه صدقه را، بلكه
مي گويد هر دو. وقتي ديد مطلب اين طور است و هر چه اين طرف و آن طرف زد
امام بالاخره مي فرمايد هر دو را بايد با هم داشته باشد. مي گويد) گفتم: خوب اگر
ما اين طور عمل كنيم آيا ديگر درست است؟
فرمود: بله. بعد امام(ع) سه بار فرمود: آخر كجا مي توان جانشيني براي حج پيدا كرد؟
سپس فرمود: بنده ي خدا از خانه اش كه به عزم حج بيرون مي آيد همان جا بهره اي از
ثواب الهي دارد(چون همه چيز زندگي را رها كرده آن هم حج آنزمان- و به سوي خدا
- مي آيد. پيداست كه در او بخشي از ساخته شدن وجود دارد و پاداش و ثواب آن هم
هست)، او مي ايد در مسجد الحرام طواف واجب را مي كند، به مقام ابراهيم مي رود
و در آن جا نماز مي خواند. آن گاه فرشته اي در كنار چپ او مي‌ايستد و وقتي
برمي گردد، بر شانه اودست مي زند مي گويد: اي بنده ي خدا، آن انحراف ها و ناپاكي ها
گذشته ات تمام شد.«يا هذا، امّاما مضي فقد غفرلك، و امّا ما يستقبل فجد» و اما نسبت
به آينده بكوش. 1 اصلاً توبه همين است. اين يك واقعيت است كه اگر انسان واقعاً از راه انحراف به راه حق(چون توبه يعني بازگشت است) برگشت ديگر پاك است.
(البته در خود روايات توبه، دارد در غير حق النّاس). حق الناس در پيش اوست. آدمي كه به راه حق بازنگشته است؛ اگر دو مرتبه قصد كرد در مال كسي تصرف كند، اين چه به راه حق بازگشتني است؟ بسيار روايت جالبي است. هر گوشه آن جالب است و هر گوشه اش مي تواند ديد جامع يك رهبري را، كه در شأن «امام» است نشان بدهد، و در زمان ما كه از اين نوع رهبري محروم هستيم لااقل بايد در امر دين، بكوشيم پيرو رهبراني باشيم كه اگرچه امام نيستند و نخواهند بود اما لااقل تا آنجا كه ميسر است لياقت جانشيني امام را در اين نوع رهبري ها داشته باشند.

### ما و اجراي مراسم حج

اگر ما امروز از حج كم بهره برداري مي كنيم بايد براي بهره برداري صحيح از آن فكر كنيم، نه اين كه آن را حذف نمائيم. از حذف حج، ما سودي نمي بريم. اجتماع حج با جمعيت فراوان و جمعيت هر چه بيشتر، مي تواند نمونه اي از شكوه جامعه اسلامي باشد. وقتي مردم در سراسر دنيا بشنوند كه جمعيتي نزديك به يك ميليون يا يك ميليون و پانصد هزار نفر- و اگر همت كنند بيشتر بروند، تا دو ميليون نفر در سال مي گردد- در روز معين و در ساعات معين در جاي معين اجتماع دارند، اجتماعي كه از روح ايمان برخوردار و سرشار از ان است، آيا اين نمي تواند لااقل يكي از جلوه هاي با شكوه اسلام و امت اسلامي باشد؟ و آيا نمي تواند در مرعوب كردن دشمنان يا مجذوب كردن كساني كه در دلشان كم و بيش علاقه و گرايشي به اسلام وجود دارد نقش موثري داشته باشد؟ ولي به شرط اينكه اين اجتماع را ما بگونه اي اداره كنيم و اين مراسم را به گونه اي برگزار كنيم كه براستي با شكوه باشد و نه خداي ناكرده مايه سرشكستگي.
در يكي از فيلمهائي كه به عنوان خبر در(تلويزيون) آلمان، از مراسم حج نشان مي دادند بعضي از قسمت هاي اين گزارش مصور آن طور كه انسان دلش مي خواست غرورانگيز بود. سال بعد كه من خودم به حج مشرف شدم، ديدم اين فيلم بردار را يا اجازه نداد ه اند، يا لااقل آن قدر خبيث نبوده است كه انگشت روي جاهاي حساس بگذارد. براي اين كه ديدم در موقع طواف،- طواف كه بايد خودش يكي از نمايش هاي جالب از حركت منظم مردم و ايمان، به گرد يك محور باشد- با كمال تأسف به علت جهالت عده اي از مردم، اين خاصيت ارزنده اش را از دست داده است. در طواف همين قدر كه طواف كننده ي ما در برابر حجرالاسود مي رسد، از دو طرف نظم به هم مي خورد، يكي از طرف كساني كه بدون آگاهي و توجه و بدون رعايت نظم لازم مي خواهد بيايند و طواف را شروع كنند كه خود را بي جهت به جمعيت مي زنند؛ و يكي هم از طرف كساني كه در مقابل حجرالاسود كه مي رسند به سمت آن مي روند براي اين كه حتماً به آن دست بزنند يا آنرا ببوسند(استلام و تقبيل)، حال بايد ديد اين مسئله در عصر ائمه ما چگونه مطرح شده و امام در اين باره چگونه دستور داده است؟
راوي مي گويد از امام صادق(ع) پرسيدم آيا در موقع طواف، ما
«استلام حجر» بكنيم؟ - براي تيمّن و تبرّك دست به سنگ بكشيم؟-
فرمود: اما من كه نمي كنم؟
عرض مي كند: مگر نه اين است كه از پيغمبر(ص) روايت شده است كه
آن حضرت در موقع حج دست به سنگ مي كشيد و آن را مي بوسيد؟
فرمود: بله(ولي) براي او جا باز مي كردند نظم به هم نمي خورد، تا
مي آمد فوراً مي توانست بدون اين كه نظم را به هم بزند اين كار
مستحب مؤكّد را انجام بدهد. ولي براي من كه امام صادق هستم
اين(امر) ميسر نيست. بنابراين من از«استلام حجر» صرف نظر مي كنم كه
وضع آبرومند طواف را متزلزل نكنم. حال به شيعه امام صادق(ع) بايد گفت كه آيا در موقع تشرف به حج به اين توصيه و عمل مؤكّد پيشواي عظيم الشان و امام بزرگوارت توجه و عمل مي كني؟ يا تو نيز آن جا كه مي روي مثل غير شيعه(چون اتفاقاً اين كار را بيشتر غير شيعه مي كنند) هجوم مي بري، صف را مي‌شكني و طواف مردم را از بين مي بري براي اين كه دستت به سنگ برسد يا سنگ را ببوسي و بعد هم به اين اكتفا نمي كني بلكه قدري آن طرف تر مي خواهي خودت را به طرف در كعبه بيفكني تا درب را هم ببوسي و بعد هم آن شُرطه- البته آن دفعه كه من ديدم- با آن پارچه بلندي كه دستش گرفته و سرش را گره زده بر سر تو بزند كه: برو پايين.
او چرا مي زند؟ او نه به خاطر اينكه روي مخالفت مذهبي اين كار را مي كند؛ براي اين كه از نظر مذهبي براي آن ها، اين كار عيبي ندارد. ولي بيشتر اين اقدام، از اين نظر است كه اگر اين جا اين امكان را به اشخاص بدهند كه خودشان را از آن پله ها، براي بوسيدن در بالا بكشند بايد در هر سفر و موسم حجي، گزارشي مربوط به تلفات عده اي در زير دست و پاي اين بوسندگان درب را در جرايد مختلف دنيا بخوانيم و تاسف بخوريم. براي جلوگيري از اين كه كسي زير دست و پاي اين در بوس ها له نشود آن شُرطه با آن چيزي كه دستش هست مي زند كه مردم را از بوسيدن دور كند. من آن جا ديدم كه اگر اين فيلم بردار موفق شده بود صحنه اي از اين منظره را از حج در اخبار منعكس بنمايد چه قدر مايه شرم سازي بود؟ اين امر ناشي از جهل و ناداني و تربيت نكردن قبلي مردمي است كه به اين سفر مقدس مي روند.
بدون شك يكي از واجبات اجتماعي ما اين است كه هر وقت عازم حج شديم يا كسي را عازم حج ديديم حتماً او را نسبت به اين مطالب حساس راهنمايي كنيم و لااقل به اندازه يك نفر ازا ين منظره هاي نامطلوب بكاهيم.
اگر ما بتوانيم اجتماع حج را آن طور كه هست زنده و آبرومند نگه داريم بسيار جالب است.

## قرباني

### فلسفه تشريع قرباني

يكي از عواملي كه در اين سال ها در حج بگو و مگو ايجاد كرده و به آبرومندي و درخشندگي حج لطمه زده است، مسئله قرباني است.
همان طور كه بيان گرديد اصل مسئله قرباني و تشريع قرباني، بسيار جالب است. حالا كه مردمي به عزم حج مي آيند آن ها كه توانائي مالي دارند شتري، گاوي يا گوسفنداني(نه يك گوسفند بلكه بيشتر) بياورند و در آن روز يك مهماني عمومي برپا شود كه در اين مهماني عمومي ، ده ها هزار گوسفند و گاو و شتر كشته مي شود و به اين وسيله از صدها هزار نفر در آن دو سه روز پذيرائي مي شود بخصوص از روز عيد كه روز جشن و شادي است. همان طور كه قبلاً اشاره گرديد، حتي حالا هم اكثريت حجاج، مردمي هستند كه توانائي مالي شان بساير كم است- آقايان در گزارشات حج حتماً ديده ايد اگر يك ميليون نفر در اين سال ها در موسم حج جمع مي شود حدود 700 تا 750 هزار نفرشان از خود عربستان سعودي از همان اعراب آن حول و حوش هستند و حدود 200 الي 300 هزار نفر از كشورهاي هم مرز عربستان وارد مي شوند؛ و تازه آن هايي كه مي آيند گاهي 50 تا 60 هزار نفرشان از يمن هستند- و حجاج يمن از قديم الايام تا به حال جزء بينواترين حجاج هستند- بسياري از كساني كه به آن جا مي آيند مردمي هستند كه چه بسا در سال يك نوبت، دو نوبت، سه نوبت غذاي گوشت دار كافي بدست شان نيامده است كه سير غذا بخورند.
اين ها هم جزء حجاج هستند. در اين سه چهار روز- يعني از روز عيد تا سه روز بعد- مواد غذايي رايگان، آن هم عالي ترين مواد غذايي كه گوشت باشد، در اختيار حجاج قرار مي گيرد- چون گوشت هنور هم تقريباً د رهمه جاي دنيا گران قيمت ترين ماده غذايي بويژه در ميان مواد غذايي معمولي است-. با آن شرايطي كه در قرباني رعايت شده كه لاغر و پوست و استخواني نباشد، چاق باشد و گوشت خوردني داشته باشد، معيوب نباشد، سالم باشد خيلي پير نباشد و.... بهترين گوشت خوراكي براي حجاج فراهم مي ايد. در اين دو سه روز مردمي كه آن جا به عنوان برادران و خواهران مسلمان دور هم جمع هستند، غذاي كافي بخورند و ازا ين غذاي كافي هم آن كسي كه خيلي دارد بخورد هم آن كسي كه ندارد.
لابد در مناسك حج ديده ايد كه مستحب موكد است كسي كه قرباني مي كند حتماً خودش از آن قرباني بخورد، و حتي بعضي؛ اين را احتياط واجب مي دانند.
روايتي است در كافي كه مي گويد در آن سال بزرگ حجه ي الوداع، پيغمبر اكرم(ص) در يك روايت دارد 66 و در روايت ديگر 100 راس، در يك روايت دارد پيغمبر 66 و علي(ع) يا 34 راس كه جمع آن صد رأس است قرباني داشتند و در مجموع روايت از عامه و خاصه دارد كه پيغمبر(ص) و علي(ع) در قرباني با هم شركت داشتند. به هرحال صد جاندار، بوسيله يپيغمبر(ص) و علي(ع) در قرباني با هم شركت داشتند. به هر حال صد جاندار، بوسيله ي پيغمبر(ص) و علي(ع)در آن سفر كشته شده و براي اين كه پيغمبر و علي از همه ي اين ها تناول كرده باشند، پيغمبر(ص) دستور داد تكه اي از گوشت هر كدام را در يك ديك انداختند و آب گوشت درست كردند، بعد پيغمبر و علي هر دو ازا ين آب گوشت خوردند تا از همه ي قرباني هاي خود تناول كرده باشند.1
اين روايات ما هست. تا كسي كه (امكانات) دارند و قرباني مي كنند از همان گوشت بخورند(و همين طور)، آن هايي هم كه ندارند. همه ي اين برادران و خواهران مسلمان بر سر يك سفره بنشينند و عملاً از يك نوع غذا برخوردار شوند. اين اساس قرباني است.

### قرباني، تمرين روحي براي انفاق

از طرف ديگر، در سيستم اقتصادي عمومي‌آن زمان و حتي سيستم اقتصادي اكثريت مردم دنيا، در زمان خودمان، مسئله دام- يك حيوان زنده اي كه شير و پشم بدهد و منافعي داشته باشد، به عنوان سرمايه اي است كه خيلي از مردم به جانشان بسته است. براي بسياري از مردم يك شتر، دوشتر، چهار شتر، چهار تا گوسفند، چهار تا گاو يعني سرمايه ي زندگي. يك مو اگر از ان كم شود خيلي ناراحت مي شوند. اكنون هم، مردمي هستند كه اگر يك گوسفندشان بميرد براي آن واقعاً عزا مي گيرند چون سرمايه زندگي شان است.
حال اين مسلمان در اين سفر يك دام را- يك ثروتي را كه براي او اين قدر عزيز است در راه خدا و براي رفاه بندگان خدا، مي كشد. اين يك نوع تمرين روحي برا انفاق است:«لن تنالوا البّر حتّي تنفقوا، مما تحبون....»2 تا از آن كه دوست دارد و خيلي هم دوست دارد انفاق بكند. البته علاوه بر اين جنبه، جنبه هاي ديگري هم هست.
ولي اين قرباني با كمال تأسف در زمان ما، ديگر اين حالت را ندارد. الان منظره قربان گاه و كاري كه آن جا مي گيرد نه تنها اين آبرو و اين خصلت عالي و برجسته را به ما نمي دهد، بلكه نوعي تبذير و دور ريختن مال به صورتي بي جاست و منعكس كننده ي چنين حالتي است. ه بطوريكه من خودم در سفر حج عجيب دچار اشكال شدم. قبلاً فرصت نكرده بودم در اين باره مطالعه ي كافي بكنم و يك رأي فقهي براي خودم انتخاب كنم هم چنان كه بعد از آن هم تا امروز اين فرصت متاسفانه به اندازه كافي هنوز دست نداده است.
در آن جا من يك چاره موقت انتخاب كردم. آن جا تصميم گرفته بودم كه به هر حال آن چه را لااقل خود من قرباني مي كنم به صورتي قرباني كنم كه به هر حال آن چه را لااقل خود من قرباني مي كنم به صورتي قرباني كنم كه به مصرف برسد.
راه هاي مختلفي را پرسيدم. يك راه افراد متعددي آن جا معرفي كردند و بعد خودم براي اطمينان به مسلخ رفتم. گفتند اگر بكوشيد گوسفند خوبي تهيه كنيد كه هم پوست و پشم و هم خودش خوب باشد، مطمئناً تا نيمه شب اين نوع گوسفندها را اعراب فقيري كه آن جا هستند برده اند و اگر صبح اول وقت بيائيد مي بينيد فقط لاشه آن حيوان مانده است كه چندان به درد خوردن خيلي نمي خورد و چيزي عائد كسي نمي كند.
با بررسي هائي كه انجام دادم به اين مطلب اطمينان نسبي پيدا كردم و مسئله و مشكل را به اين صورت براي خودم حل كردم ولي اين يك حل فردي بود براي اين مسأله، نه يك حل اجتماعي.
بالاخره انسان وقتي آن جا مي رفت مي ديد عجيب مسلخ بي نظم و بدي است. انسان پايش را روي لاشه هاي گوسفند مي گذارد و رد مي شود، خودش و احرامش كثيف مي شود. همان طور كه مي گفتند لاشه هاي خوب را مي برند ولي مقدار زيادي لاشه هاي حيوان هست كه كسي نمي‌برد و بعد بولدوزر در آن جا هست كه اين ها را زير خاك دفن مي كند. اين چيست؟ آيا اين قرباني اسلام است؟

### گوشت قرباني بايد به مصرف محرومين برسد

تكليف چيست؟ آيا اسلام ما را در يك بن بست قرار داده است؟ در آن جا همان روز قبل از عيد، در روز عرفه، عده اي از دوستان و آقايان علما و فضلاي برجسته كه از ايران آمده بودند يك جلسه اي تشكيل داديم ببينيم آيا همان جا مي توانيم يك فكري بكنيم؟ پرسيدم كه آيا مسئله كنسرو كردن اين گوشت هاي عملي است؟ تحقيق كرديم يكي از افراد مطلع گفت ما سال گذشته با مسئولين عربستان تماس گرفتيم؛ گفتند، فتواي مفتي هاي آنان با اين مسئله مخالف است. دقت بفرمائيد اين جا مي خواهيم برايتان دو نكته را مجسم كنم:
يكي اين كه وقتي ما ازا متياز فقه جعفري نام مي بريم نمونه هاي جالبي از آن داريم كه بايد شما پيروان اين مذهب اين ها را بشناسيد. ديگر اين كه بدانيد اين بن بست ها تا حدي به دست خود ائمه(ص) باز شده است. اين ما هستيم- ما كه خود را منتسب به اين مكتب و اين مذهب و اين ائمه(ص) مي دانيم- كه نمي دانيم چگونه خودمان دست و پايمان را در پوست گردو گذاشته ايم. گفتند فقه اين ها با بيرون بردن گوشت قرباني از«مني» مخالف است و فقهايشان بيرون بردن گوشت قرباني از«مني» را تجويز نمي كنند. ريشه مطلب چيست؟ ريشه مطلب اين است كه در زمان پيغمبر(ص) ايشان منع فرموده بود كه گوشت قرباني را از«مني» بيرون ببرند. چرا؟ زيرا اگر اجازه داده مي شد گوشت قرباني را بيرون ببرند حاجي خودش قرباني مي كرد خودش هم آن را مي برد و چيزي به كسي نمي رسيد. با قدغن كردن اين مطلب ناچار مي شد بالاخره(قرباني را) در اختيار ديگران بگذارد. فلسفه مطلب اين بوده است.
در فقه وهابي يك نوع جمود هست و اين يكي از همان جمودهاست. چون شيوخ فتواي آن ها وهابي هستند اين نوع جمود براي آن ها مانده است كه فكر نمي كنند(در آنموقع) گوشت براي مصرف عموم هم كافي نبود زيرا بسياري از مردم برايشان امكان بردن قرباني وجود نداشت و لذا پيغمبر(ص) و علي(ع) صد قرباني مي برند. چون صدها نفر بودند كه يك رأس آن را هم نمي توانستند بياورند. بنابراين بايد در آن زمان بيرون بردن گوشت قرباني از«مني» قدغن شود تا اين گوشت ها همان طور كه اساس تشريع براين مطلب بوده است در اختيار مصرف كنندگان بينوا قرار گيرد. اما بعد از آنكه وضع مالي عمومي مسلمان ها طوري شد كه بيشتر حجاج م يتوانند قرباني كنند و مي كنند چطور؟
البته بر حجاج مكه و حرم اصلاً قرباني واجب نيست و قرباني نمي كنند آن ها حج شان«حج افراد» است. حجاجي كه از بيرون مواقيت حرم مي ايند قرباني مي كنند. تازه اگر كسي(توان مالي) نداشته باشد به جاي قرباني ده روز، روزه مي گيرد در كتاب كافي روايتي از امام رضا (ع) آمده است:
سئوال كننده مي گويد به امام(ع) گفتم مردي است كه حج تمتع به جاي
مي‌آورد و در جامه دان خود لباس هايي دارد، مي تواند يكي از آن ها را
بفروشد و قرباني بخرد؟
فرمود: نه، اگر پول ندارد و بايد لباسش را بفروشد، نمي خواهد قرباني بخرد بلكه روزه مي گيرد روزه به جاي قرباني كافي است. اين لباس لباسي است كه او بايد با آن آبروي خود را حفظ كند و آراسته در جامعه پديدار گردد.1 مؤمن شايسته است كه معمولا با لباس شايسته بيرون بيايد اگرچه درست است كه اين نبايد براي او قيد بشود. بنابراين معني«لم يجد»(در آيه 196) اين نيست كه هيچ ندارد، بلكه در همين حد هم كه هست همان روزه(را بايد بگيرد). اين روايت نقش قرباني را در حج مشخص مي كند تا چه حد است و از رواياتي است كه مي تواند در حل فقهي مشكل قرباني به صورت امروز كمك كند.
بنابراين قرباني عملاً بر همه واجب نيست و هم قرباني نمي كنند ولي در شرايط اقتصادي و اجتماعي زمان ما، ميزان قرباني به هر حال از ميزان مصرف بيشتر است. د رزمان امام صادق(ع) هم اين مسئله مطرح است. روايتي است با سند بسيار معتبر از امام صادق(ع): محمد بن مسلم مي گويد:
سألته عن اخراج لحوم الأضاحي من مني. فقال: كّنا نقول: لايخرج مها
شيئي لحاجة الناس اليه فأما اليوم، فقد كثر النّاس فلا بأس باخراجه.
محمد بن مسلم مي گويد از امام صادق(ع) پرسيدم بيرون بردن گوشت هاي قرباني از«مني» چگونه است؟ فرمود ما سابقاً فتوي مي داديم
كه هيچ چيز از اين گوشت ها از«مني»- به دليل احتياج مردم به آن- نبايد خارج بشود. اما امروز با توسعه ي اسلام، عده ي مردم خيلي زياد شده است، بنابراين بيرون بردن گوشت قرباني اشكالي ندارد.1 نمون ي اين مطلب در فقه ما كم و بيش در جاهاي ديگر آمده است چه فقه، بايد فقهي متحرك باشد نه فقه جامد. بايد فقهي باشد كه بتواند براساس تطور و تحول و دگرگوني در شرايط زندگي اجتماعي احكامي‌كه مطابق با اصول قرآن و اصول سنت باشد اما پاسخگويي نيازهاي تطور يافته اجتماعي مردم مسلمان و مردم جهان باشد را، بيان كند.
اين نشان مي دهد فقه امام صادق(ع) حتي در برابر فقه حنبلي كه تقريباً فقه مسلمانان وهابي مذهب امروز است، فقهي است زنده، فقهي است آزاد، فقهي است كه در آن تطور و تحول صحيح راه دارد، اما در برابر فقه ابوحنيفه كه فقهي است بسيار تحول پذير، ترمزمي دهد- چون ابوحنيفه فقهي دارد كه مطلب را با سليقه عوض مي كند- در آن جا امام مي گويد دين خدا قياس بردار نيست، با رأي و نظري كه به فكر خودم مي رسد نمي توان دين ساخت. در آنج ا مي گويد:«ان دين الله لايقاس». اما فقه جامد حنبلي مي گويد: قرباني را در زمان پيغمبر چون فرموده است بيرون نبر، ديگر الي لاابد بايد گوشتش را بيرون نبري و لذا آن را كنسرو هم نمي شود كرد.
در آن جلسه تصادفاً كساني بودند كه گفتند اگر اجازه اين مطلب را از مقامات سعودي گرفتيد ما سرمايه گذاري لازم براي اين كار را تضمين مي كنيم نه بخاطر انتفاع، بلكه بخه اطر نفعي بزرگتر كه حفظ آبروي اسلام و مسلمانان است. ما اين گوشت ها را كنسرو مي كنيم و به خارج مي بريم. گفتند پارسال تماس گرفته شده ولي حكومت سعودي به هيچ وجه حتي جرات نمي كند در اين كار دخالت بكند، براي اينكه مي ترسد با فتواي غلاظ و شداد شيوخ خودشان روبرو بشود.
يكي از آقايان كه امكان او براي اين كار خيلي بيشتر بود و در آن سال به حج مشرف شده بود قول داد كه در بازگشت موجبات تماس بيشتري را فراهم بكند و روي اين مسئله اقدام بكند و نكرد. بنده هم كه از همان جا به هامبورگ برگشتم نتوانستم از نتيجه كارشان با خبر شوم ولي عملاً مي بينم كاري صورت نگرفته است.
به هرحال يكي از واجبات اجتماعي ما اين است كه حتماً براي سروسامان دادن وضع نامطلوب قرباني كاري انجام دهيم.
اين سوال را هم مطرح كرده اند كه ايا مي شود هر حاجي با توجه به اين كه مي بيند اين جا گوشت ها تلف مي شود به جاي اين كه قرباني بكند در خارج به بستگان خود سفارش بدهد كه همان روز عيد قربان در وطن خودش به نيابت از او يك گوسفند قرباني كنند؟ حقيقت اين است كه به مناسبت يك تحقيقي كه داريم تصادفاً اين ايام من اين جلد(چهارم فروع) كافي را بررسي مي كنيم حضور ذهن بيشتري نسبت به روايات، دارم در روايات متعدد تصريح دارد كه مخصوصاً قرباني بايد در«مني» انجام بگيرد البته آن گوسفندها و يا گاو و شتري كه به عنوان كفاره و فديه برعهده اشخاص مي آيد را مي شود در خارج و بعداً كشت ولي قرباني بايد آن جا انجام بگيرد. اين مطلب با صراحت هم نظير آن مطلب كه پيغمبر فرموده بود گوشت قرباني را از«مني» خارج نكنيد نيست و ايا اين مسئله قابل بررسي مجدد نمي باشد؟ و آيا بررسي هاي وسيع تر، نمي تواند اين راه را بگشايد كه وقتي مي‌بيني در آنجا مقدار زيادي گوسفند از بين مي رود بگوئيم مي شود در خارج از«مني» هم در اين حالت قرباني كرد؟
آن چه مسلم است- همانجا هم به عده اي كه از من پرسيدند با صراحت گفتم- اين است كه گوسفندي را كه قرباني مي كنيد اگر مي دانيد كه زير آوار و خاكي كه بلدوزر پس فردا از اين طرف و آن طرف به سمت مسلخ مي ريزد خواهد رفت اين را قرباني حساب نكنيد. اين مسلم است. من آن موقع روي اين مسئله با قاطعيت نظر دادم و گفتم اين قرباني اصلاً قبول نيست. اين تبذير است اين اصولاً نمي تواند با آيات و روايات مربوط به قرباني جور در بيايد و اصلاً اين مصداق قرباني نيست.

### آيا اين گونه قرباني نمودن موجب تقرب الله است؟

چه طور انسان مي تواند با اين عمل تقرب الي الله كند؟ قرباني يعني انسان با اين كار متقرب الي الله شود، مي خواهد به خدا نزديك بشود مگر خدا دستور تبذير به ما مي دهد؟ مگر ما با گناه مي توانيم به خدا نزديك بشويم؟ گفتند اين گناه كه نيست براي اين كه اين را در راه خدا مي كشد. گفتم اين چه در راه خدا كشتني است؟ به طور كلي در آن موقع نظر من اين بود و همچنين تا به حال با مطالعات بعدي هم نظر من اين است كه اگر يك حاجي گوسفندي را مي كشد كه زير خاك م رود اصلاً اين را قرباني حساب نكند و قربانيش را انجام نداده است.
اين نمي تواند عبادت باشد حتماً بايد چيزي ذبح شود كه لااقل بداند حتماً زير خاك و آوار نخواهد رفت و همين طور كه عرض شد در آن سفر خود ما به عنوان حل موقت اين كار را كرديم. به هرحال شايد بتوان با تحقيق بيشتر به اين نتيجه رسيد كه در اين شرايط شايد بشود گوسفند قرباني به نيابت در خارج از«مني» هم ذبح گردد. البته اين«شايد» است، مبادا به عنوان چيزي كه ملاك عمل قرار بگيرد، در ذهن رفقا برود يا حتي جائي به اين عنوان نقل بشود اما به عنوان«شايد» ميتواند نقل بكنيد ولي متأسفانه اگر هم عده اي از ما و يا حتي همه فقهاي شيعه، اين تصميم را بگيرند مشكل مسلخ من حلي نمي‌شود براي اين كه جمع قرباني هائي كه مقلدين اين ها در آن جا مي كنند شايد به صدهزار راس نمي‌رسد در حالي كه چند صد هزار قرباني ديگر را ديگران مي كنند كه تابع فتواي ما نيستند. لذا بايد براي حل مشكل يك اقدام جدي با تماس با مقامات سعودي انجام بگيرد و صحيح ترين راه گمان مي كنم همين باشد كه اين گوسفندهاي قرباني به شكل صحيح در آن جا مورد بهره برداري قرار بگيرد. طرز ذبح، به شكل صحيح در آن جا مورد بهره برداري قرار بگيرد. طرز ذبح، طرز انتخاب و طرز كنسرو كردن و طرز آماده كردن آن ها طوري باشد كه بتواند با موازين بهداشتي جور در بيايد. البته اين مسئله مهم است بايد حتماً به آن توجه بشود كه اين سرمايه گذاري هرگز نبايد جنبه انتفاعي داشته باشد تمام اين كنسروها بايد در دنيا صرف گرسنه ها بشود. در درجه اول گرسنه هاي جامعه اسلام و اگر جامعه اسلامي‌يك روزي جامعه اي بود كه همه آن سير است آن وقت ديد كه آيا به گرسنه هاي غير مسلمان تا چه حدي و با چه شرايطي مي توان از اين راه داد.
البته آن هم(در اختيار گرسنه هاي غير مسلمان قراردادن) باز مسئله اي است كه جاي بحث دارد ولي اصولاً اكنون جامعه اسلامي ، جامعه اي است كه نيازمند در آن فراوان است. بنابراين راه حلي كه با موازين جور در مي آيد اين است كه سرمايه گذاري براي استفاده صحيح از اين حيوان هايي كه آن جا قرباني مي شوند از طرف كساني صورت گيرد كه هيچ نوع نظر انتفاعي نداشته باشند و آن چه از آن راه به دست مي آيد اعم از گوشت كنسرو شده، پوست، روده يا چيزهاي ديگر، همه بايد در راه بهتر كردن زندگي بينوايان جامعه اسلامي‌مصرف شود. اين مطلب كه به طور قطع از ادّله ما، در مورد قرباني است چه از(طريق) عامه و چه از(طريق) خاصه، چه از قرآن و چه از حديث و سنت به دست مي آيد. باشد كه يك روز صاحبان همت، همت كنند و اين مسئله را به صورت صحيح حل كنند و من خودم امسال مجدداً اين بحث را به خاطر يك تحقيق ديگري كه در پيش دارم، بررسي مي كنم با جديت بيشتري تصميم گرفتم به خواست خدا در اين زمينه آرام و بدون سروصدا از طرق مختلف دست بكار بشويم ببينيم آيا مي شود مسئولان عربستان سعودي را از خرشيطان پياده كنيم و آن ها را وارد نمائيم كه اين نقطه ضعف بزرگ در زمينه حج را از بين ببرند و آن را به يك نقطه قوت درخشان تبديل كنند.
اگر اين گونه منعكس شود كه يكي از آثار حج اين است كه سالي يك تا دو ميليون قوطي غذاي سالم كنسرو شده، تهيه مي شود و به رايگان در اختيار بينوايان جامعه اسلامي گذارده مي شود، همين قرباني يك نقطه درخشان است و اگر اين گونه منعكس بشود كه از پول پوست و پشم و چيزهاي ديگري كه از اين حيوانات به دست مي‌ايد در هر سال ده ها ميليون تومان كمك نقدي به بينوايان جامعه اسلامي‌مي شود البته يك نقطه كمال و قوت مي شود.
چنان كه ملاحظه م يشود اين ما هستيم كه به علت كمي لياقت و كارداني مان از هر چيز خوب، از بهترين چيزها بهره برداري صحيح نمي كنيم و اين بهره برداري، قبل از هر چيز در گرو لياقت و مرد ميدان عمل بودن است.
لذا شعار اساسي ما اين است كه قبل از هر چيز تحول را در خودمان بوجود بياوريم كه به راستي بخواهيم از عوامل سعادت زا، حسن استفاده كنيم اگر از بازي كردن با عوامل سعادت و سرگرم شدن به آرزوي سعادت و تنبل بودن در اقدام براي رسيدن به سعادت، و(كاهلي در) برداشتن قدم هاي عملي در راه سعادت، آزاد و خلاص بشويم آن وقت به خيلي از آزادي هاي ديگر هم دسترسي پيدا خواهيم كرد. مرام هرچه باشد، مسلك هر چه باشد نو باشد كهنه باشد، شرقي باشد يا غربي هزار و چهار صد سال عمرش باشد يا چهار هزار و يا صد و پنجاه يا پنجاه يا ده سال، اگر عرضه بهره برداري داشته باشيم آن وقت موقع انتخاب هم مي رسد ولي فعلاً با كمال تاسف بايد اعتراف كنيم، آن چه در جامعه مسلمانان در حد نصاب نيست- من نمي گويم هيچ نيست، هست، ولي در حد نصاب نيست- عرضه و لياقت بهره برداري از تلاش ها و كوشش ها است. اميدوارم خداوند اين توفيق را به همه مسلمانان بدهد كه بيش از گذشته و بهتر از گذشته بينديشند و عمل كنند.
4

## بُعد سياسي حج

### آيا حج يك كنگره اسلامي است؟

بخش ديگري از بحث كه متمم بحث اي اجتماعي مربوط به حج است در ارتباط با اين سوال است كه: آيا حج يك كنگره ي اسلامي است؟
بايد ببينيم مقصود از كنگره اسلامي چيست؟ اگر مقصود از كنگره اسلامي‌اين است كه حج و ايام حج به صورت ايام اجتماع مسئولان سياسي، اداري و اجتماعي امت اسلام در بيايد، يك كنگره ي سياسي بزرگ باشد و به مسائل مهم عالم اسلام بپردازد بايد عرض كنم در اصل تشريع حج و در عصر تشريع مسئله حج مسئله به اين صورت مطرح نبوده است. اما در اصل تشريع حج- حج زمان ايراهيم(ع) آهنگ سياسي به طور كلي ندارد بلكه آهنگ عقيدتي، آهنگ رياضيت و تمرين و ورزش عملي، آهنگ خودسازي و اجتماعي دارد.
آهنگ تقويت بنيان توحيد به عنوان مبناي اصيل زندگي فردي و اجتماعي انسان را دارد، اما آهنگ سياسي ندارد. شرايط اصلاً شرايط سياسي نيست، ابراهيم(ع) و اسماعيل(ع) كه آن خانه را بنيان مي گذارند يا تجديد بنا مي كنند از خدا مي خواهند كه اين خانه به عنوان خانه ي يكتاپرستان، هميشه محوري و شمعي باشد كه يكتاپرستان پروانه وار گرد آن بچرخند و دل هايشان را پاك كنند؛ به خداي يكتا ايمان بياورند و تسليم آئين خداي يكتا باشند.1در آن موقع و در آن شرايط اصلاً مسئله يك واحد سياسي و نيازهاي آن نمي تواند مطرح باشد مگر به عنوان آينده نگري. در موقعي هم كه پيغمبر اسلام(ص) آئين آلوده شده حج را مي زدايد و پاك مي كند و خرافه ها، تحريف ها، كج رويها و كج انديشي هائي را كه به اين آيين پاك راه يافته است از آن دور مي كند و حج خالص و آبرومند را عنوان يكي از مهم ترين وظايف اسلامي‌فرد و امت اسلامي‌مجدداً زنده مي كند، مسئله اي به عنوان كنگره به اين شكلي كه الان مطرح شد نمي توانسته است مطرح باشد. چرا؟ چون در آن موقع- قبل از هجرت- كه امت اسلامي‌يك واحد سياسي نبوده لذا مسئله تجديد حج بيشتر مربوط است به بعد از هجرت و مخصوصاً سا لهاي آخر حيات پيامبر(ص).

### امت اسلامي ، يك واحد سياسي

در آن سال ها(بعد از هجرت) امت اسلامي يك امت واحد سياسي است كه داراي رهبري سياسي متمركز مي‌باشد. رهبري سياسي كه هر روز هر هفته و هر ماه با يك مسئله مهم يا عادي روبرو است و هرگز نمي تواند مسائلي را به يك كنگره سالانه تاخير بياندازد. امتي است متمركز، داراي رهبري متمركز، حل و عقد مسائل در اين رهبري تمركز پيدا كرده است. رهبر عالي قدرش شخص پيغمبر(ص) است و كساني كه در مسائل مختلف طرف مشورت يا مامور اجراي دستورهاي لازم قرار مي گيرند كساني هستند، كه پيغمبر آن ها را پرورده و ساخته است و در پيرامونش دائماً حضور دارند. حتي اگر جنگي پيش بيايد گروهي مي روند و گروهي مي مانند كه اين آهنگ سازندگي مستمر از بين نرود:
«و ما كان المؤمنون لينفروا كافه فلولانفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم،...»1
بنابراين در عصر پيغمبر(ص) يعني در عصر تجديد ساختمان معنوي و روحي و عملي حج در اسلام مسئله كنگره، به اين صورتي كه امروز به ذهن مي رسد مطرح نيست حتي در عصر ائمه(ص)، هم مسئله حج بههصورت كنگره به اين شكلي كه امروز به ذهن مي رسد مطرح نيست. عصر ائمه عصري است كه امت اسلامي‌داراي حكومت متمركز است اما حكومت، يك حكومت اسلامي‌نيست زمامداران و رهبران حكومت، كساني كه به عنوان خليفه و جانشين پيغمبر بر مردم مسلمان حكومت مي كنند، هرگز لياقت جانشيني آن حضرت را ندارند و هرگز با ضوابط اسلامي بر سر كار نيامده و با ضوابط اسلامي‌حكومت نكرده اند ولي در عين حال وقتي به امت اسلامي مي نگري امتي است داراي حكومت متمركز، قدرت مركزي نافذ و حتي در مراسم حج«امير الحاج» واحد از طرف همان حكومت مركزي تعيين مي شود و او امام حج است و اين امام حج و پيشوا و رهبر حج و اميرالحاج در آن شرايط كارش لازم و ضروري و مهم است تا آنجا كه شخص امام(ع) از كار او حمايت مي كند.
كليني در كافي روايتي را نقل مي كند- كه شايد براي عده ي زيادي از
دوستان اين گونه روايات تعجب آور باشد- راوي مي گويد: اسماعيل
بن علي در سال 140(هجري) با مردم حج مي گذارد،- يعني اميرالحاج بود.-امام صادق(ع) در اثناء اين سفر از استرش به زير افتاد،
اسماعيل به احترام امام صادق(ع) توقف كرد- لحظه اي ايستاد كه امام را
بردارند و دو مرتبه سوار كنند.- امام(ع) به او فرمود: به راه
خودت ادامه بده«فان الامام لايقف».1
سرپرست حاج و اميرالحاج حق ندارد حتي براي يك لحظه نظم برنامه حج را حتّي به خاطر افتادن امام صادق(ع) از استرش به روي زمين متوقف كند. هزاران لحظه ي وقت مردم حق ندارد صرف يك چيزي از نظر اجتماعي و آهنگ ساختمان اجتماع آن روز شود حتي وقتي آن را در مقام مقدس و ارزنده ي امام صادق(ع) به حساب بياوريم در آن جا امام يك فرد و يك مسلمان حج گذار است. اگر امام، امامي بود كه مقرر حكومت اسلامي زمامدار بود، خودش اميرالحاج تعيين مي كرد.در اين جا، امام يك فرد است، فردي بسيار محترم تا آن جا كه از نظر اجتماعي وقتي امير الحاج مي بيند(از استر به زمين) افتاده، خود به خود مي ايستد. امام خود امام، چون امام حق است نه امام شخص، بنده ي من است نه مامور تن، همه چيز را از ديدگاه مسائل عالي اسلامي مي نگرد و به او مي‌فرمايد:«سر فان الامام لايقف» به راهت ادامه بده. امام- اميرالحاج- نبايد توقف كند.
بنابراين ملاحظه مي شود كه حج يك كار سازمان يافته اي است داراي تشكل و رهبري. در عصر ائمه آن قدر تشكل و رهبري دقيق است كه خود امام تأييد مي‌فرمايد يك لحظه هم اين جا نايست، مبادا نظم و رهبري حج متزلزل بشود.(پس حج) كاري است هدايت شده و جزئي از اجزاء هدايت كلي جامعه ي اسلامي، كه به نام حكومت اسلامي آن عصر، به شكلي متمركز در دست زمامدار و اطرافيانش قرار دارد، كه شكلش و شخص(زمامدار) مورد قبول نيست، اعوان و انصار او هم غالباً مورد قبول نيستند اما اصلي است كه واقعيت دارد، واقعيتي كه امام صادق(ع) آماده است آن را به يك حكومت متمركز صحيح تبديل كند اما روا نمي دارد كه آن را به هرج و مرج و بي حكومتي تبديل كند حتي به صورت توقف كوتاه اميرالحاج در مراسم حج به احترام امام.

### حج يك كنگره دولتي نيست

بنابراين در آن موقع مسئله كنگره حج به معناي اين كه الان در اذهان هست يعني اين كه نمايندگان سياسي از جامعه ها وگروه هاي مختلف در مراسم حج جمع شوند و اين چند روز آن جا مجمع عمومي نمايندگان سياسي مسلمانان در دنيا باشد در عصر ائمه(ع) مطلقاً مطرح نيست. اصلاً ما در تشريع حج و مناسك حج جائي براي ا ين مطلب نمي بينيم و اگر يك متفكر اسلامي‌بخواهد حج را به عنوان يك كنگره به معناي مصطلح اسلامي مطرح كند و حتي امروز پيشنهاد كند در ايام حج مجمع هاي عمومي از نمايندگان مسلمان تشكيل شود و اين كار به عنوان تجلي برجسته حج اسلامي معرفي شود خيلي اين مساله را با آيات روايات و ادلّه اي كه در اسلام در تشريع حج مي يابيم هماهنگ نمي بينم.
حج كنگره ي دولتي و كنگره ي نمايندگان سياسي و كنگره ي احزاب- به صورت مصطلح امروز- نيست اما چيز ديگري هست. حج فرصتي است بزرگ، براي به ثمر رساندن نهضت ها و جنبش هاي اصيل رهبري شده ي موثر، سازنده، آزاد كننده، و جامعه اسلامي را به هدف رساننده است. هر عضو از امت اسلامي ، يعني هر مسلمان متحرك كه بايد از هر فرصتي براي انجام بزرگترين وظيفه اش يعني به پاساختن نظام عادل مؤمن اسلامي‌در جامعه استفاده كند؛ بايد بداند كه حج يكي از بهترين فرصت ها براي انجام برخي از كوشش هاي موثر در راه اين هدف، و فرصتي مناسب براي تلاش گران است.

### اجتماع حجاج فرصتي براي

شكل گيري نهضت هاي اسلامي
بنابراين، اين مسئله ديگري است و غير از كنگره مصطلح مي باشد. اين بدان معناست كه مسلمانان بيدار از فرصت حج استفاده مي كنند تا نهضت هاي بيدار كننده ي سازنده، ريشه بگيرد، از نظر فكري گسترش يابد و از نظر هدايت و رهبري شكل بهتري پيدا نموده با آهنگي سريع تر به ثمر برسد. همين امام صادق(ع) كه در آن جا به اميرالحاج مي فرمايد«برو يك لحظه هم توقف نكن» به پيروان و اتباعش، به كساني كه به رهبري امام صادق(ع)، نهضت تشيع را ساخته اند، در راه رسيدن به اسلام حق و اسلام پاك و نظام اسلامي حق با زمامداري برحق، به آن ها مي‌فرمايد: مي دانيد جزء متمم و مكّمل حج چيست؟ لقاء الامام.
پيروان امام صادق(ع) و اعضاء نهضت تشيع، بايد از فرصت حج براي ديدار رهبرشان استفاده كنند، از نزديك او را به بينند، تعاليم لازمه را از او بگيرند و نهضت لازم، واجب و مؤثرشان را ادامه دهند. روايتي در اين زمينه ازا مام صادق(ع) هست.1 ولي فعلاً دو روايت كوتاه را از امام باقر(ع) مي خوانم- و كلهم نور واحد.
زراره ي مي گويد: امام فرمود:
«انما امر الناس ان يأتوا هذع الاحجار، فيطوفوا بها، ثم يأتونا
فيخبرونا بولايتهم و يعرضوا علينا نصرهم»2 به مردم دستور داده شده است
بيايند به سوي اين سنگ ها- اين خانه سنگي و اين سنگ سياه و سنگ هاي
آن بگردند و طواف كنند و بعد نزد ما بيايند ديگر- و پيرامون و به ما خبر به
دهند كه- جزو حزب ما هستند- و ولايت ما را دارند(ولايت به معني همبستگي
سياسي،عقيدتي و اجتماعي) و به ماپيوسته و فرمانبردار ما و تابع ما و به ما عرضه
كنند اين را كه آماده ي كمك به ما هستند.
روايت ديگر از امام باقر(ع) است: كه فرمود:
«تمام الحج لقاء الامام» ميدانيد مكمل حج چيست؟ ديدار امام و رهبر و پيشوا.1
اين جا ديگر منظور از اين امام، اميرالحاج نيست، اين جا امام، رهبر نهضت پرارزش شيعه است. بنابراين اگر متفكراني كه حج را به عنوان يك كنگره مطرح مي كنند منظورشان اين است كه نمايندگان و افراد موثر و مطلع متحرك زنده و بيدار امت اسلامي ، در مراسم و موسم حج با يكديگر ملاقات و تبادل نظر كنند و مشكلات و با پيشرفت هاي نهضت را در گوشه و كنار عالم اسلام با يكديگر در ميان بگذارند و از اين فرصت براي پيش برد كوشش هاي پرارزش و تحرك هاي جامعه اسلامي‌استفاده كنند؛ كاملاً صحيح است.

### تاكيد ائمه(ع) بر رفتن به حج

به همين جهت است كه مي بينيد مسئله حج از ديد اسلام و به خصوص از ديد ائمه شيعه اين نيست كه هر كسي سالي يك بار و يا در طول عمر خود يك بار، به حج برود. همان گونه كه قبلاً بيان شد،«حج» از اين ديدگاه عبارت است از: يك عبادت و سفر موثر، كه هر كس مي تواند هر سال هم برود. اين همه تاكيد در اين باره، به حساب اين است كه حج، كه به شرط هوشياري، چه از نظر سازندگي فردي و چه از نظر سازندگي اجتماعي- خيلي بالاتر از آن است كه ما پنداشته و مي پنداريم.
در كتاب كافي بابي دارد در وجوب و عمره كه روايات بسيار جالبي دارد. يك روايت، از امام موسي كاظم(ع) است2. و به همين مضمون سه روايت از امام صادق(ع) 3 مضمون روايات اين است كه: بركساني كه توانائي دارند و مي توانند به سفر حج بروند، هر سال مقرر است كه به حج مشرف بشوند-. البته منظور از«مقرر است»، اين نيست كه اگر نروند معصيت كرده اند، منتها خيلي تأكيد شده كه بروند. البته بعضي از فقهاي قديم شيعه برطبق روايات، قائل به وجوب شده و گفته اند: هر كس واجب است هر سال به حج برود. ولي اين فتوائي نادر است. فتواي عمومي اين است كه حج واجب يك بار است ولي سال هاي بعد خيلي مؤكد است.
بنابراين مسئله ي تكرار حج، مسئله مهمي است چون اصلاً سفر اول كه فرد ميرود آن قدر نا آشناست كه كار زيادي نمي تواند انجام بدهد. سفرهاي بعد به انسان فرصت آشنائي ها، چه(در زمينه ي ) سازندگي هاي شخصي، چه سازندگي هاي اجتماعي، را ميدهد. فرصت شناخت همفكران در جهان اسلام، و مطالعه براي شكل دادن به اين حركت ها در جهان اسلام. در سفرهاي بعدي، نصيب انسان مي شود.
اين است كه در اين سال ها، هر موقعي در مورد حج از من سوال شد با تاكيد گفته ام كه برويد. ما ممكن است در يك شرايط استثنايي يك يا دوبار حجي را تحريك كنيم(نمي گويم نمي شود) اما شرايط آن كار خيلي سنگين است. مگر عاملي خيلي نيرومندتر در كار باشد كه موقتاً انسان چنين نظري بدهد ولي اساس، بررفتن است و همين طور كه در بخش هاي گذشته بيان كردم با تمام كمبودهايي كه حج مسلمانان دارد- و اين نه تنها در دوره ي ماست كه در دوره ي امام صادق(ع) هم وجود داشت كه فرمود:«ما اكثر الضجيج و اقلّ الحجيج»1 چه قدر ناله كن زياد است اما حج گذار واقعي كه به عزم خدا و قصد خدا آمده باشد كم است. با اين كه در تمام اين قرون چنين بوده است همان طور كه امام(معصوم) امروز با همين وضع تأكيد مي فرمود ما هم به پيروي امام در شرايط خودمان(بر اين مساله) تاكيد مي كنيم مگر وضعي بسيار استثنايي پيش بيايد آن هم با يك رهبري شايسته.
مسلمان ها در مراسم حج لااقل بايد كوشش كنند به بخشي از مسائل اجتماعي بپردازند و سروسامان بدهند. من تاكيد مي كنم كه اين كوشش ها مي تواند بسيار موثر و مفيد باشد و در اين زمينه نيز روايات فراواني هست كه حتي اگر كساني نمي توانند خودشان به حج بروند ديگران را تشويق كنند به حج بروند به خصوص ديگران كه ممكن است موثر و مفيد باشد و حتي مخارج آن ها را بدهند تا به حج بروند.افرادي كه سفر آن ها به حج مي تواند غير از ساخته شدن شخصي نقش اجتماعي هم داشته باشد.
روايات متعددي است كه مسلمان ها مناسب است اگر خودشان تمكن مالي دارند اما مشكلاتي از نظر سلامتي يا از جهات ديگر دارند به طوريكه نمي توانند به حج بروند ديگران را به هزينه خودشان به حج بفرستند2 تا اين اجتماع پر ارزش مؤثر، سال به سال با شكوه هرچه تمام تر هر چه بيشتر برگزار بشود و بتوانيم در پرتو حج و به خصوص در پرتو حج تكامل يافته، مسلمانان بهتر و جامعه اسلامي ارزنده تري داشته باشيم.
خلاصه مي كنم حج، كنگره به معناي يك كنگره ي دولتي يا كنگره ي بين دولت ها نيست. چون اصلاً اسلام دولت ها، ندارد، سرزمين اسلام يك دولت بيشتر ندارد.
بنابراين، حج، اين نوع كنگره نمي تواند باشد اما در مورد دولت ها، كه اصلاً اسلام آن ها را نمي پذيرد و در مورد يك دولت هم كه او نيازي به كنگره ي سالانه ي حج ندارد. اگر ما حكومت مركز داريم او بايد هر روز و هفته و هر ماه با مسائل سياسي و اجتماعي اسلام سروكار داشته و با كساني كه مي توانند براي اتخاذ تصميمات مناسب به حكومت كمك كنند تماس داشته باشد. پس ما نمي توانيم اين چنين كنگره ي سالانه اي داشته باشيم. ولي حج به صورت يك اجتماع بزرگ اسلامي كه بتواند منشاء آثار ارزنده ي اجتماعي و تعاون و همكاري ميان مسلمانان جهان به خصوص از نظر شيعه، فرصتي است براي شناخت افراد همفكري كه در گوشه و كنار عالم اسلام در راه ساختن نظام اسلامي صحيح مي كوشند.
البته فرصتي است شايسته و بايد مورد استفاده و بهره گيري هر چه كامل تر قرار بگيرد. به خصوص از اين نظر كه اگر نهضت هائي هستند و رهبراني دارند كه اين رهبران ارتباطشان به دلايل گوناگون با افراد بريده است، موسم حج كه يك موسم نسبي آزادي است و آزادي هاي نسبي بايد داشته باشد و بايد در عين نظم اين آزادي هاي نسبيش هم حفظ بشود، فرصتي است براي تماس نهضت كنندگان با رهبران نهضت هاي سازنده و مؤثر.

## حج و خودسازي

### خودسازي

بخش اصلي از بحثي كه پيرامون حج داشتيم مربوط به نقش خاص مراسم حج در خودسازي افراد است.«خودسازي» عبارت از اين است كه:
«ما انسان ها در شكل دادن به خودمان نقش آگاهانه داريم». به اين چند كلمه اي كه در اين تعريف به كار برده شده توجه بيشتري بايد داشت.
بعضي از موجودات اين جهان در ساختن خودشان اصلاً نقشي ندارند. بيشتر جامدات اين طور هستند. جمادها، موجودات بي جان و به خصوص عناصر، از اين دسته اند. اكسيژن، در ساختن خود و اكسيژن شدن خود و بودن خود، نقشي ندارد. نظام آفرينش، اكسيژن را با مختصات داخلي و خارجي و ساختمان داخلي و آثار خارجي خودش ساخته و پرداخته و همين است كه هست.
برخي از موجودات اين جهان در ساختن خودشان نقش دارند اما نقششان آگاهانه و ارادي نيست و به اراده و آگاهي شان بستگي ندارد. بخشي از تركيبات تكامل ياب جمادات، شايد همين طور باشند. تركيباتي كه اگر در مسير حركت تكاملي قرار گيرند از درون خود تأثيراتي بر روي تكامل خود مي گذارند. تكامل آن ها فقط معلول تاثير شرايط خارجي نيست بلكه بدون شك وضع داخلي آن ها هم كم و بيش تاثيري در تكامل اين هائي كه در گردونه تكامل قرار مي گيرند دارند؛ اما اين تاثير آگاهانه و ارادي نيست بلكه تابع گردش چرخ بزرگ طبيعت است. گردونه همان طور كه مي چرخد اين موجود هم تكامل پيدا مي كند.
شايد براي خيلي از افرادي كه با مسائل مربوط به اين بحث ارتباطشان كم است، تصوير اين بحث قدري مشكل باشد ولي در نباتات مسئله روشن تر است. در گياهان، يك گياه در تكامل خودش موثر است و لذا يك بذر خوب و يك بذر بد، محصول شان يك جور نيست.
در يك باغچه، در شرايط معين آب و هوا، گرما، نور، اگر بياييم در يك جا بذر بد بكاريم در يك جا بذر خوب، تاثير و نقش خود بذر در تكامل خود و در اين كه چه بشود، در اين نمونه خيلي راحت به دست مي‌آيد.
بذر خوب نتيجه خوب مي دهد و بذر بد نتيجه خوب نمي دهد. بنابراين، در موجودات زنده و گياهان، نقش ساختمان داخلي در تكامل، كاملاً محسوس است و ديگر چندان احتياج به اثبات ندارد و لذا اصلاح نژاد در بذر از نظر بهبود وضع كشاورزي يك جامعه، نقش خيلي مؤثري دارد. در نهال هاي درختان و در جانوراني چو مرغ و گاو و اسب و حيوانات ديگر هم همين طور است. ولي باز اين نقش حتي در جانوران، نقش ارادي نيست، هيچ شنيده ايد كه مثلاً گاوي بيايد و نژاد خود را اصلاح كند يا انتظار آن را داريد كه گاوها يا مرغ ها براي اصلاح نژاد خودشان تلاشي بكنند؟ آن هم تلاش آگاهانه؟ چنين چيزي را ما سراغ نداريم. در مورد زنبور عسل و برخي از جانوران اجتماعي ديگر، گاهي فكر مي شود كه آن ها نسبت به بهبود يا حفظ وضع مناسب جامعه خودشان، كم و بيش نقشي دارند. اين از نظر ما هنوز اثبات نشده است و اگر هم اثبات بشود تازه در يك چهارچوب خيلي محدودي است كه به زحمت مي شود گفت اين زنبور عسل در بهبود وضع خودش نقش آگاهانه دارد.نقش آگاهانه در تكامل خود داشتن تا آن جائي كه ما از وضع جهان خبر داريم مربوط به انسان هاست. اين خصيصه ي انسان كه مي تواند در بهبود وضع خودش و در ساختن خودش نقش آگاهانه داشته باشد به او يك فرصتي و مسئوليتي مي دهد تا براي سعادت خود بكوشد:«كل نفس بما كسبت رهينة»1 البته اين آيه بيشتر مربوط است به بدكاران چون بعد از آن استثناء دارد- ولي مطلب اين است كه هر انساني در عاقبت كار، آن چه را كه خود كاشته است درومي كند. داشتن اين فرصت و اين مسئوليت ايجاب مي كند كه هر انساني اگر به فكر سعادت خودش است به فكر ساختن خودش هم باشد

### الگوي خودسازي

مشكل بزرگ اين است كه(خودسازي) برطبق كدام الگو؟ اين مسئله مهمي است. من فهميدم بايد خود را بسازم و فهميدم كه امكان خودسازي را دارم.
اكنون طبق كدام الگو خود را بسازم؟ اتفاقاً اين مسئله مهمي‌است، در عصر ما كه شعار و واژه ي خودسازي، خيلي بر سر زبان هاست از اين نكته تا حدي غفلت ميشود كه اگر، در مرحله ي خودسازي هستيم، برطبق كدام الگو؟ داشتن و دادن الگو در استفاده از فرصت خودسازي و ايفاء مسئوليت خودسازي نقش اصيلي داشته و شرط اساسي است. به همين جهت است كه ما با قاطعيت معتقديم كه خودسازي در گرو داشتن يك ايدئولوژي روشن است و كسي كه ايدئولوژي روشني ندارد خودسازي او چندان منتج نيست. تازه ايدئولوژي هم كافي نيست بلكه بايد حتي براي توده ها، اصول و كلّيات و جزئيات و خط مشي هم مشخص بشود. يعني نوعي هدايت زير نظر رهبر و امام پيشوا، برطبق الگوهائي كه از طرف امام و پيشوا براساس ايدئولوژي مشخص داده ميشود. اين شرط موفقيت در خودسازي است.
اين بخشي كه در اين جا به آن اشاره شد، ارتباط زيادي با جهت بحث مورد نظر ما ندارد ولي خيلي ضرورت دارد به خصوص در عصر ما، كه بر روي آن انگشت بگذاريم و به تفسير فراوان نيز نيازمند و فكر مي كنم براي خيلي ها در حد چند جمله، يادآوري مفيدي باشد.
پس انسان بايد خود را برطبق ضوابط و الگوئي بسازد و هر ايدئولوژي و نظام سازنده هم بايد در چهارچوب خود تمرين هائي مناسب براي افراد وابسته به آن ايدئولوژي و نهضت مقرر كند تا افراد وابسته و پيرو آن نهضت، بتوانند با استفاده ازا ين تمرين ها، و براساس ضوابطي كه آن نهضت و ايدئولوژي تحت رهبري معين مي كند خود را بسازند. تمرين هائي متناسب با ضوابط به رسميت شناخته شده يك نظام«عقيده و عمل» كه اسم خارجي آن را ايدئولوژي مي گذاريم آن هم تحت هدايت رهبري.

### حج و روزه دو تمرين سازنده

حج و روزه در اسلام، دو تمرين سازنده براساس ضوابط اسلامي است و به خصوص حج به مقدار قابل ملاحظه اي همراه با وابستگي به نظام رهبري اجتماعي مي‌باشد. مشكل بزرگ يك انسان تابع يك عقيده اين است كه سر بزنگاه هاي عملي، - يعني در آن جا كه سر دو راهي قرار مي گيرد كه آيا به طرفي برود كه عقيده اش ايجاب مي كند يا به طرفي كه سود شخصي، هوس شخصي و خودخواهي شخصي اش ايجاب مي نمايد- كدام را برگزيند؟ اين انسان در چنين جاهائي بر سر پرتگاه و لغزشگاه قرار مي گيرد؛ و مكرر مي شود كه حتي از مسير مسلكي كه به آن معتقد است، منحرف شود، چون هوس ها، سودهاي شخصي و ديگر خودخواهي ها، خشم ها و غضب ها عوامل منحرف كننده هستند.
براي اين كه آدمي بتواند در سر اين دو راهي ها تصميم مناسب و صحيحي بگيرد احتياج دارد به:
1-آگاهي سالم و روشن- ولي تنها آگاهي كافي نيست
2-اراده اي نيرومند
اراده ي نيرومند دو گونه است: يك وقت در جهت همين هدف و خودخواهي نيرومند است. كه خيلي ها به همين، اراده ي نيرومند مي گويند. فلان شخص اراده ي نيرومندي دارد يعني اگر با حربفش در جائي طرف بشود از چاقو، قمه، و دشنه او كه نمي ترسد هيچ؛ اگر ده تا نوچه لوطي هم در برابرش بايستند يك تنه به جنگ آن ها مي رود. اين قدر اراده ي نيرومند چيز قابل تقديري است و چنين فردي بهتر از يك نفر ترسوي، مذبذب و بي ربط است اما در اين بحثي كه مطرح شده چندان به درد نمي خورد. اراده ي نيرومند در اين جا معني خاص دارد: اراده اي است كه انسان را در«راه» نگه دارد و بر«ميزان» نگه دارد و از اين كه آدمي‌به دست هوس، خشم و غضب و خودخواهيش زمين بخورد را نگه دارد.
اراده ي نيرومند اين جا ايم معني را مي دهد و داشتن اين اراده ي نيرومند، به تربيت بسيار ظريفي نياز دارد خود من كه بخشي از عمرم در مسائل تربيتي صرف شده است احساس كرده ام كه يكي از بزرگترين مشكلات و ظرافت هاي تربيت اين است كه انسان بخواهد فردي را با اراده ي قوي، اما منهاي خودخواهي تربيت كند، خيلي از تمرين هاي مربوط به تقويت اراده، تقويت كننده خودخواهي هم هست. انتخاب بايد طوري باشد كه اين تمرين ها، اراده را قوي كند اما خودخواهي را قوي نكند. اين كه ما به تمرين هاي وابسته به مسلك هدايت شده، اهميت مي دهيم به دليل اين ريزه كاري هايي است كه در مسئله خودسازي وجود دارد.
اسلام براي آنكه مسلمان ها را با تمرين هاي سالانه در جهت ايدئولوژي اسلامي بسازد، مسئله اي اساسي به نام«تقوي» را در زندگي انسان ها و مسلمان ها مطرح كرده است.
تقوي يعني در درون ساختمان روحي انسان يك ترمز خودكار وجود دارد به نام«تقوي»، بطوري كه مي گويند، او آدمي است«با پروا» و«بي پروا» نيست.
آدم«با پروا» چه آدمي است؟ كسي است كه با هر كاري، با هر پيش آمدي، با هر حادثه اي و با هر موضوعي كه روبه رو مي شود گوئي از پشت، نوعي عامل نگه دارنده دارد كه بي گدار به آب نزند و بي حساب كاري را انجام ندهد.
گوئي در درونش يك ماشين الكترونيك بسيار آگاه و ظريفي وجود دارد كه در برخورد با هر پيش آمد يك باره تسليم نمي شود حتي اگر يك جا هوس بر او پيروزي شود و او را به دام گناه به كشاند با كشمكشي طولاني به آن دام مي افتد، چون«پروا» دارد بي پروائي، حتي در موقع گناه از او يده نمي شود و گناه هم كه مي كند انسان در سيما و عملش مي بيند كه آدم با پروائي است شيطان به اين زودي حريف اينكه او را به دام بكشاند، نمي شود.

### توصيه قرآن به تقوي

براي«خودسازي» است
توصيه چشم گير آيات قرآن كريم بر روي تقوي، براي اين است كه اصلاً تربيت و خودسازي اسلامي‌در«تقوي» خلاصه مي شود. هر كسي به همان اندازه خود ساخته است كه تقوي دارد. يك اصطلاح فرنگي در زبان هاي اروپائي وجود دارد كه من انگليسي اش را مي گويم. شايد براي بعضي نقل اين اصطلاح مؤثر باشد كه تقوي را از ديد آن تعبير صحيح اسلامي بفهمند و آن كلمه«سلف كنترل»(Self- Control) است چون عامل كنترل كننده يك وقت از خارج و يك وقت از درون و از خود انسان است،«خود كنترل»1 است
انساني كه چنين باشد و چنين ساخته شده باشد كه در برخورد با كارها و موضوعات و مسائل، يك حالت پروا يا نگراني بگويم- مي ترسم باز مطلب را بگونه اي ديگر در ذهنتان منعكس سازم- داشته باشد، ولي خود كلمه ي «نگراني» هم خوب است. نگراني و پروا از چه چيز؟ نگران بازده كار! گوئي در مغز او، در وجدان اخلاقي و ديني و معنوي او، اين اصل پذيرفته شده است كه هر كاري كه بكنم بازدهي دارد پس هر كاري كه مي كني نگران بازده كار باش و اگر بازده بد است از آن پروا داشته باش. اين كه گفته شد كلمه پروا هم نمي تواند آن معنا را آن طور كه مي خواهيم ادا بكند با اين توضيح روشن مي شود كه چه گونه كلمه ي «پروا» كمي‌نارسا است. شايد از تعبيرهاي ديگري كه در فارسي بتوانيم براي تقوي به كار ببريم«خودحساب» باشد تا بتواند بخشي از معنا را خوب ادا كند. همه ي اين تعبيرات فارسي و عربي و خارجي به كار برده شد، بلكه بتوان آن تقوائي را كه شيوه ي خودسازي اسلامي، بر روي آن تكيه مي كند با كوتاه سخني، بيان كرد.
در هر نظامي يك نوع«بكن» و«نكن» هائي وجود دارد و نظام بدون اين ها ديگر نظام نيست. مسلكي كه در آن نه«امر» وجود داشته باشد و نه«نهي» مسلك نيست بلكه بي مسلكي است آن هم از مسلك هايي كه ما در روي زمين حتي براي آن نمونه اي سراغ نداريم. يك گروه از كساني كه در اروپا عليه نظام هاي موجود طغيان كرده اند گروه«لختي ها» هستند.
اين كلمه«لختي» كه در زبان فارسي هست خيلي به جاست كه براي لختي هاي آن جا بكار برده شود، چون لختي هاي اين جا، بندگان خدا غالباً عبارتند از آدم هايي كه براي خودشان يك رگ و غيرتي دارند و فقط دستشان خالي است و لباس حسابي ندارند تا تنشان كنند. لختي به تمام معنا آن ها هستند كه دست شان به همه چيز مي رسد ولي لخت لخت هستند. لخت از همه چيز و«برهنه» از همه ي قيودات و از جمله از لباس! در يكي از نشريات كه مقاله اي درباره اين ها منتشر كرده، نوشته بود كه انجمن لختي ها براي خود در بسياري از اوقات اجتماعي دارند كه لخت مادرزاد و بدون هيچ گونه لباس، زن و مرد آن جا دور هم جمع مي شوند ولي يكي از مقررات اين انجمن اينست كه اگر آدمي با يك تكه لباس(برتن) وارد اين انجمن شود پدرش را در مي آورند.
بنابراين معلوم مي شود لخت بودن در اين انجمن خودش يك قيد است و مي‌بينيم حتي در كثيف ترين و پست ترين نظام ها هم كه نظام ها لختي ها باشد باز هم امر و نهي وجود دارد.
ما نمي توانيم مسلك بدون امر و نهي پيدا كنيم هر مسلكي يك دسته امر دارد و يك دسته نهي، مقداري دستور و مقررات و ضوابط دارد. اگر كسي خواست داخل جمعيتي باشد كه پيرو مسلكي هستند بايد خود به خود به آن ها تن دردهد.
يكي از گرفتاري هاي اجتماعي، كه من در طول زندگي با آن بسيار سروكار داشته ام و آن را لمس كرده ام اين است كه بسياري مي خواهند وابسته به يك مسلك، جمعيت و گروه باشند اما با آن ها خرده فرمايش نشود.
مثلاً از مسلماني بدشان نمي آيد اما فقط چند مسئله اسلام برايشان خيلي بزرگ است و آن اين است كه مقداري دستور به آدم مي دهد. اين كار را بكن؛ نماز بخوان، روزه بگير، حج برو، زكات بده، انفاق بكن و كارهائي را نكن: دروغ نگو، غيبت نكن، اذيت نكن، آزار نكن، تعدادي هم وظيفه بالاتر از اين دارد: مي گويد جهاد كن، فداكاري كن، مال و جانت را فدا كن، با ظلم و ستم و فساد در بيفت. اسلام اين عيب را دارد كه اين چيزهايش(براي عده اي) دردسر دارد! اگر اين عيب را نداشت! خوب مسلكي بود بسياري دنبال مسلك بدون امر و نهي هستند. البته مقداري از واجبات و محرمات است كه رعايت آن ها براي بسياري از افراد دردسري ندارد و اصلاً ساختمان روحيشان ايجاب ميكند كه به اين ها عمل كنند و اگر نكنند ناراحت مي شوند.
مثلاً اگر فردي مشروب نمي خورد چون نمي تواند بخورد و مزاجش اجازه نمي دهد اين نه به خاطر فرمان خداست نه فرمان عقل. با تجربه اي كه كرده است مي ترسد حال اگر علم يا عقل هم بگويد، بگويد!- نه آن عقل دورانديش، بلكه چيزي كه هر حيوان بي عقلي هم اين خسارت هاي دم دست را مي بيند- پس اگر كسي كه زخم معده شديد دارد مشروب نخورد نمي شود گفت آدمي‌است كه يكي از نهي هاي مسلك اسلام را رعايت كرده است. بسياري از مطالب براي بسيار متدينين يك چنين حالتي را پيدا كرده كه اصلاً اگر اين كارها را نكنند ديگر چرخ زندگيشان نمي چرخد.
آن جائي آزمايش، نشان دهنده ي ايمان است كه يك امر و نهي كه از مجراي عادت زندگي آن طرف تر باشد پيش بيابد. در آن جا است كه معلوم ميشود آيا انسان يك پيرو حرف شنواست، يا يك ياغي و حرف نشو. رعايت امر و نهي هاي يك مسلك براساس احساس تعهد و مسئوليت در برابر آن مسلك،«تقوي» نام دارد. اين حالت، تربيت لازم دارد. به اصطلاح روان شناسي يك نوع نفسانيّتي در ضمير ناخودآگاه و وجدان است كه در برخورد با مسائل او را به آن سمتي كه مسلك ايجاب ميكند هدايت مي كند اما اين هدايت«راداري» است نه هدايت«افساري»! هر چند رادار هم يك نوع افسار است ولي افساري نامرئي است و اين دو خيلي با هم فرق دارند.

### تقوي يك حالت هدايت كننده:

اگر به توانيم يك سيستم هدايت كننده در يك انسان به وجود بياوريم كه در برخورد با هر چيزي به او بگويد از اين طرف برو و از آن طرف نرو؛ او هم به راحتي عمل كند به اين حالت هدايت شدن،«تقوي» مي گوييم و اين تقوي،«ساختن»،«تربيت» و«تمرين» مي خواهد، تمرين هائي كه هم رهبري بايد در تعيين تمرين و كشاندن افراد به دائره ي تمرين وظيفه ي خود را انجام بدهد و هم خود انسان. حج يكي از اين تمرين هاست.
در برخورد با واجبات و محرمات عمومي، فرد يك نوع واكنش خاص روحي دارد. انسان هر وقت كه به دروغ مي انديشد و مي‌بيند كه حرام است، ديگر جبهه گيري او در برابر دروغ يك جبهه گيري بيشتر نيست و آن اجتناب است. در برابر وفاي به عهد يك جبهه گيري بيشتر ندارد اما نقش محرمات و واجبات هميشگي، در دادن جاني تازه به تقواي انسان، خودبه خود ضعيف است. انسان هميشه در برخورد با دروغ بايد اجتناب كند و هميشه هم در برخورد با وفاي به عهد واجب است عمل كند. روح انسان احتياج به يك نوع تمرين هاي موقتي دارد تا چيزهائي را كه معمولاً بر او واجب نيست بر او واجب كنند و چيزهايي را هم كه معمولاً حرام نيست بر او حرام نمايند تا در آن حالت تازه، ورزش تازه اي انجام بدهد.
مثال ديگري بزنم: راه رفتن هائي كه انسان معمولاً در پي شغل و كار روزانه اش مي رود اگر چه راه رفتن است، اما آيا اين راه رفتن هاي معمولي اثر راه رفتني را كه چون ورزشي نشاط انگيز يا رفتن به كوه چند ساعتي در صبح جمعه، هم مي تواند داشته باشد؟ اين راه رفتن با آن كه مفيد و در بهداشت مزاج هم موثر است، اما آن اثر(راه رفتن به عنوان ورزش) را معمولاً ندارد. حج نوعي شست و شوي خاص براي انسان در سال است. شست و شوئي كه در مزاج، فكر، جان و روح و اخلاقيات بسيار مفيد است. انسان نوعي سازندگي صحيح و نوعي نشاط دقيق در خودسازيش احساس مي كند و اين خيلي مؤثر است در اين كه انسان در طول سال در برابر همان چيزهايي معمولي عادي عكس العمل مناسب نشان بدهد.ايام احرام سابقاً طولاني تر از وضع كنوني ما بود. اكنون ايام احرام حج خيلي كوتاه شده، يعني در جمع، چند روز، انسان را از آن شرايط عادي زندگي خارج مي كند. درست مثل اين كه انساني را براي استراحت اعصابش، به آسايشگاه مي برند. اگرچه او در خانه ي خودش هم مي تواند استراحت كند ولي او را به آسايشگاه مي برند زيرا در آنج ا حتي اعصاب و همه ي اندام هايش با شرايط جديدي روبه رو مي‌شود. در زمان حج، انسان را از شرايط عادي زندگي بيرون مي برند. بسياري از چيزهائي را كه در شرايط عادي زندگي بر زن و مرد حرام نبود، بر آن ها حرام مي كنند. يك دوره پرهيز خاصي است.
بعضي از چيزهائي را كه بر او واجب نبود براي او واجب مي كنند، يك سلسله واجبات و محرمات جديدي كه به آن عادت نكرده است. چرا؟ براي اين كه عادت به واجبات و عادت به محرمات آن نقش«پروا» را ديگر تقويت نمي كند. اگر انسان عادت ندارد از حرامي‌پرهيز بكند، كم كم رنگ تقوي در پرهيز از حرام ضعيف مي شود، آن وقت در برخورد با حرامي كه تا كنون با آن روبه رو نشده، نمي تواند آن تاثير بازدارنده ي تقوي را داشته باشد. پس يك نوع تمرين سالانه لازم است براي اين كه خود را از چيزهائي هم كه عادت به پرواي از آن ها نداشت دور نگه دارد.
اين كه در شروط ايام حرام، مي گويد: تو كه قبلاً هر وقت با همسرت روبه رو مي شدي، اگر زن هستي يا مرد، حق داشتي در نگاهت در دست دادنت و درهم خوابگي ات بهره گيري جنسي بكني اما حالا با شوهرت هم كه روبه رو مي شوي اگر خواستي با او چهار تا كلمه حرف بزني و د راين حرف زدن احساس لذت جنسي بكني، خلاف مرتكب شده اي و تو مرد، اگر با زنت روبه رو شدي، اگر خواستي به چهره ي او همراه با لذت جنسي نگاه كني، كار خلافي در دوره احرام انجام داده اي. وقتي خوب ملاحظه گردد اين، نقش ديگر و تاثير ديگري دارد.
وقتي كه به انسان گفته شود كه از زن يا شوهر خودت، همه نوع بهره گيري جنسي مي تواني بكني ولي از غير از آن ها نه، در طول زندگي جاري، ممكن است آرام آرام عادت كردن به بهره گيري جنسي ولو از همسر، مقاومت انسان را در برخورد با غير همسر ضعيف بكند. حالا در اين جا، چند روزي به او مي گويند حتي از همسرت هم حق بهره گيري جنسي نداري. آيا اين تاثيري در مقاومت بيشتر انسان در برخورد با غير همسر در طول سال ندارد؟
چنان چه اشاره شد گفته مي شود كه ما از حج بهره برداري صحيح نمي كنيم، ما مي گوئيم: نه تنها از حج، بلكه از اسلام هم بهره برداري صحيح نمي كنيم، مگر از مجموع اسلام بهره برداري صحيح مي كنيم كه از حج بكنيم؟ بدون شك از هر چيز خوبي موقعي مي شود بهره برداري كرد كه براي بهره برداري صحيح از آن، هم آگاه باشيم و هم مصمم. حج مي تواند اين نقش را داشته باشد و به ويژه حجي كه منحصر به يك بار در عمر نباشد. اين كه در عمر يك بار واجب شده، به خاطر آن است كه اساس اجتماع حج، در جامعه ي اسلامي هيچ وقت متزلزل نشود. اگر مردم كوتاهي در استفاده صحيح از حج، براساس اين ضوابطي كه عرض شد، كردند؛ لااقل اصل مطلب آرام آرام از بين نرود. وجوب قاطع يك بار رفتن حساب ديگري دارد و الا چنان كه ملاحظه كرديد آن روايات حتي مي گويند خداوند بر كساني كه توانائي دارند واجب كرده است(مراسم حج را) تحقق بخشند و اگر بتوانند اين خودسازي را به صورت صحيح داشته باشند به طوري كه به جامعه ي خودشان، به صورتي باز گردند كه افراد ساخته شده اي براي آن هائي هم كه(باين سفر) نرفته اند باشند، منشاء اثر و بركت هستند.

### احكام اسلام را بايد از ديد خودسازي نگاه كرد

شما خوب مي دانيد كه د ريك جامعه، افراد ساخته شده چه قدر براي ديگران و براي كل نهضت نقش دارند. بنابراين شما به بحث حج، و اساساً به تمام مسائل بايد از اين ديدگاه نگاه كنيد. ممكن است سؤال شود كه اگر چنين است و امر حج را همه ساله بايد اطاعت كنيم پس چرا حج همه ساله«واجب» نشده است؟(در اين زمينه مثالي مي زنيم) شما اگر به بهداشت و سلامت خودتان علاقمند هستيد بدانيد حركت در هواي آزاد و سالم از عوامل مؤثر در بهداشت انسان است. بنابراين لااقل روزي يك ربع تا نيم ساعت يا هفته اي يك ساعت پياده روي در هواي آزاد را فراموش نكنيد. خوب همه ي كساني كه به بهداشت خود علاقمند هستند به فكر مي افتند كه اين كار را بكنند اما اگر بگويند اين را واجب كن مي گويم كه واجب نمي كنيم چون در واجب كردن بايد جوانب زيادي را رعايت كرد. وقتي يك چيزي را واجب مي كنيم افراد در ترك آن احساس گناه مي كنند و احساس گناه از عواملي است كه ممكن است انسان را در هم بكوبد. پس بايد بار افراد را از اين نظر مقداري سبك نگه داشت، خيلي چيزها در اسلام هست كه اگر بار برمسلمان ها سنگين نمي شد واجب مي گشت.
مسواك زدن براي بهداشت دندان و دستگاه گوارش و بهداشت كامل انسان خيلي مفيد است. اما آيا اسلام آن را واجب كرده است؟ چرا نكرده است؟ اين حديث از پيغمبر اكرم(ص) است كه مي فرمايد:«اگر نبود كه بار امّتم سنگين مي شد، مسواك را با هر نماز بر آن ها واجب مي كردم»1 بحث، در«تاثير» است، و اين كه چرا واجب نكرده است؟ براي اين كه در عين حال بار مجموع واجب و تكاليف، سنگين نشود. مگر هر چيز خوبي بايد در اسلام واجب باشد تا انسان عمل كند؟ بحث ما نيز در مورد حج اين است كه آيا اين تمرين در اين دوره خوب است يا نه؟ جنبه هاي وجوب، بررسي هاي گوناگون مي خواهد، بحث اين است كه حج اگر حج باشد، نماز اگر نماز باشد و روزه اگر روزه باشد آيا مي تواند اين نقش سازنده فردي و خودسازي فردي را ايفا كند؟ يك انسان كه در طول زندگي مي تواند از همسرش برخورداري جنسي داشته باشد اگر گاه به گاه يك تمرين سالانه داشته باشد كه حتي از همسرش هم نتواند استفاده جنسي كند اين تمرين مي تواند اراده ي انسان را در برخورد با امكانات استفاده يا بهره گيري نامشروع جنسي قوي كند و نوعي تقوي و درجه اي از خودداري متكي به ضمير ناخودآگاه به او بدهد.2 البته نه اين كه حساب كنيم اين مي تواند همه را درست كند، عوامل تقوي ساز در اسلام، بسيار است يكي از آن ها هم حج است. سوال اين جاست كه آيا تمرين في الجمله مي تواند اين اثر را داشته باشد يا نه؟

### احكام حج، تمرين خودسازي

اسلام مي گويد گاهي اوقات تو عادت داري به اين كه هرچه به دستت مي رسد مي شكني مثلاً درختي كه زيبائي مي دهد و سرمايه عمومي هم هست، از كنار آن كه مي گذري قلمه ي آن را مي شكني، حالا مي گويد اين چند روز اگر يكي از گياه هاي معمولي حرم را هم، در حال احرام بكني گناه كرده اي. حتي يك خار را هم نبايد بشكني. اين تمرين سالانه است. يا به عنوان مثال مي گويد اي آقاي نازك نارنجي در فلان جا شغل لازمي وجود دارد اما كثيف است شما صحيح كه براي انجام آن شغل تشريف مي بريد كثيف مي شويد عصر هم موقع بازگشت، دوش حمام را براتان آماده كرده اند با صابون خودتان را تميز كنيد و بيرون بيائيد اما شما مي گوئيد: درست است كه من مي توانم تميز بيرون بيايم اما تحمل هفت يا هشت ساعت كثافت، كار مشكلي است. اصلاً اين شغل را مي گذاريم براي ديگري و او هم مي گذارد و مي گذردو.... آن وقت بايد متصديان آن شغل را از خارج وارد كنيد از همان هائي كه محيط اجتماعي شان از محيط اجتماعي شما بسيار تميز تر است.
پس مسلمان را بايد به گونه اي تربيت كرد كه عنداللزوم با كثافت موقت هم بسازد. اين خيلي جالب است كه با آن كه اسلام اين قدر روي تنظيف تكيه دارد در ايام احرام ديگر تكيه اش را از روي تنظيف برمي دارد و حتي مي گويد بهتر است لباس احرام را اصلاً عوض نكنيد ولو كثيف باشد گاهي اين چيزها به نظر خيلي ها، نشانه عقب افتادگي و سنت هاي خرافي اسلام مي ايد ولي سربزنگاه اجتماعي كه مي رود به افراد كه مي گوئيد آقا شما بايد تشريف بياوريد فلان كار را انجام بدهيد نمي آيد
به عنوان نمونه از يكي از كشورهاي پيشرفته يعني آلمان مثالي نقل ميكنم. در آن جا دستگاه هاي حرارتي دارد كه چه در سابق كه با زغال سنگ كار مي كرد و چه حالا كه با گازوئيل كار مي كند با سابقه چند ده سال يا چند صد سال. دودكش ها عموماً دوده ي چرب مي گيرد و احتياج به پاك كردن دارد.
اين هم يك شغل است. آقائي صبح با لباس سياه بايد برود اين دودكش ها را(حتي آن ها كه وسائل مدرن دارند) با وسائلي تميز كند و اين دوده ها به سروكله اش مي نشيند بعد بايد پائين برود و دوده ها را جمع آوري كند.شركت هائي هم هست كه اصلاً عهده دار اين كار هستند و هر خانواده اي با يك شركتي قراداد دارد كه ساليانه مبلغي مي گرد و سر موقع هم مي آيند و دودكش ها را پاك مي كنند.
حالا اگر بنا بشود دودكش پاك كن در جامعه اصلاً وجود نداشته باشد يا بايد دستگاه حرارتي را خواباند و يا بايد از خارج افرادي وارد كرد. حالا اين يك شغل خيلي پيش پا افتاده است شغل هاي دشوارتر ديگري هم وجود دارد.
براي گرفتن گذرنامه جهت حج به آزمايشگاهي رفته بودم زيرا احتياج داشتم به اين كه گاهي كنند كه من سابقاً ابتلاء به بيماري عفوني نداشته ام لذا احتياج به تجزيه مدفوع داشت. براي اين كه در تسريع بشود، به خود سالن آزمايشگاه رفتم. در همه جاي سالم آزمايشگاه بوي تعفن به مشام مي خورد و عده اي پزشك و كمك پزشك مشغول بودند. از ساعت 5/8 صبح تا ساعت 5/4 بعداز ظهر آن ها سرگرم آزمايش بودند. حالا آيا مي شود گفت اين شغل متعفن هم شغل شد؟
با عده اي ازا ين جوانان صحبت مي كردم كه بيائيد شما رشته پزشكي را انتخاب كنيد. مي گفتند پزشكي شغل خوبي است ولي دو تا عيب دارد يكي اين كه كثيف است و ديگر اين كه شب و نصف شب آدم را بيدار مي كنند و لذا به درد نمي خورد. مي گوئي دهات ما هم به پزشك احتياج دارد. اگر اين دهاتي، اگر اين ايلاتي بايد اصلاح بشود بالاخره بايد افرادي بروند اين ها را اصلاح كنند.
يك پزشك بايد برود چيز يادشان بدهد، يك عالم ديني بايد برود تربيت ديني شان بكند، يك هوشياري دهند، اجتماعي بايد برود به آن ها هوشياري اجتماعي بدهد والا همين طور از دور، كه درست نمي شود. مي گويد بله، بله، اما آدم كه با آن جا مي رود و مي خواهد با آن ها بنشيند شپش از سرو روي او بالا مي رود.، به او بايد گفت خوب تحمل كن و بعد بيرون كه مي آئي لباست را عوض كن و ضدعفوني كن، پاسخ مي دهد: همان دو روز اول شپش آدم را مي كشد.
حالا اسلام مي گويد اي مسلماني كه نظافت براي تو قيد شده است اگر در موقع حج شپش پيدا كردي حق نداري حتي آن را از صورت خود كنار بزني.
نظافت خيلي چيز خوبي است به شرط اين كه انسان را ازا نجام وظيفه ي كثيف باز ندارد. زيرا بسياري اوقات انجام وظيفه، مستلزم تن به كثافت دادن است. اتفاقاً اين بحث ها را درست روز عرفه با عده اي از دوستاني كه از اروپا و جاهاي ديگر به حج آمده بودند داشتيم.
براي آنان خيلي كلافه كننده بود كه اين ها چيست كه در احرام مگس بيايد بنشيند تكانش ندهيد؟ اتفاقاً عصر عرفه بود و من مي خواستم نماز عرفه و دعاي عرفه را با فرصت كافي بخوانم. ديدم عده اي از برادران مسلمان ما اصلاً دچار شك در حج هستند.
گفتم نصف كمتر وقت را مي گذاريم براي دعاي عرفه و نماز، كه محروم هم نمانيم و يك مقدار بيشتري را مي گذاريم براي روشنگري شما. بيائيد دور هم جمع بشويم به اين شرط كه در فلان ساعت همه با هم نماز و دعا بخوانيم. اين بود كه ما مقداري از وقت مربوط به نماز و دعاي عرفه را اختصاص داديم به همين بحث هائي كه مي كنيم و اين ها واقعاً در پايان وقت احساس كردند آن چه اول بار در نظرشان چيز مزخرف و خرافي و نامربوط و بي ربط مي رسد بسيار عالي است. اين يك واقعيت است كه بسياري از واجبات اجتماعي در همين جامعه ما، زمين مي ماند چون كساني كه مي توانند اين ها را انجام بدهند به دليل پاي بندي به نظافت سراغ آن نمي روند. تحصيل كرده ي ما از اين كه اصلاً با دهاتي بنشيند احساس ملال مي كند چون بدن او مي دهد.حالا در ايام حج مي گويند اگر بوي بد آمد و جلوي بيني خود را گرفتي خلاف كرده اي بايد بيني تو باز باشد تا بوي بد به مشام تو بخورد و بايد بفهميم و تربيت بشويم. حالا بعضي مي گويند كه خيلي از كساني كه حج مي آيند اصلاً اين حرف ها را نمي فهمند پس چه گونه تربيت بشوند؟ درست است اما ما از«حج فهميده شده» بحث مي‌كنيم.
تقصير از آن كسي است كه نفهميده حج كند. فلان فرد يكي از كارهايش اين است كه شكار مي كند و عاشق شكار است به او مي گويند اين شكار تو اگر جنبه كسب و روزي دارد، اگر توليد گوشت و مواد غذائي براي انسان هاست كار خوبي است. اما اگر تفريحت در حيوان كشي است اين كار بدي است.
نكن. او احتياج به تمرين دارد. او را سالي چند روز آن جا مي برند و به او مي گويند اگر حيواني آمد از جلوي دستت رد بشود حتي بتواني آن را با دست بگيري حق نداري بگيري و اگر بگيري خلاف كرده اي تا حيوان ها از دست ما آدمي زادها اقلاً يك روز آسايش را ببينند. همه شروط احرام از هيمن قبيل است. فلان فرد خيلي جدي و فعال است ولي در سايه، بار آمده است و به محض اين كه بخواهد در آفتاب دوندگي كند كميت او لنگ است اما ما مسلمان آفتاب خورده لازم داريم بنابراين يك ملسمان بايد به اين چيزها عادت كند به هرحال مراسم حج ميدان تمرين خودسازي است و هر كدام از اعمال حج فلسفه اي دارد كه بايد فهميد و بايد خود را تربيت كرد.

### واجبات احرام، تمرين خودسازي

#### اشاره

تا اين جا بيان گرديد كه حج يك برنامه خودسازي براساس نظام عقيده و عمل و اخلاق اسلامي است. نمونه هائي ازا ين خودسازي و تمرين خودسازي در واجبات احرام ديده مي شود. مقرراتي كه يك«محرم» بايد رعايت كند: خويشتن داري در برابر شهوت جنسي حتي حلال آن، كه توضيح و تفصيل آن عرض شد و خلاصه آن اين بود كه در موقع احرام به محض اين كه مرد و زن محرم شدند و تعهد دوره ي رياضت و تمرين و پرهيز حج را قطعي كردند و با گفتن:«لبيك اللهم لبيك، لاشريك لك لبيك، ان الحمد و النعمه لك و الملك...» با خدا قرارداد بستند كه ما چند روز اين مناسك خاص را بر طبق نظمي كه مقرر كرده اي به جا خواهيم آورد، بايد حتي از بهره مندي جنسي حلال تا مدت اين قرار، و دوره ي تمرين بپرهيزند. در اين چند روز نه تنها مرد بيگانه، بر زن مسلمان حرام است و زن بيگانه بر مرد مسلمان، بلكه زن و شوهر بر يكديگر حرام هستند، آميزش جنسي و هم خوابگي و بوسيدن و حتي با نگاه به يكديگر، لذت جنسي بردن، حتي با شنيدن سخن يكديگر و آهنگ صداي يكديگر لذت جنسي بردن. و به طور كلي اين دوره، دوره پرهيز مطلق از لذت جنسي است.يك تمرين چند روزه در سال كه براي هر مرد و زن مسلمان بسيار مفيد و حتي لازم است. اگر قرار شد مردي براي كسب و كار و زندگي يا كارهاي واجب يا شركت در مبارزات و مجاهدات اسلامي به سفر برود و همسرش در خانه بماند و بعد محروميت او از همسر و دوري از بهره گيرهاي جنسي در اين دوران سفر بتواند او را متزلزل كند، در او وسوسه اي بيفكند و او را در برابر بهره مندي هاي جنسي حرام، كم و بيش نرم كند، اين نقطه ضعفي در اخلاق اجتماعي پاك اسلامي است. چه بهتر كه در يك دوره تمرين ولو كوتاه مدت، زن و مرد چنين دوره اي را با اختيار خود بگذارنند(فرد اگرچه) همسرش در اختيار او هست اما از نظر جنسي در اختيار او نيست.
اين يك نوع نيرومندي و قدرت نفس متكي به تقواي ديني در برابر گرايش هاي جنسي و تمرين آن است. اين«حرمت» زن و شوهر بر يكديگر، تا موقعي ادامه دارد كه زن و مرد آخرين واحد از مناسك حج را به جا آورند و آن عبارت است از طواف دوم كه با آن عمل حج تمام مي شود. اين عمل،«طواف نساء» ناميده شده و اين همه جر و بحث ايجاد كرده به طوريكه مكرر در همين بحث حج سوال شده است كه اين طواف نساء چيست؟

#### 1-تعهد خودداري از لذت هاي جنسي

مسئله اين است كه اين تعهدات- تعهد زن و مردي كه وارد تمرين دوره ي حج مي شوند- به قوت خود باقي است تا انجام آخرين عمل حج(و اين) چيزي طبيعي است. با انجام آخرين عمل حج اين تعهد تمام مي شود. حال اگر كسي(عمل) آخر يا ما قبل آخر را انجام نداد پس دوران تعهد، چه براي زن و چه براي مرد تمام نشده است. آخرين عمل حج كدام است؟ طواف دوّم، مذاهب عامه يك طواف دارند(اما) در حج شيعه دو نوع طواف داريم، بحث در تعداد طواف است(وگرنه) از نظر آن ها هم اگر كسي طواف اولي را به جا نياورد و بيايد برود، زنش تا آخر بر او حرام است و يا مرد بر زن تا اخر حرام است. شيعه و سني از اين نظر فرقي ندارند فقط آن ها(فقهاي اهل تسنن) چون يك طواف را واجب مي دانند بنابراين با همان طواف اول حج تمام مي شود(ولذا) زن و مرد بر هم حلال ميشوند اما شيعه دو طواف را واجب مي داند(دو تا هفت تا) بنابراين اگر زن و مرد طواف دوم را به جا نياورند بر هم حرام هستند تا بتوانند در سال بعد(خود آن را) به جا بياورند يا اين كه نائب(بگيرند و او) به جا بياورد. با اختلاف فتاوايي كه هست و اين اختلاف فتاوا در همه ي مسائل هست، لذا مسئله مهمي نيست.
در فهم مسئله كه مقداري جزء مشكلات ناراحت كننده ي حج گذاران گرديده به طوريكه مكرر زنان و مرداني كه عازم حج بوده اند اين سوال را كرده اند كه: چه مي شود اگر ما اين طواف نساء از دستمان برود يا نماز آن عيب كند؟ مسئله مانند اين است كه طواف اول از دست تان برود يا فرد«سعي» را از دست داده باشد يا كارهاي بعد از مشعر را. هما اين ها اگر از دست تان رفت مساله همين است.بنابراين، اين يك مسئله تعجب آوري براي هيچ يك از دوستان نبايد باشد. مسئله بسيار طبيعي و ساده است و در خصوص اين مسئله هم اختلاف بين شيعه و سني نيست تا گفته شود چرا شيعه چنين كرده است در فقه شيعه واجب است در حج يك طواف اضافي به جا آورده شود و در عمره ي مفرده هم بايد به جا آورد. البته در عمره ي تمتع، طواف نساء همان آخر مي افتد كه با حج يك جا انجام ميدهيم بنابراين مسئله«طواف نساء»، نبايد مسئله ي خاص حيرت انگيز تعجب آوري، تلقي شود. اين مسئله، خيلي عادي است. مثل ساير مسائلي كه از نظر فقهي اختلاف هست كه آيا مثلاً سه تا«سبحان الله و الحمدلله و لاالاالله و الله اكبر» بايد در ركعت سوم گفت يا يكي؟
اگر كسي گفت سه تا، بايد گفت چه مي شود وقتي كه يك نفر بگويد با يكي(گفتن) نمازش باطل است؟ وقتي نمازش باطل است همه ي احكام باطل است. نمازش را قضا به جا بياورد؟ چه كند؟ اين(مسائل) مسلّم است يا مثلاً در مورد خروج(از نماز) آيا اگر كسي گفت نماز با«السلام علينها و علي عبادالل الصالحين» تمام مي شود پس وقتي گفت«السلام علينا و علي عبادالله الصالحين» نمازش تمام شده و مي تواند با اشخاص حرف بزند و نماز عيب نمي‌كند. اما اگر كسي گفت بايد فرد«السلام عليكم و رحمة الله و بركاته» را هم بگويد تا نمازش تمام بشود پس از گفتن:السلام عليكم و رحمه الله و بركاته» را هم بگويد تا نمازش تمام بشود پس از گفتن:«السلام علينا و علي عبادالله الصالحين.» نمازش هنوز تمام نيست و نمي‌تواند رويش را اين طرف كند و نمي تواند حرف بزند يا چيزي بخورد. دو سلام يا يك سلام در نماز؟ اين عيناً شبيه چنين چيزي است، كه آيا دو طواف در پايان حج است با يك طواف؟ مسئله ي مهم حرمت زن و مرد بر يكديگر ناشي از«تعهد احرام» است، نه ناشي از طواف. و اين را، هم شيعه و هم سني مي گويد كه موكول به پايان حج است. اين يك بخش از تمرين خودسازي بود كه مسلماني داراي مقاومت در برابر گرايش هاي جنسي را مي سازد.

#### 2-سركوب خودخواهي و خشم

مقاومت در برابر خودخواهي و خشم و مقاومت در برابر ايذاء و اذيت و آزادر ديگران هم بايد در يك مسلمان تقويت بشود. انساني كه تا دو كلمه حرف مي زني فوراً از كوره در مي رود به اين و آن مي‌پرد، قطعاً گوشه اي ازا نسانيتش ضعيف است و بايد مقاومت داشته باشد. آيا حرف خلاف عقيده خودتان را مي توانيد بشنويد؟ اين كه تحمل عقيده ي مخالف در ما خيلي كم است، مشكل بزرگي است در اجتماع ما و يكي از عوامل بسيار موثر در اين كه همكاري ها در اجتماع ما سرنمي گيرد و اگر سرگرفت دوام پيدا نمي كند.
شما به مطلبي معتقد هستيد، دوست و برادر و هم فكر و هم رزم شما عقيده اي برخلاف عقيده ي شما دارد. در جمله اول، دوم، سوم يا چهارم داد و قال و فرياد هر دو بالا رفته است. دفعه اول با يك روبوسي حل مي شود، دفعه دوم با دو روز قهر و دفعه سوم با ترك روابط براي مدتي مدّيد، اين هم شد زندگي؟ انسان اجتماعي اين است؟ آيا واقعيت غير از اين است؟ يكي از حربه هاي بُرنده گفت گوها قسم است.(اگر) حرف اول را زد و طرف او قبول نكرد با چهار تا قسم شروع ميكند. حال تا به چه كسي اعتقادش بيشتر باشد اگر اعتقادش به خدا بيشتر باشد مرتب مي گويد«والله» و«بالله» اين برادران عرب ما اتفاقاً ازا ين نظر عجيب نقطه ضعفي دارند. من حساب كردم- يا بيشتر اين ها كه مساله اين طور بوده است شايد استثناء هم هست ولي يادم نمي آيد- اگر ده دقيقه حرف مي زنيد او بيست بار«والله» مي گويد. حرف عادي كه مي خواهد بزند همين طور است، ديروز آمدم والله، رفتم والله، فلان چيز نبود والله، خوابم برد والله، خوابم نبرد والله... اصلاً اين تكيه كلام اين ها است و چقدر بد است.
حالا ما هم اگر خدا را مقدم بداريم مي گوئيم«به خدا» اگر حضتر عباس را بر خدا مقدم بداريم مرتب به«حضرت عباس» قسم مي خوريم يا مرتب مي گوئيم«به مولا قسم اين طور» با ديگري كه سراغ پير هم مي رود، پير را هم اضافه مي كند و مي گويد«به بير و پيغمبر اين طور». اگر بخواهد طرف را هم تحت تاثير قرار بدهد، شروع مي كند«به جان من» و«جان تو» قسم خوردن و به هرحال، يكي از ابزارهاي تحكيم عقيده و قبولاندند مطلب به طرف، بدون جنبه هاي منطقي،«قسم» است، بايد اين حالت ها كه عموماً از اوج گرفتن خودخواهي در ما ريشه مي گيرد با تمرين هائي ضعيف شود. بنابراين در واجبات و تروك احرام چيزهائي است كه اين نقش را(جهت تضعيف خودخواهي ها) دارد.
اجتناب از«شكار» زميني- يا اصطلاحاً شكار در خشكي در مقابل صيد از دريا- و شكار چيزهايي كه در غير از موقع حج اشكالي ندارد، در موقع حج و در دوره ي احرام، بر محرم حرام است و نبايد اين كار را بكند.
«مفاخره»، من چه كسي هستم پدر من چه كسي بود، پدربزرگم چه كسي بود، چيزي كه جزو تشريفات و جزء آثار و كارهاي رايج حج جاهليت بود، حرام است. در دوران حج جاهليت، بعد از اين كه مراسم حج تمام مي شد، بازارهاي مكاره تشكيل مي شد و در اين بازارها يكي از مواد اساسي برنامه اين بود كه شعرا آن جا بيايند و اشعاري در افتخارات خود و قبيله خود بگويند و از اين طريق با يك تير سه نشان بزنند: هم قدرت ادبي خودشان را به رخ ديگران بكشند، هم افتخارات نسبي خودشان را و هم از دشمنانشان را به رخ ديگران بكشند، هم افتخارات نسبي خودشان را و هم از دشمنانشان در جائي كه كسي هم به آن ها نمي تواند چيزي بگويد انتقام بگيرند و لذا اين اشعار در بازارها رنگ جنگ شعري- مثل جنگ قلمي‌و جنگ سخني و جنگ منبري و امثال اينها- به خود مي گرفت(فرد) ازا ين فرصت امنيت حج، كه كسي در حرم، و در ماه هاي حرام نمي توانست مزاحم ديگري بشود،(استفاده نموده) و هر چه دق دل نسبت به يك قبيله يا فرد ديگر داشت به عنوان شعر و طنز در مي آورد.«دروغ»،«دشنام» و«مفاخره»- خود را به رخ ديگران كشيدن- و امثال اين ها.
اين ها در ايام حرام، حرام است و كسي كه محرم براي حج است بايد از آن ها اجتناب كند.«جدال» يعني والله گفتن ولو راست باشد- والله دروغ كه هيچ- هم چنين به طور كلي قسم خوردن به خدا در دوره احرام حرام است، همان طوري كه عرض شد حتي كندن يك گياه حرام، در دوره ي احرام براي محرم، حرام است در اين دوره نه تنها حيوانات حتي گياهان هم بايد در برابر خودخواهي انسان حمايت بشوند تا انسان در دوره ي زندگي ياد بگيرد نه حيواني را بي جهت بيازارد و نه گياهي را بي جا از بين ببرد.
يكي از چيزهائي كه اصولاً با خود بردنش بيشتر ناشي از خودخواهي بود اسلحه بود و لذا حمل اسلحه در دوره ي احرام، اصلاً حرام است يعني محرم نمي تواند همراه خود سلاح بردارد. او بايد ياد بگيرد كه مي شود به جاي آن كه هميشه در سايه«اسلحه» امنيت را تأمين كند در سايه ي«ايمان»و پرتو ايمان هم امنيت تأمين بشود. ما نمي گوئيم اسلام دين اخلاق است و بس، دين نظام، قانون، قدرت و اسلحه هم هست. اما دين نظام، قدرت، قانون و اسلحه ي تنها هم نيست بلكه هم نظام، هم قانون، هم قدرت، هم اسلحه، هم اخلاق و هو خودسازي ها و تربيت هاي معنوي همه با هم. بنابراين، حتي حمل اسلحه در دوران احرام، حرام است. تا مسلمانان در اين دوره، به گونه اي با يكديگر باشند كه گوئي حاجتي به سلاح نيست و اصلاً حمل اسلحه چيز زائد، بي معني و بار سنگين بي موردي است

#### 3-مبارزه با آسايش طلبي

جنبه سوم از خودسازي ها كه قبلاً اشاره بدان گرديد و در اين جا توضيح بيشتري داده مي شود،(مبارزه با)«آسايش طلبي» است. مسلمان آسايش طلب، انسان آسايش طلب، انساني كه رعايت آسايش شخصي و پرهيز از همه گزندها، مسئله درجه اول زندگي او باشد، نمي تواند يك مسلمان متعهد و وظيفه گزار باشد. بنابراين در دوران حج بايد يك سلسله تمرين هائي در برابر آسايش طلبي شخصي داشته باشد. از جمله- همان گونه كه گفته شد- اگر حيواني به بدن و لباسش برود نمي تواند او را دور بيندازد يا بكشد حتي اگر شپش به لباس او افتاد حق ندارد اين شپش را دور بيندازد.
كثافت بد است اما اگر كثافت است و بد هم هست، بايد گه گاهي مسلمان بتواند به خاطر يك وظيفه بزرگ تر، با اين كثافت بسازد. توضيح مفصل آن را قبلاً دادم كه چگونه پزشكان ما از رفتن به دهات دورافتاده كه هيچ، حتي دهات معمولي رسماً خودداري مي كنند و بيماران را بايد از دهات بردارند و خدمت آقاي پزشك بياورند. شخص بيماري كه تقريباً فلج بود و در حال ناراحتي در منزل افتاده بود احتياج به پزشكي پيدا كرد پزشك را خبر كرديم اما پزشك گفت من براي معاينه بيمار به طور كل به بالين او نمي روم و اين جزء برنامه من نيست بيمار بايد بيايد. اتفاقاً اين پزشك با اين بيمار يك نوع سابقه آشنائي و دوستي هم داشت. بيمار را پيش پزشك برديم چون اوقات بيمار خيلي تلخ شده بود كه چرا اين پزشك برخلاف رفاقت و وظيفه از او نيامد عيادت بكند و به مجرد ورود همراه با سلام- يا قبل از سلام- گفت:
اگر خر نيايد به نزديك بار تو بار گران را به نزد خرآر
واقعاً من هم به او حق مي دادم كه ناراحتي خودش را با اين شوخي و شعر بيان بكند. حالا براي بسياري از پزشكان هم بيماراني كه در ده و جاهاي دور افتاده هستند چنين حالتي دارند كه بايد بارگران را به نزد آقايان برد. چرا؟ براي اين كه محيط ده، براي زندگي، محيط كثيفي است. با يكي از دوستان صحبت كارهاي باصطلاح دامداري و اين ها شد به نقل از يك نفر مي گفت: از بس محيط دامداري كثيف است طبعاً جوان هاي تحصيل كرده ي ما رغبت نمي كنند كه به دامداري با اسلوب جديد دست بزنند و مشكل گوشت و ساير مواد غذايي جامعه خودشان را حل بكنند.(و اضافه مي كرد با اين طرز تفكر) داد همه بلند است از گوشتهاي حرام يا غير حرامي‌كه از خارج مي آيد. گفتم اين آقا فكر ميكند در آن جاهائي كه اين دام ها را تربيت مي كنند و به اين جا مي آورند، از دانمارك گرفته تا استراليا يا آرژانتين، اين گوسفندها يا گاوها را در آن جا چگونه بار مي آورند؟ لابد در آغل هائي، كه نزديك آن كه مي روي بوي انواع عطر و ادكلن به مشام مي رسد؟ محل دامداري در هر جاي دنيا تا آن جائي كه ما ديده ايم همين است.
خيلي هم كه آن را تميز و نظيف كنند اما محل دامداري است و بالاخره در دامداري هم بوي عفونت نسبي مي آيد بعد براي او نقل كردم كه شبي در فصل زمستان، ما براي يك سخنراني از آلمان به اتريش حركت كرديم و شب را ناچار بايد در راه مي مانديم، مسافرت ما به ايام شلوغي برخورد كرده و هتل ها يا مكان هاي استراحتي هم كه كنار جاده بود پربود. لذا در مسير با علامت مشخص كرده بودند كه مثلاً در هشت كيلومتري يا ده كيلومتري اطاق هست و مي شود به آن جا رفت.
بدنبال يكي از علامتها رفتيم تا در يكي از همان خانه هاي شخصي، اتاق پيدا كنيم. پنج يا شش كيلومتر كه رفتيم ديديم يك مزرعه اي است كه شايد يك هكتار است و ساختماني هم آن جاست و فلش هم به آن سمت است. همين قدر كه نزديك مزرعه شديم و شايد تا خانه حدود صد متر فاصله داشتيم بوي تعفن به مشام مي رسد با خود گفتيم عجب جائي است!! به هر حال نزديك تر رفتيم، هوا هم سرد بود و برفي، گفتيم بالاخره يك جاي گرمي پيدا كنيم يك خانه روستائي ديديم با محوطه ي بزرگي كه در جلوي آن تراكتور، كمباين و وسائل زراعي مدرن قرار داشت. خانه هم دو طبقه وسيع دارد. به داخل رفتيم گفتيم اطاق داريد؟ گفتند همه آن طبقه بالا خالي است كه سه اطاق دارد. بالا را ديديم.
اطاق هاي تميز و مرتب با همه وسايل بود ولي همه جا بوي تعفن اصطبل به مشام مي خورد گفتم خوب توالت و دست شوئي آن كجاست؟ گفتند اين بالا نيست، پائين است. وقتي رفتيم ديديم توالت منزل نزديك اصطبل است. اين طرف يك اصطبل نسبتاً بزرگ بود كه حدود شصت تا هفتاد گاو و گوساله نزديك به هم(در آن جا) نگهداري مي‌شدند. يك كشاورز ثروتمندي كه شصت تا هفتاد دام اين جوري دارد، يك هكتار يا يك هكتار و نيم زمين دارد، خانه اي دارد، ماشين كشاورزي دارد و يكي دو تا ماشين شخصي كه متعلق به اعضاي خانواده بود، در محيط آلمان اين طور كار و زندگي مي كند تا اين كه كره و گوشتش را هم به جامعه ما صادر كند. حالا اگر به فرزندان برومند جامعه خودمان گفتيم كه اين هم كار توليدي است، كاري است كه هم ارزش دارد، هم مفيد است، هم سود دارد، هم فعاليتي است در دامن طبيعت، مي گويد آخر اصطبل بو مي دهد. آيا ما نبايد افراد جامعه مان را طوري تربيت كنيم كه عادت كنند تا بتوانند اين كثافت اجتناب ناپذير را تحمل كنند؟ در عين حال همان اصطبل دار يا دامدار آن جا هر روز حمام مي گيرد، صورتش را هم مي شويد، لباسش را هم تميز مي كند ولي بالاخره هرگز نمي تواند نظافت يك آقاي پشت ميزنشين را داشته باشد. بالاخره كثيف مي شود ولي كثافت، قابل شست و شوست.
خيلي از اين خانم هاي خانه دار اتفاقاً دادشان از خانه داري بلند است. چرا؟ مي گويند شما مردها مي رويد آن جا دنبال كارهاي تميز و يا كثافت سروكار نداريد و كارهاي خانه را كه كثافت دارد به گردن ما مي اندازيد. يكي از بحث هاي مستمر درخيلي از خانواده ها اين است. بنابراين آقا و خانم چند روزي عادت كنند اگر حتي دچار شپش هم شدند در ايام حرام حق نداشته باشند دست به آن بزنند حتي اگر روي دست آن هاست حق ندارند تكانش بدهند و بايد همان طور به حال خودش آزاد بگذارند چند صباحي هم بايد اين گونه زندگي كنند. البته اگر حيوان گزنده اي كه مزاحم مي شود باشد بايد او را كشت. در حدي كه گزنده، مزاحم سلامتي يا خطرناك باشد ولي در عين حال كه مي شود او را بكشي بنابر احتياط بايد كفاره آن را هم فرد بدهد تا اين كه سعي كند حتي الامكان اين كار را نكند.
همچنين مسئله پوشاندن سر است براي مرد، سر مرد بايد زير آفتاب به هر حال زير آفتاي و گرما و سرما رها باشد. مردي كه بايد مقاومتش بيشتر باشد حق ندارد در جاي سايه دار حركت بكند. به فتواي بسياري از فقهاي ما خلاف يا لااقل مكروه است و به فتواي عده اي يا لااقل شديداً مكروه است بالاخره بايد اجتناب بكند كه سايه پرورده هم بار نيايد.

#### 4-ترك خودآرائي

مسئله چهارم در خودسازي كه شايد حدود 6 يا 7 تا از محرمات احرام مربوط به آن است، مسئله خودآرائي است كه به ساختن يك انسان جدي بر مي گردد. اسلامي كه تأكيد مي كند زن و مرد بايد با لباس آبرومند و وضعي مرتب از خانه بيرون بيايند حتي در خانه با هم(اين گونه) باشند و به طور كلي در اجتماع اسلامي . از پيغمبر اكرم(ص) روايت مي كنند كه هر بار مي خواست از خانه بيرون بيايد در آينه مي نگريست كه سرو وضعش مرتب است يا نه، بوي خوب به خود مي زد و خوش بو و نظيف و پاكيزه بيرون مي آمد در اينجا ميگويد چند صباحي هم انسان بايد بتواند با وضع ژوليده زندگي كند والا اگر اتيكت داشتن به حدي شد كه انسان واجبات مهم زندگي را هم بخواهد فداي اين بكند كه اطوي شلوارش به هم نخورد، چنين مسلماني نمي تواند يك مسلمان و عضو سودمند در جامعه اسلامي باشد.
بنابراين. در دوره ي احرام چيزهائي براي تمرين كنار گذاردن خودآرائي، از هر قسم را مي بيند«عطر زدن» و هر نوع بوي خوش به كار بودن، حتي پماد خوش بو به خود زدن و«لباس دوخته» پوشيدن براي مرد حرام است و براي زن هم بعضي از لباس ها حرام است.
«سرمه ي سياه» در چشم كردن و در«آينه نگاه كردن». اصلاً در اين چند روز رنگ آينه را نمي بيند تا ببيند سرو وضعش مرتب است يا نيست.«پوشيدن كفش و جوراب»، بايد با نعلين راه برود، يا طبيعي ترين كفش هائي كه داراي هيچ آرايشي نيست، به دست كردن انگشتري كه آرايش و زينت بدهد براي زن، زيورهاي زنانه اي كه به عنوان زيور مي پوشد، كوتاه كردن موي صورت يا سر- يكي ازا نواع آرايش اين است كه انسان مويش را اصلاح مي كند- ماليدن روغن- يكي ازا نواع آرايش، ماليدن كرم و روغن به صورت و بدن است. حتي«ناخن گرفتن» كه آن هم نوعي آرايش است، همه ي اين گونه خودآرائي ها در دوره ي حج و احرام، حرام است.
حج گزار بايد عادت كند چند صباحي طبيعي زندگي كند. شما اگر از جهان گردهاي دنيا نقاشي يا عكسي ديده باشيد سرو وضع شان چگونه است.
حالا كه ديگر دوره هيپي گري است در غربب را نمي گويم بلكه برمي گردم به سي سال قبل، در سي سال قبل كه انسان در خيابان هاي مغرب زمين آدمي كه صبح صورتش را اصلاح نكرده باشد يك آدم بدون كراوات، يك آدم بدون لباس مرتب، يك موي سري كه دير اصلاح شده باشد نمي ديد در همان موقع كساني كه مي خواستند صرفاً به عنوان جهان گرد و يا مقاصد استعماري دور دنيا راه بيفتند سرو وضعشان چگونه بود؟ آن جا سرو وضعشان به طرز ديگري بود.
عكس ها و نقاشي هايي كه از آن ها است سرو وضعشان را نامرتب نشان مي دهد، اتفاقاً در يكي از كتابخانه شرق شناسي هامبورگ، يك كتاب خطي ديدم كه به وسيله يك جهان گرد آلماني كه خيلي وقت پيش(شايد حدود 200 سال پيش) به ايران آمده بود تهيه شده بود. اين كتاب مقداري هم نقاشي داشت و حتي قسمت هائي از ايران را خودش، نقاشي كرده بود. كتاب خيلي قطور و بزرگي بود. اگر عكس ها يا نقاشي ها و تصويرهاي دست كشيده اي از اين ها را ببينيد، مي بينيد كه آن ها سرو وضعشان هم مرتب نيست چون در دوره ي جهانگردي كه انسان نمي تواند صبح به خودش ور برود بايد راه بيفتد و حركت بكند. مسلمان بايد براي چنين كوششي و تلاشي آماده شود و فرمان:
«سيروا في الارض فانظروا كيف كان عاقبة الذين من قبل،...»1 را اجرا كند. دوره ي حج، يكي از دوره هاي سازندگي
يكي از دوره هاي سازندگي، دوره ي حج است و ملاحظه نموديد كه بر روي هم در برنامه هاي سازنده ي دوره حج، مي خواهد مسلماني قوي و نيرومند، كه اراده اش بر همه ي خواست هاي ديگرش مسلط باشد بسازد. مسلط بر شهوت، مسلط بر خودخواهي و غضب، مسلط بر تن آسائي، مسلط بر خودآرائي، آماده براي تن دادن به يك زندگي جدي و خشن در هر جا كه لازم باشد؛ و جز اين هم نمي شود.
يكي از مشاهدات خودم را بگويم: شهر وين پايتخت اتريش از جاهاي توريستي است و از مراكز ديدني آن شهر، كاخ سلاطين اتريش است. آخرين آن ها كه دوره ي حكومتش هم خيلي طولاني بود- 1848 تا 1916 ميلادي- امپراطور«فرانتس بوزف اول»2 است. در بازديد از آن كاخ، بخشي بود مربوط به حرم سراي او كه در آن تخت وسايل خواب و اطاق هاي خواب قرار داشت. در يك اطاق، كه اطاق اختصاصي اين امپراطور بود در بروشوري كه(براي راهنمائي بازديد كنندگان) تهيه شده بود نوشته بود كه امپراطور در مواقعي كه طبق برنامه به اندرون مي رفت و در حرم سرا زندگي مي كرد بسياري از اوقات و ساعاتش را اين جا ميگذراند و اين جا اطاق زندگي او بود. آن اطاق خصوصياتي داشت. در اين اطاق يك تخت فلزي و سيمي‌و يك آفتابه و لگن دستي گذاشته شده بود. آب لوله كشي گرم و سرد در آن جا نبود با آن كه در اطاق هاي ديگر بود. يك زندگي كه يك افسر در چادرش در ميدان جنگ دارد را او در اين اطاق كاخ آورده بود و او خودش در اين اطاق زندگي مي كرد. چرا؟ علت آن را هم در آن جا نوشته بود. براي اين كه هر موقعي كه در هر يك از ميدان هاي جنگ حضور امپراطور لازم بود او سست نباشد و بگويد چگونه اين كاخ و خانه و كاشانه را ول كنم و بروم در چادر زندگي كنم؟ دوست دارم زندگيم چادري باشد، اين تمرين مي خواهد و حالا اسلام مي خواهد مسلمان ها عموماً اين چنين تمريني لااقل كوتاه مدت در زندگي داشته باشند.
يك جنبه ديگر خودسازي در حج مسئله«انفاق» و خرج كردن است كه همراه با عدالت و دوستي است. عدالت اقتصادي و اجتماعي با هم، كه تفصيل آن در مورد قرباني و كفاره ها عرض شد.

### جمرات و سمبل شيطان

در مرحله بعد- يعني همراه با اين ساختن ها- مسلمان حج گزار را با يك خاطره مي سازد. و آن خاطره ي«رمي جمرات» است. او سه پيكر و سه ستوني كه به حسب ظاهر به عنوان سمبل شيطان و انحراف مي شناسد و يادبودي از يك انحراف تاريخي تلقي مي شوند را سنگ باران مي كند. او سنگ باران ميكند تا به ياد داشته باشد به سمت هر چه انحراف و شيطان است سنگ انداخته است و مواظب باشد كه اين سنگ ها به خود او نخورد!!. جالب اين است كه الان هم در رمي جمرات- مخصوصاً در مورد برادران عرب بيشتر اين طوري است- با همان آهنگ هاي خودشان اصلاً«رمي » را، رمي‌شيطان تلقي مي كنند.
منتهي اشتباهي پيش آمده و آن اين است كه ما شيطاني را سنگ مي زنيم كه گوئي ابداً با بنده و شما قوم و خويشي ندارد!! غافل از اين كه تمام دستاوردهاي شيطان در خود ماست و اگر خواستيم كه او به سراغ ما نيايد بايد در و دربندها را در داخل خودمان ببنديم والا شيطان را ميان زمين و هوا سنگ باران كردن اما خود يك پارچه شيطان بودن سودي نخواهد داشت. بعد از سركوبي شيطان، حج گزار با كساني كه اين گونه ساخته شده اند- دسته جمعي- مي آيد پيرامون يك محور، محوري به نام و به ياد خدا يعني«كعبه» طواف مي كند: حركت دسته جمعي پيرامون يك محور، اين طواف سمبل سازنده ي حج و جهت دهنده به فكر و عمل انسان هاست و پس از طواف، به ياد خدا به نماز مي ايستد و در برابر خدا خم مي شود و به خاك مي افتد و او را ستايش مي كند و از او ياد مي كند و آن گاه شسته و پاك با ساير كساني كه با همين برنامه ساخته شده اند مبداء و مقصد را انتخاب مي كند و در ميان«صفا» و«مروه» به«سعي» و به حركتي همراه با آهنگ و كوششي خاص، و تند رفتن در حد امكان مي پردازد.

### باز هم تقوي و پرواي تخلف از فرمان خدا

سعي ميان«صفا»و«مروه» مي تواند نشانه و سمبلي از حركت دسته جمعي مسلمانان ساخته شده، تصفيه شده و پاك شده در ميان مبداء و مقصدي، آغاز و انجامي باشد و بدون شك حج گزاران ما بايد حداقل تا اين مقدار به روح و مفهوم حج آشنا باشند تا هيچ يك از كارهاي حج، ديگر در نظرشان خشك، بيروح و بي معنا جلوه نكند و همه ي اين كارها را بر يك مبنا و با يك پشتوانه انجام دهند و آن پشتوانه، تقوي، يادخدا و پرواي تخلف از فرمان خداست و لذا مي‌بينيد در آيات حج همه جا، تكيه بر روي تقوي» است. چون پشتوانه اوست.
نه تنها در روزه، بلكه در ساير دستورات و مقررات اسلامي هم همين طور است. مي بينيد عموماً احكام اسلام، به يك نقطه توجه دارد و آن اين است كه مسلمان متقي پروا دار بسازد و لذا در آيات حج كه خوانده شد مي بينيد كه تكيه روي تقوي است. اين مهم است كه برنامه خودسازي فردي و برنامه جامعه سازي در اسلام پيرامون يك محور قرارداد: ايمان به خدا، ياد خدا و تقوي و پرواي از تخلف از فرمان خدا.
بار ديگر ترجمه اين آيات را بخوانيم:
«حج و عمره را به خاطر خدا به پايان برسايند(و كامل انجام
دهيد) اما اگر مانعي(بر سر راهتان پيش آمد) آن هديه(و آن گوسفند يا
شتر يا گاوي را كه براي قرباني با خود آورديد) بفرستيد و سرهايتان را
نتراشيد و ازا حرام در نيائيد تا وقتي كه قرباني به جاي خود برسد. اگر
كسي از شما مريض است يا در سرش ناراحتي دارد(و ناچار است
سرش را زودتر از وقت بتراشد) بايد جريمه و تاواني بپردازد يا روزه
بگيرد يا چند مسكين و بينوا را غذا دهد يا قرباني كند و اما اگر
ميتواند به حج ادامه بدهيد، آن كساني كه حج تمتع به جاي مي‌آورند و
عمره را به حج مي پيوندند، بايد قرباني خودشان را تا پايان حج
ببرند و در پايان قرباني كنند اما اگر كسي(مالي) نداشت تا قرباني
بخرد در اين صورت سه روز در ايام حج روزه مي گريد و هفت روز
موقعي كه برمي گردد اين است ده روز كامل-1 اين دستور براي كسي
است كه خانواده اش در كنار مسجد الحرام نباشد و از ساكنان آن
منطقه نباشد، از خدا پروا داشته باشيد و بدانيد عذاب خدا سخت
است.2
حج در ماه هاي معيني است هر كسي در اين ماه ها آهنگ
حج كند بايد بداند كه بهره گيري جنسي گناه و گفتگوي ستيزه جويانه
در حج نيست و هر كار نيكي كه انجام دهيد خدا مي داند؛ و توشه
برگيريد كه بهترين توشه ها تقوي است و از من(كه خداي شما
هستم) پروا داشته باشيد اي خردمندان. عيبي ندارد كه شما در ايام حج
اگر امكانات كسب و كار هست. كسب و كاري هم به كنيد. وقتي از
عرفات سرازير شديد در مشعرالحرام از خدا ياد كندي(و به ذكر خدا
بپردازيد) و به ياد خدا باشيد همان طور كه او شما را هدايت كرد با
اين كه قبلاً از گمراهان بوديد. بعد از همان جا كه توده ي مردم سرازير
مي شوند1 به سوي مني شما هم سرازير شويد و از خدا آمرزش.
بخواهيد كه خدا آمرزش گر و مهربان است.12 وقتي كه مناسك حج را
به پايان رسانديد از خدا ياد كنيد همان طور كه از پدرانتان ياد مي كنيد
بلكه از آن هم سخت تر و جدي تر. گروهي از مردم ميگ ويند خدايا تو
در دنيا به ما هر چه مي خواهيم بده، اين ها در آخرت نصيب و بهره
چشم گيري ندارند، اما گروهي هستند كه مي گويند خدايا هم در دنيا
به ما زندگي خوب بده و هم در آخرت ما را از عذاب آتش دو بدار.
اين ها بهره اي دارند(و نصيبي) اما از آن چه خود بدست آورده اند، و خدا
حساب گري تند حساب است. به ياد خدا باشيد در روزهاي
معين اگر كسي د ردو روز شتابزده از مني به مكه برگردد گناهي بر او
نيست و اگر كسي سه روز بماند باكي بر او نيست. براي ان كس
كه به راه تقوي باشد، و از خدا پروا داشته باشيد و بدانيد كه به سوي او
گرد آورده خواهيد شد». با ياد خدا، پرواي خدا، برنامه خودسازي فردي و جامعه سازي اسلام همراه است و هر دو
پيرامون يك محور قرار دارد. اين است آهنگ فردي و اجتماعي حج. و الحمدلله و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين.
پايان